

آیا خدا نیاز به نماز دارد؟ پس چرا نماز؟



محمود مشکل گشا

آیا خدا نیاز به نماز دارد ؟

پس چرا نماز ؟

نویسنده : محمود مشکل گشا

دوستان عزیز و گرامی با سلام

در راستای گسترش فرهنگ کتاب و کتابخوانی معاونت فرهنگی و تبلیغات نمایندگی ولی فقیه در سپاه اقدام به برگزاری مسابقه کتابخوانی در بین سربازان گرامی نموده است.



کتاب مورد نظر نوشته محمود مشکل گشا از جانبازان جنگ تحمیلی است که این کتاب را با موضوع نماز تدوین و در اختیار ما گذاشته است.

محمود مشکل گشا، جانباز ۷۰ درصد جنگ تحمیلی و نویسنده ۲۱ کتاب در حوزه دفاع مقدس و هنرمندی که در زمینه هنر نقاشی فعالیت دارد. او در سال ۱۳۵۱ - ۱۳۵۲ در زمینه نقاشی رنگ روغن کشوری مقام سوم را کسب کردند.

محمود مشکل گشا همانطور که در تصویر مشخص است سالیان سال درحالی به نگارش کتاب مشغول است که سایه سنگین عوارض شیمیایی او را همراه و مونس تخت نموده و سالیان سال است که او در بستر به سر می برد. او سعی کرده است در این کتاب در قالبی جدید مفاهیم نماز را به مخاطب بازگو نماید. آیا خدا به نماز نیاز دارد؟



بسم الله الرحمن الرحيم

آغاز سخن

در نهان خانه دل هر جوان و نوجوانی انگیزش هایی متعالی وجود دارد که به تجلی و تبلور بخشیدن نیازمند است که خود جزو شاخصه های آنان محسوب می گردد. از آنجایی که جوانان در ابتدای راه زندگی دارای روح حقیقت جویی هستند این پدیده متعالی بیشتر در آنان به غلبان در می آید و عامل پرسش و کنجکاوی در مسائل مهم گرایشات و آرمان های انسانی را در آنان رقم می زند و در واژگان زندگی این احساسات رقیق و لطیف برای رسیدن به چراهای زیادی در اکثر آنان گاهی به صورت دریایی خروشان موج می زند. این دسته از روندگان جستجوگر جوان در روند تکاملی برای رسیدن به پاسخ های منطقی و اصولی که بر اساس براهین عقلی استوار باشد سعی و کوشش زیادی را متحمل می شوند اما چون بعضی از آنان به پاسخ نمی رسند، خستگی و روزمرگی و کلافه شدن به آنان روی می آورد و در نتیجه طغیان را در مقابل هنجارهای زندگی پیشه ی خود می سازند.

لذا برای یافتن اصولی ترین روش برای بازیابی ارزش های متعالی زندگی در این قشر پر انرژی، برآن شدیم. درصدد نوشتاری که حاکی از دریافت حقایق اصیل بر اساس مفاهیم ماورائی و معارف اسلامی (از جمله پاسخ به پرسش هایی راجع به نماز که آرام بخش درونی و زینت بخش ظواهر زندگی است، در راستای تحقق آن در حد بضاعت و توان علمی) برآئیم .

اما با نگاهی و سبکی جدید (که موجب شناخت و معرفت درست این مقوله را در پی داشته باشد تا زیبایی های زندگی در پرتو آن شکوفا گردد لذا بر آن شدیم تا این نوشتار به روش سؤال و جواب از زبان دختری جوان که در ابتدا نامش مستانه بوده و پدرش دکترای شیمی و نامادری دکترای قرآن شناسی و نویسنده و شاعره است بیاوریم . باشد که با خواندن این نوشتار و رسیدن به جواب ها، زندگی هر انسان آرمان خواه و زندگی دوست نورانی و بدین وسیله در گلزار پر از غنچه های امید و شادی که

عامل شادابی و نشاط روحی در درون هر کسی که چنین زندگی زیبایی را بخواهد به لطف الهی تضمین شود .

در این مجموعه تلاش شده است تا مسائلی را که انسان به واسطه آن به آرامش و نشاط می رسد مخصوصاً پیوند با زیبایی مطلق هستی (خداوند) .

تحت عنوان « مگر خدا نیاز به نماز دارد ؟ پس چرا نماز ؟ » مطرح گردد .

ان شاء الله

استان مازندران، بهشهر

محمود مشکل گشا

سؤالاتی از کتاب « مگر خدا نیاز به نماز دارد؟ پس چرا نماز؟ »

- ۱- چرا باید نماز بخوانیم؟
- ۲- چرا باید نماز را رو به قبله بخوانیم؟ مگر خدا در آنجا نشسته؟
- ۳- انرژی‌های درون ما با چه روش و حرکاتی باید آزاد شوند؟
- ۴- چرا باید نماز را به زبان عربی بخوانیم؟
- ۵- چرا سجده و نماز، موجب آرامش می‌شود؟
- ۶- مرکز آلفا در کجای زمین است؟
- ۷- کسی که نماز ... کافر است؟
- ۸- اول چیزی که در قیامت پرسیده می‌شود چیست؟
- ۹- کار امواج آلفا برای خواننده نماز چیست؟
- ۱۰- شکر یعنی چه؟ آیا خداوند نیاز به تشکر دارد؟
- ۱۱- چرا خداوند کسی را که از او تشکر نکند، عذاب ...؟
- ۱۲- دائم الوضو بودن و سجده‌های طولانی چه اثری دارد؟
- ۱۳- آیهی « الا بذکر الله تطمئن القلوب » یعنی چه؟
- ۱۴- روح، معلم انسان می‌شود یعنی چه؟
- ۱۵- اول چیزی که در قبر می‌پرسند چیست؟
- ۱۶- مصداق آنان که به آرامش کامل رسیدند نام ببرید؟
- ۱۷- چه حالی به امام علی^(ع) در نماز دست می‌داد که تیر را از پایش بیرون آوردند؟
- ۱۸- آیا خواندن قرآن و درک نکردن مفاهیم آن، کار بیهودهای نیست؟
- ۱۹- خوردن بهترین غذا اگر حلال باشد، چه اشکالی دارد؟
- ۲۰- اینکه می‌گویند: قرآن نور است، یعنی چه؟
- ۲۱- حدیث « افضل العبادۃ قراءۃ القرآن » به چه معناست؟
- ۲۲- این که می‌گویند عبادت را خالص انجام دهید، یعنی چه؟
- ۲۳- عبادت اگر خالص باشد به خدا نزدیک می‌شود، یعنی چه؟
- ۲۴- مگر خدا جای مخصوصی دارد که به او نزدیک شویم؟

- ۲۵- چه اشکالی دارد کار هم برای رضای خدا و هم برای رضای مردم انجام شود؟
- ۲۶- چرا بعضی از مراجع عظام، مشرف شدن خود را افشا کرده‌اند؟
- ۲۷- آیا ظهور امام عصر(عج) و تشکیل حکومت جهانی، سند قرآنی دارد؟
- ۲۸- اینکه می‌گویند: عبادت را خالص انجام دهید، یعنی چه؟
- ۲۹- مگر از خدا چیزی کم می‌شود که باید تمام عبادات و کارها فقط برای او انجام گیرد؟
- ۳۰- آیا امام غایب برای اجتماع سودی دارد؟

جلسه اول

چرا باید نماز بخوانیم ؟
 آیا خدا نیاز به نماز من و شما دارد ؟
 فلسفه ی نماز و روزه چیست ؟
 چرا باید نماز را رو به قبله بخوانیم ؟
 مگر خدا در آنجا نشسته ؟

وه ! از دست این پدر بزرگ، هی نماز، نماز ... بهش می گم، پدر بزرگ تو که هشتاد و چند سال از عمرت می گذرد. چندین سال از عمرت را داری قرآن می خونی و اول وقت هم نماز و اکثر وقت ها پای منبری، اما هر چه ازت می پرسم چرا باید نماز بخونیم؟ مگه خدا نیاز به نماز من و شما داره؟ تو فقط حرف اول و آخرت اینه که چون خدا و پیامبرش گفته اند پس باید خواند آن هم اول وقت هر چه دلیل ازت می خوام و هر چه بهت می گم من خدا و پیامبر را دوست دارم مگه همین خدا در قرآن نفرموده:

[قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ^۱]

یعنی: [بگو ای پیامبر دلیل و برهانتان را بیاورید اگر راست گوئید]
 بدون این که برایم دلیل بیاوری . حرف خودتو می زنی. من می گم پدر بزرگ اصلاً فلسفه ی نماز و روزه چیه؟ یا اصلاً چرا باید ما نماز را رو به قبله بخونیم مگر خدا در آنجا نشسته است؟ متأسفانه مگر او و امثالش استدلالی برای سؤالات ما جوانان می آورند. بلکه تازه ما را با چوب تکفیر از محبت خود می رانند !!

ظهر می گویم پدر بزرگ من چون خیلی گرسنه ام شده. اول ناهار ...
 نه دخترم اول نماز...

می گویم ...
 بابا من دارم از گرسنگی ضعف می کنم . حتی توان حرف زدن ندارم...

^۱ - سوره بقره آیه ۱۱۱

اول نماز....

بابا من سرم گیج می ره نمی تونم ...

باز همان ...

گفتم که مسلمون واقعی اول نماز ...

خلاصه سرتونو درد نیارم من یک جوان شانزده ساله ام و سه ساله که مادرمو ندیدم بماند. حتی صداشم نشنیده ام. شاید سؤال کنید چرا؟ جوابش اینه که مادرم فرد خودخواه و یک دنده ای بود همیشه می خواست در همه جا زن سالاری کند؛ ولی پدرم هیچ وقت با او و افکار غلطی که من بعضی از اون ها رو در حال حاضر نمی تونم بگم، نمی تونست کنار بیاد این شد که آخرش از هم جدا شدند.

حالا مدت سه سال است که من و پدرم که استاد دانشگاه و دکترای شیمی است با این پدربزرگ بسیار سمج و خشک که گاه و بی گاه خیلی هم داغ می کند و تند و تند حرف می زنه. مثل رگبار مسلسل می خواد کلماتو تو سر و کله ام به نام دین فرو کند. ولی من با این سن کم می دانم دین واقعی و اسلام محمدی (ص) این نیست. و همش می گم.

- بابا بزرگ اگه در جوانی تو همه ی جوان ها گوش به فرمان بودند، چون اکثراً سواد نداشتند بعدشم مردم آن زمانه با دنیا که اصلاً ارتباط نداشتند بماند حتی در چندین فرسخی خودشون هم اگر حادثه ای رخ می داد پس از چند روز و یا چند هفته با خبر می شدند اما بابابزرگ الان زمانه خیلی عوض شده لذا لحظه به لحظه از همه دنیا و اتفاقات بزرگ و کوچکش باخبر می شوند؛ چنان به هم نزدیک و نزدیک تر شده اند که می توان گفت: از من و تو که در این خانه با هم هستیم به هم نزدیک تر و مطلع ترند اما جوان های امروزی اگر یک حرف برایشان گفتی ده تا حرف در رد و یا اثباتش می زنند و برای پذیرش هر موضوعی دلایل قوی و محکم می طلبند بله پدر بزرگ. امروز ما با هشتاد سال قبل شما اگر بگویند فاصله اش از زمین تا آسمان است من می گویم نه بابا از زمین تا بی نهایت است! آری پدربزرگ حتماً می پرسد بی نهایت دیگر چه چیزی است؟ و یا چه شکلی است؟ آیا وزن هم دارد؟ اما به شما گفته باشم فکر نکنید من فقط همین یک سؤال را دارم.

نه نه آنقدر در ذهنم از این مقوله ها و امثال آن پُر است از سؤال که نمی دانم به کی بگویم. جوابش را چطور بگیرم. شاید بگوئید پدر داری که استاد دانشگاه است بله او یک استاد است اما تازگی ها هر وقت پیشش نشستم تا خواستم سؤالی کنم و حرفی بزنم فوری می گه.

دخترم. مستانه جان بابائی فدات می دونی چیه؟

نه بگو پدرم چیه؟

واقعش من در دانشگاه خانم استادی را که دکترای قرآن شناسی مدرک اوست، برای مادری تو انتخاب کرده ام. امیدوارم منظورم را فهمیده باشی!

بله پدر

کار بسیار درستی کرده ای اما امیدوارم تحقیقات کامل و همه جانبه ای از او به عمل آورده باشی، تا مبدا مثل گذشته که فریب ظاهری مادرم همچون داشتن زیبایی و قیو بالا و نمی دونم مقام و شأن اجتماعی خانواده و پدر و مادرش را خوردی الآن در مورد این مادر جدیدم نخوری. آن مادر خودخواه و مغرور و بی رحم رفت که رفت الآن سه سال هنوز نیامده حتی به من که تنها هستم و هیچ کسی را ندارم سری بزند. فقط همان چند ماه اول آمد و یواش یواش ول کرد و رفت خیلی بی معرفت بود ... فوراً پدر در جواب دخترش گفت:

دخترم اتفاقاً تحقیقات در این زمینه به عهده رئیس دانشگاه و خانمش که در واقع انسان‌هایی بسیار فهیم و شریف هستند بوده است و خیال من از این بابت راحت است، ضمناً این مادر جدید تو در دانشگاه معروف به خانم شاعره است چون هم صاحب دیوان شعر می باشد و هم کتاب‌های زیادی تألیف کرده است. مخصوصاً سخنران هنرمندی هم است. دخترم واقعش من تحت تأثیر سخنان بی پیرایه و با اخلاصش قرار گرفته ام از این جهت او را برای زندگی آینده مان انتخابش کرده‌ام دخترم بدان چون من در جوانی مخصوصاً قبل از ورود به دانشگاه خیلی مشتاق چنین خانم‌های با شخصیت علمی و فرهنگی و مذهبی بودم، ولی با ورود به دانشگاه و تحت تأثیر قرار گرفتن افکار اساتیدی که بعضی از آنها لائیک^۱ و بعضی هم بی تفاوت بودند، به این جهت اندیشه و گرایشاتم تغییر کرد. اما حالا چون به اشتباه خود هم در موضوع ازدواج و هم در مسائل ارزشی و مکتبی پی برده ام، لذا با آشنا شدن با افکار متعالی اساتید مخصوصاً چندین سخنرانی که از این خانم دکتر شنیده ام مرا بر این ازدواج مصمم تر کرده است.

مستانه خانم با شنیدن حرف‌های پدر راجع به مادر آینده اش لبخندی از شادی و سرور بر لبانش نقش بست. پدر تا این شادی و مسرت را از دخترش دید از خوشحالی دیگر در پوست خود نمی

۱ - [لائیک] مشهورترین معنا و معادل سکولاریسم همان جدا انگاری دین از دنیا، سیاست و حکومت و در یک عبارت کوتاه، دور کردن دین از صحنه زندگی اجتماعی و سیاسی و خصوصی سازی آن می باشد. فرهنگ واژه‌ها عبدالرسول بیات ص ۳۲۷-۳۲۹ - فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی (انگلیسی - فارسی بریجانیان ترجمه بهاء الدین خرمشاهی به نقل از کتاب دین شناسی ص ۱۰۷)

گنجید. رو به او کرد و گفت:

دخترم چند روز دیگر منتظر دیدن او در خانه مان باش.

دخترک فهمیم و عاقل با گشاده رویی به پدر چنین گفت:

پدر جان راستش از ته دلم خیلی احساس امیدواری و خوشحالی می کنم و یک حالت وجد و سرور تمام وجودم را بی اختیار گرفته آیا نمی شود زودتر...

پدر با شنیدن این پیشنهاد شادی و خوشحالییش به اوج رسید و بلافاصله از خانه بیرون زد، شب دیر وقت بود زنگ تلفن به صدا درآمد دخترک که تنها و در فکر فرو رفته بود با شنیدن آن صدا از جای خود برخاست. اما پیش خود گفت:

چرا با شنیدن این زنگ تلفن احساس شادمانی و سرور بیش از پیش به من دست داده یعنی چه؟ چیز عادی نیست چقدر احساس خوشبختی می کنم خدایا مگر چه اتفاقی افتاده است؟

همین که گوشی تلفن را برداشت پدر گفت:

مستانه جان با اونی که می خواستی زودتر ببینیش...

دخترک فوراً فهمید آن خانم مادر آینده اش می باشد باز مستانه خوشحال تر شد و گفت:

بابا می تونی گوشی را بدی بهش ...

دخترم مستانه جان امیدوارم بتوانم مادر خوبی برایت باشم و واقعاً مادری کنم.

مستانه تا این کلمات پر از مهر و عاطفه و مادری را شنید شروع کرد از شادی و ذوق بلند بلند گریه کردن فقط به صورت تکراری چند بار گفت:

مادر ، مادر ، مادر !!!

گوشی را جای خود گذاشت. و به اتاق خود رفت و با خیال راحت آن شب را خوابید تا صبح شد پس از صرف صبحانه نزدیکی های ظهر بود که زنگ آیفون به صدا درآمد وقتی در را باز کرد با کمال تعجب پدر را در کنار خانم بسیار با متانت و گشاده رو و خوش سیمما و جذاب دید.

او متوجه شد دیگر باید با این خانم با شخصیت که برخوردار از کمالات علمی و فرهنگی است، زندگی جدیدی را آغاز کند خود را سریع به او رساند و در آغوشش کشید و با شادی و اشک شوق از مادر استقبال کرد پدر با دیدن این صحنه که هرگز فکرش را نمی کرد که از دخترش سر بزند به دختر تبریک گفت؛ مستانه هم در حال تبریک گفتن بود که پدر او را در آغوش کشید و در همان حال ذوق و شوق لایوصف که همه را فرا گرفته بود گردنبندی از طلا که مستانه قبلاً در مغازه جواهر فروشی نشان کرده بود و در نزد پدر اظهار علاقه به آن نشان داده بود، توسط مادر به گردن او آویخته شد بدین

سان از او تقدیر و تشکر به عمل آمد؛ زیرا او بهترین حرکت عقلانی را نسبت به این ازدواج از خود نشان داده بود در همین اثنا پدر بزرگ در حال تبریک گفتن از اتاقش برای استقبال از عروسی بیرون آمد و او را در آغوش گرفت و پس از آن پسرش را .

پیرمرد از این که پسرش دوباره سر و سامانی گرفته اشک از دیدگانش جاری شد و دائماً با ذکر صلوات شکر خدا را به جای می آورد لحظاتی شیرین و زیبایی را می گذراندند که زنگ خانه به صدا درآمد غذای سفارشی را از هتل برای ناهار آورده بودند. میز غذا چیده شد همه با هم مشغول صرف ناهار شدند اما قبل از صرف غذا پدر بزرگ که در کنار عروسی نشسته بود کار قشنگی کرد، او شروع کرد بخواندن معوذتین و پس از آن زیر گوش وی آیه الکرسی را تلاوت کرد و سپس وان یکاد را بلند بلند خواند و به سر و صورت عروس و همه اعضاء خانواده فوت کرد تا این که از چشم زخم در امان باشند پس از این ذکر و دعا شروع به خوردن غذا کردند ناگهان صدای مؤذن از مسجد بلند شد پیرمرد با همان صدای بلند همیشگی خود رو به مستانه کرد و گفت :

وہ نماز نماز باید اول وقت

دخترک لبخندی زد و پیش خود گفت:

وہا کلافہ ام کردی پدر بزرگ امروز ہم ول نمی کنی .

پدر بزرگ که ناهار خود را کاملاً خورده بود بلافاصله برای وضو و نماز از همه خداحافظی کرد اما دخترک خیلی دوست داشت با مادر در همان لحظه گفتگوهای زیادی داشته باشد از این جهت رو به مادر کرد و گفت:

شما نمی خواهید خود را برایم معرفی کنی؟

چرا دخترم اتفاقاً من منتظر چنین سوالی بودم. خوب است من از اسمم شروع کنم. مرا مریم صدا می زنند. تو هر چه دوست داری. یا مادر یا مریم یا ...

دخترک گفت:

من فقط دوست دارم مادر فقط تو را مادر صدا کنم.

چون در این خانه سه سال است نام مادر که مقدس ترین نام هاست برده نشده من فکر می کنم هیچ نامی پر برکت تر و مقدس تر از این نام نباشد. به نظرم هستی و حیات ، اصلاً زندگی یعنی مادر همه چیز مادر.

[اگر زندگی و حیات و جان و روح زنده اند به وجود مادر است] به نظرم هیچ کلمه ای در هستی به اندازه مادر قیمت و ارزش ندارد. مادر یعنی همه خورشیدهای باحرارت ، مادر یعنی خورشید و ماه و

ستارگان درخشان در تاریکی آسمان سیاه و ظلمانی زندگی که بی فروغی آن را فروغ می بخشد در همین اثنا دخترک شروع به ریختن اشک شوق که گواه داشتن مادر در آن لحظه بود . این صحنه چنان تأثیرگذار بود که اشک پدر را با آن صلابت درآورد تازه پدر متوجه شد که بر دخترش در این مدت بی مادری چه گذشته است .

وقتی دخترک با این سوز از مقام مادر تجلیل کرد. مریم خانم رو به همسر خود کرد و گفت:
آقای دکتر ماشاءالله مستانه خانم مانند یک ادیب با احساس زیبا و هنرمندانه کلماتی عمیق را بدون هیچ مکث و یا لکنتی بی وقفه بیان کرد واقعاً احسنت.

آنگاه شروع به تشویق او نمود.
آفرین . آفرین خیلی عالی بود خیلی زیبا ... خدا را شکر که من این چنین دختر خوش ذوق و خوش بیان دارم.

آنگاه همه برای خواندن نماز آماده شدند.
پس از اقامه نماز هر کدام برای استراحت به اتاق رفتند تا این که هنگام عصر و صرف عصرانه فرا رسید .

جلسه دوم

چرا باید در نماز از مهر ... ؟

چرا باید وضو ... ؟

انرژی های درون ما با چه روش و حرکاتی باید آزاد شوند؟

دستورالعمل خدا برای این آزادسازی چیست ؟

آیا متجلی نشدن انرژی های مفید انسان ... ؟

آیا ما کورکورانه بدون دانستن هیچ دلیلی نماز و امثال آن

را بجا آوریم ؟

چرا باید نماز را به زبان عربی بخوانیم ؟

آیا امواج آلفا مرکز آن کعبه معظمه است ؟

چرا سجده و نماز موجب آرامش می شود ؟

دخترک مادر را برای دیدن اتاق خواب خود به آنجا برد. مادر پس از دیدن اتاق کنار او نشست و به تعریف ماجرا و سرنوشت خود پرداخت تا این که سخنش به این مطلب حساس رسید.

آره مستانه جان من در اولین ازدواج، خود را فردی خوشبخت احساس می کردم زیرا با همسرم همفکر بودیم اما متأسفانه پس از گذشت چند سالی و آشنا شدن او با دوستان فاسد و لائیک^۱ چنان تحت تأثیر فساد اخلاقی آنان قرار گرفت که دیگر حرف ها و استدلالات من نیز بر او تأثیرگذار نبود حتی دلش به حال تنها پسرش هم نمی سوخت لذا با آن حالت خراب از خوردن شراب چنان پیش این بچه معصوم فریاد می زد و عصبانی می شد که بچه با دیدن این حالت شروع به گریه می کرد و حالت لرزش و اضطرابی که گویا در حال قالب تهی کردن است به او دست می داد این وضع هر شب ادامه داشت زندگی برایم دیگر یک جهنم به تمام معنا شده بود تا این که من تصمیم خود را برای جدا شدن از او گرفتم و پس از جدائی او تنها پسر را گرفتم و به خارج از کشور گریخت و به بیگانگان پناهنده شد و من در حال حاضر در زندگی ام به تنها چیزی که بسیار عشق می ورزم و باید اقرار کنم

^۱ - لائیک [یا سکولاریسم] جدا انگاری دین از دنیا، سیاست، و حکومت و در یک عبارت کوتاه، دور کردن دین از صحنه زندگی اجتماعی و سیاسی و خصوصی سازی آن می باشد - ر- ک فرهنگ و دین - میر جا الیاده ترجمه بهاء الدین خرمشاهی ص ۱۲۵-۱۲۹-۶۱۰ به نقل از کتاب دین شناسی ص ۱۰۷

همه چیزم محسوب می شود حتی از آن یگانه فرزندم به جهت نبودنش از او هم برایم پر اهمیت تر است ...

ناگهان مکثی کرد و با یک سکوت رو به دختر کرد و گفت:

آیا می توانی بگویی آن چه چیز می تواند باشد؟

نه مادرم واقعاً نمی دانم عجب سؤال؟ پاسخ به آن بسیار مشکل است.

خانم دکتر به دخترک که با شنیدن این سؤال دست پاچه شده بود و مات و مبهوت مانده بود نگاهی کرد و با لیخند ملیح او را از آن حال خارج کرد.

دخترم تعجب نکن جوابش خیلی آسان است آن چه که من بهش عشق می ورزم و باید بگویم بهترین دوست و یاورم در همه موارد سخت زندگی ام بوده اما می خواهم اول برایت جای او را مشخص کنم.

دخترک با شنیدن این پیشنهاد بر تعجب اش افزوده شد گفت:

مادر تو را به خدا قسم بگو- آخر آن چیست؟ و جایش کجاست؟

دخترم جایش در اتاق تو کنار این تخت خواب است.

مادرم داری با من شوخی می کنی؟ آخر این حرف ها یعنی چه؟

نه دخترم من شوخی نمی کنم.

آن کتابخانه ام است که احساس می کنم در اتاق و در کنار تو اگر باشد من یقین دارم تو با آن سؤالات مهمی که در ذهن داری و برای پاسخ آن در کنار این کتابخانه دو نفری خیلی راحت آن سؤالات را بررسی می کنیم و در مواردی که نیاز به منابع و کتب پیدا کردیم با بودن کتابخانه کنارمان بلافاصله از کتاب های موجود استفاده می کنیم.

دخترک با شنیدن این سخنان مادر چنان به وجد آمد که از جای خود برخاست و مادر را در آغوش گرفت و تشکر کرد و گفت:

مادر خدا می داند که بعضی از سؤالات مرا کلافه کرده مخصوصاً این که چرا باید نماز بخوانیم؟ اصلاً فلسفه آن چیست؟ چرا باید رو به قبله؟ چرا باید مُهر؟ چرا باید وضو ...؟ چرا باید ... چرا ... چرا ...

دخترم سؤالات خیلی مهم و خوبی را مطرح کرده ای البته این نوع سؤالات را اکثر جوان های هم سن و سال تو دارند که بعضی ها به دلیل خوش ذوق بودن و هم احساس مسئولیت کردن در قبال این که انسان موجودی است برتر از همه موجودات هستی لذا این انگیزه های متعالی موجب پرس و جوی آنان می شود تا به پاسخ منطقی برسند دخترم من به هر یک از سؤالاتی که مطرح کرده ای ان

شاءالله پاسخ مناسب خواهیم داد امیدوارم در آینده نیز سؤالاتی این چنین را مطرح کنی.

دخترم بدان از جمله سؤالات خیلی مهم که بین اکثر افشار مسلمین علی الخصوص جوانان و نوجوانان مطرح است، این است که چرا باید نماز بخوانیم؟ مگر خداوند نیاز به نماز خواندن ما دارد؟ دخترم ابتدا من به سؤال اول تو پاسخ خواهم داد و پس از آن به سؤالات دیگر خواهیم پرداخت. برای رسیدن به پاسخ این سؤال اولاً اگر ما به این باور رسیده باشیم که انسان با همه مخلوقات خداوند فرق اساسی دارد و ممتازترین موجود روی زمین است آنگاه پاسخ این سؤال آسان تر خواهد شد. مستانه گفت:

بله مادرم من به این حقیقت باور دارم که انسان اشرف مخلوقات است و با همه موجودات خلقت فرق دارد پس مادرم خیالت از این بابت راحت باشد.

خوب دخترم این شد حرف حساب. در این صورت باید بگویم خداوند سیستم وجود انسان را طوری خلق کرده که در وجودش انرژی های زیادی متراکم شده و برای آزاد شدن این انرژی ها به روش و حرکاتی خاص نیازمند است^۱ البته ناگفته نماند چندین روش و دستور وجود دارد که یک دستور و روش آن را خداوند بیان فرموده اند ...

تا سخن مادر به این جا رسید مستانه سؤال کرد.

یعنی چه؟ آن دستور العمل که خداوند گفت چیست که ما تا به حال نشنیده ایم؟ نه دخترم همه شنیده ایم.

مستانه گفت:

مادرم خواهش می کنم هر چه سریع تر برایم بگو که برای شناخت آن دستور العمل اشتیاقی شدید و بی قراری به من دست داده است.

چشم دخترم اما عجله نکن.

او با شنیدن این جمله ساکت شد و با دقت به لبان مادر چشم دوخت تا آن دستورالعمل الهی را برای

^۱ - نتیجه و دست آورد علم روانشناختی ست این موضوع بر اثر زحمات طولانی اساتید این رشته به اثبات رسیده است از جمله آن روشها عبارتند از:

۱. خندیدن که آنرا خنده درمانی گویند و در حال حاضر باشگاه هایی در غرب برای این روش درمان تأسیس شده است. ۲. دعا درمانی می تواند عامل مؤثری برای تخلیه انرژی های متراکم باشد. ۳. ورزش درمانی هم به نوبه خود اثر بسزائی برای آزاد سازی انرژی های دارد (این موضوع از نتیجه مصاحبه های تلویزیونی اساتید برای مؤلف استنتاج شده است)

و تبیین کند.

مادر با بیان گرم و خالص خود شروع کرد به پاسخ دادن و رو به دخترک کرد و گفت:
دخترم بدان که آن دستورالعمل نامش نماز است آیا هیچ می دانی چرا این همه برای خواندن آن
سفارش شده است؟!

[من ترک الصلوة متعمداً فقد کفر]^۱

یعنی: [کسی که عمداً ترک نماز کند کافر است]

چرا؟ چون نماز ارتباط مستقیم با خداوندی است که منبع فیاض علی الاطلاق در نظام هستی است
که اگر این ارتباط ترک شود یعنی بریدن از منبع فیض الهی آنگاه است که آن قدرت ها و انرژی های
مفید درونی از وجود انسان بر اثر قطع از منبع فیض مطلق آزاد نخواهد شد. بنابراین اگر آن انرژی ها در
انسان تجلی و تبلور پیدا نکنند انسان نمی تواند بهره ای از آن قدرت های درونی خود ببرد و ضرر و
زیان این مقوله که همان دور ماندن از نعمات بی شمار مادی و معنوی الهی خواهد بود که دامن گیر
تارک الصلوة می گردد از جمله فساد و فحشا و خودکشی و یا دگرگشی و بزه کارهای اجتماعی که
اکثر از کسانی که نماز نمی خوانند و یا اگر می خوانند نماز واقعی نیست سر می زند در نتیجه یکی از
دلایل خواندن نماز آن هم با تأکید همه معصومین (ع) موضوع ذکر شده است البته دخترم هر جا از امور
عبادی که به آن سفارش و تأکید بیش از حد شده باید بدانیم سود و منفعت مادی و معنوی آن برای
همه بیش از مسائل دیگر عبادی است برای مثال آنجا که حضرت رسول مکرم اسلام (ص) راجع به
اهمیت نماز فرمودند:

[قرءة عینی فی الصلوة]^۲ [نور چشم من در نماز است]

[اول ما یحاسب به العبد الصلوة]^۳ [اول چیزی که در قیامت سؤال می شود نماز است]

این روایات نشان می دهد که تجلی آن انرژی های اصیل درونی انسان فقط با نماز امکان پذیر
هست برای همین است که دامنه تأکید آن وسیع می باشد به طوری که دستورات دیگر راجع به
مسائل عبادی را زیر سیطره خود قرار می دهد .

۱ - کتاب لثالی الاخبار ص ۳۹۴ به نقل از کتاب گناهان کبیره ص ۱۹۲ و محجة البیضاء ص ۳۰۱ به نقل از
کتاب یرنوی از اسرار نماز اسناد قرائتی ص ۸۷

۲ - بحار الانوار ج ۷۷ ص ۷۷ به نقل از کتاب پرتوی از اسرار نماز - استاد محسن قرائتی ص ۷۹

۳ - نهج الفصاحه جمله ۹۷۹ به نقل از کتاب پرتوی از اسرار نماز - استاد محسن قرائتی ص ۸۰

دختر تا این مطالب جدید علمی را شنید با خود شروع کرد زمزمه کردن :
 خدایا من تا به حال در هیچ جا و از هیچ کس این مطلب را نشنیده بودم
 پس از کمی مکث رو به مادر کرد و گفت:
 مادرم خواهش می کنم راجع به این موضوع توضیح بیشتری بدهید .
 چشم دخترم، البته نباید فکر کنی که علت این همه سفارشات برای خواندن نماز فقط بخاطر این
 حقیقت علمی است که مطرح کرده ام، بلکه اثرات مهم دیگری هم در پی دارد که من در ادامه بحث
 به آن اشاره خواهم کرد ضمناً باید بدانی که اولاً ما فقط برای اطاعت از فرمان الهی نماز را اقامه می
 کنیم و برای اداء تکلیف شرعی چه به دلایل آن پی برده باشیم یا پی نبرده باشیم.
 مستانته پرسشگر کلافه شده تا این جمله را شنید بلافاصله گفت:
 یعنی ما کورکورانه بدون دانستن هیچ دلیلی نماز و امثال آن را به جا آوریم؟
 مادر با شنیدن این جمله بلافاصله گفت:
 نه نه!! دخترم هیچ گاه دین اسلام چنین دستوری در هیچ موضوعی نه این که نداده بلکه بالعکس
 فرموده :

[قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ]^۱

یعنی: [بگو ای پیامبر دلیل و برهانتان را بیاورید اگر راست گوئید]

[وَ لَا تَقِفْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ]^۲

یعنی: [آنچه را که بدان علم نداری پیروی مکن]

بنابراین باید از روی علم و آگاهی مسائل دینی خود را باور کرد و ایمان داشت و من هم در هر
 موردی سعی و کوششم بر این است که همه چیز را با دلیل و استدالات عقلی و براهین جزمی برای
 هر پرسشگری توضیح کامل دهم لذا اگر تو سؤالی دیگری در این رابطه و یا هر مقوله دیگر داری
 حتماً سؤال کن

دختر پس از اتمام سخن مادر دوباره سؤال کرد و گفت:

استادم از جمله سوالات راجع به نماز که مرا همیشه به خود مشغول کرده این است که چرا باید نماز
 را به زبان عربی و رو به قبله بخوانیم؟

^۱ - سوره بقره آیه ۱۱۱

^۲ - سوره اسراء آیه ۳۶

خانم دکتر وقتی این سؤالات را شنید با کمی مکث گفت:

این دو سؤال از سؤالاتی است که باید برای پاسخ به آن با هم همکاری بیشتری کنیم. اما جواب سؤال اول: دخترم اگر بخواهیم جواب مستدل و عقلانی به آن بدهیم به نظرم این است؛ سرّ اینکه نماز با لفظ عربی خوانده می شود عامل ایجاد وحدت کلام می گردد که این وحدت فقط با آن لفظ تحقق می یابد. اما اگر همهٔ مسلمین جهان با زبان های مربوط به ملیت خود نماز بخوانند. یعنی فارس با زبان فارسی، ترک – انگلیسی – آمریکائی – آفریقائی و... همه با زبان ملی خود نماز اقامه کنند نه تنها هیچ وحدتی در بین مسلمین شکل نخواهد یافت. بلکه موجب از بین رفتن شکل نمادین وحدت و همبستگی در بین آحاد ملت های مسلمان خواهد شد در نتیجه نماز اینگونه سبب تفرقه و ناهماهنگی و گسستگی وحدت مسلمین می شود که ره آورد نماز خواندن با زبان غیر عربی خواهد بود. دخترم حالا من از تو سؤالی را می پرسم آیا اگر همهٔ مسلمانان جهان چه فارس و ترک و انگلیس و آمریکائی و آفریقائی و غیره همه با یک آهنگ و یک زبان مشترک و یک شکل خاص نماز را برپا دارند انصافاً خود این ساختار نماز ایجاد وحدت نخواهد کرد؟

تا این سؤال مطرح شد مستانه به فکر عمیق فرو رفت گوئی که او از این مکان و زمان بریده و به ماورای حیات پیوند خورده لحظاتی این حالت بر او حاکم بود تا این که با هیجان گفت:

بله . بله . البته

احسن مادرم واقعاً اگر نماز با یک زبان مشترک و این ساختاری که دارد خوانده شود چه شکل زیبایی به خود می گیرد

مستانه در ادامه با یک حالت وجدی به مادر گفت:

مادر جان من حالا متوجهٔ این نکتهٔ مهم شده ام و هم چنین دریافتیم که اگر همهٔ مسلمین با یک زبان مشترک نماز بخوانند آن گاه روح اطاعت پذیری هم از فرمان الهی در جامعه حاکم خواهد شد. مادر بلافاصله شروع به تشویق او نمود که ...

آفرین به این درک و فهم تو مستانه جان اما سؤال شد که چرا رو به خانهٔ خدا که قبله نام دارد باید نماز بخوانیم؟

من به این سؤالت دو جواب خواهم داد البته شاید جواب های دیگری هم باشد ولی من در حال حاضر فقط این دو جواب یا دو علت را به ذهن دارم.

اما جواب اول: که شباهتی به پاسخ سؤال اول تو دارد و آن وحدتی است که اگر نماز رو به قبله خوانده شود در بین مسلمین ایجاد خواهد شد دختر عزیزم؛ اگر همهٔ مسلمانان جهان با شنیدن اذان آن

گاه رو به یک مکان و در یک لحظهٔ زمان بایستند و با هم با یک ذکر و در یک صف و با یک شکل خاص عبادت الهی را انجام دهند آیا این نظم و ساختار عبادی جهانی نمی شود و در پرتو آن یک اعجاز را نمی رساند؟ منظورم از اعجاز یعنی دستورات این دین همه از طرف خداوند است، نه این که از فکر و اندیشهٔ انسان نشأت گرفته باشد زیرا همه را چنان تحت تأثیر و جذب خود نموده که با یک فرمان رو به یک قبله و با یک زبان مخصوص و یک شکل خاص عبادتی را در وقتی معین نه زودتر و نه دیرتر و بدون کم و زیاد، هماهنگ و همسو و همگون در سراسر جهان انجام می دهند لذا این قدرت تأثیرگذاری و جذب نمودن نمی تواند از گفتار و فرمان بشری باشد بلکه فقط می توان گفت، که این دستور از ماورای هستی و مرکز ثقل نظام ملکوتی که خداوند منان می باشد سر چشمه گرفته است لذا دلیل ماورائی بودن این پدیده این است با کمی دقت در خواهیم یافت این امر که اینگونه مطرح شد هرگز در هیچ مکتب و مرامی نه وجود خارجی دارد و نه معتقدین آن این چنین مقید به اجرای آن می باشند مهم این که مسلمین از این دستور فراگیر بدون هیچ اجباری تبعیت می کنند لذا این متابعت محض جمعی آن هم به صورت جهانی به خودی خود اعجاز گونه بودن سنن و قوانین دین مان را تصدیق می نماید دختر عزیزم ؛ علاوه بر اعجاز گونه بودن این حرکت عبادی می توان گفت که چون خود این شکل اطاعت پذیری بدون اجبار توسط مومنین صورت می گیرد، قدرت تسلیم آنان نسبت به فرمان الهی را تبیین می نماید و هم چنین ساختار این گونه عبادت معنای مسلمان بودن را که همان تسلیم بودن در مقابل فرمان الهی است بیان می دارد.

جواب دوم سؤال تو را بیان خواهیم کرد امیدوارم پاسخ کامل و جامع که قانع کننده تو باشد را داده باشم. اما قبل از پاسخ، من این سؤال را مطرح می کنم آیا تا به حال اسمی از امواج آلفا شنیده ای آیا می دانی چه اثراتی دارد و مرکز آن کجاست؟

این جوان پرسشگر بی تاب با شنیدن این سؤالات رو به مادر کرد و گفت:

بیخشید من سؤال راجع به نماز و قبله و امثال این موارد بود ولی شما موضوع را به جای دیگری برده اید و از مقولهٔ فیزیک سؤال مطرح کرده ای؟ البته در جواب شما باید بگویم که من هرگز چنین سؤالاتی راجع به امواج آلفا شنیده ام و هیچ اطلاعی از آن ندارم پس لطفاً خودتان هر چه راجع به آن می دانید برایم به صورت کامل و جامع توضیح دهید که سخت ذهنم را به خود مشغول کرده است.

چشم دخترم

اولاً باید بگویم، امواج آلفا، دارای خاصیت آرام بخشی بر سلسلهٔ اعصاب دارد. ثانیاً این امواج در زمین

موجود است. ثالثاً مرکز این امواج در سرزمین مکه در خانه کعبه معظمه می باشد^۱ البته من نمی گویم صد در صد وجود امواج آلفا نماز خواندن به سوی خانه خدا را واجب کرده است بلکه عوامل مختلفی وجود دارد که در قرآن و تفاسیر^۲ از آن یاد شده است که بهتر است الآن وارد این بحث نشویم زیرا بحث بسیار طولانی است و برای شما خسته کننده خواهد شد.

فعلاً همین قدر اشاره می کنم هنگامی که نمازگزار به سجده می رود با قرار گرفتن اعضاء و جوارح او بر روی زمین در وضعیتی قرار می گیرد که امواج آلفا به صورت مستقیم و به نحو اکمل در تحت الشعاع آن واقع می شود چون قبله مرکز پخش این امواج است لذا تأثیر بسزائی در ایجاد آرامش بر فرد سجده کننده دارد. هم چنین اگر دقت کنیم در طولانی کردن سجده از طرف پیامبر مکرم اسلام و ائمه هادی سفارش اکید شده است و با دقت در حالات و رفتار مؤمنین و اولیاء خدا که نماز هائی با سجده های طولانی اقامه می کنند آرامش و سکینه ای شگفت انگیز مشاهده می شود که این آرامش اعصاب هرگز در انسان های عادی دیده نمی شود.

مستثانه پس از شنیدن این دلایل چنان آرام گرفت و با یک احترام خاص رو به مادر کرد و گفت: عجب؛ چرا باید برخی از ما تنها به قاضی برویم و قضاوت های عجولانه و نادرست بکنیم من فکر می کردم که اگر این همه سفارش شده که باید رو به خانه خدا نماز خوانده شود به این دلیل است که خدا در خانه خود یعنی کعبه نشسته و منتظر است که همه مسلمین در اقصاء نقاط دنیا او را سجده کنند و! که بعضی از ما چه فکرهای نادرستی از نماز و عبادات می کنیم واقعاً کمتر ناپخته و ابتدائی فکر می کنیم مخصوصاً وای بر آن افرادی که بر اثر ناآگاهی از این همه مطالب عمیق و ژرف علمی که در آداب عبادی وجود دارد، به دلایل واهی آن را ترک می کنند و سالیان درازی نه نماز بجا می آورند و نه هیچ عبادت دیگر.

مادر عزیزم؛ واقعاً باید بگویم پس از این شناخت و معرفت از عظمت نماز من باید دو کار را انجام دهم یکی تبلیغ این حقایق جدید که از نماز شنیده ام و آن را برای خود وظیفه ای مهم قلمداد کنم. دیگر اینکه باید نماز شکر بجا آورم که خداوند به من استادی دلسوز هم چون فرشته نجات آن هم به عنوان مادری مهربان اعطا فرموده است.

خانم دکتر پس از شنیدن این سخنان به او گفت:

۱ - فصلنامه یادگاران ماندگار ویژه بازنشستگان سپاه سال ۱۳۸۶ ص ۶-۷ شماره ۱۳

۲ - تفسیر نمونه ج ۱ ص ۳۵۱ تا ۳۵۴ ذیل آیات ۱۴۲ تا ۱۴۴ سورة بقره

چه جمله زیبایی شکر

بله دخترم اگر برای هر نعمتی شکرگزاری کنی خداوند آن نعمت را زیاد خواهد کرد و اگر کفران نعمت کنی خداوند عذاب شدید خواهد نمود زیرا در قرآن هم به آن اشاره شده است که می فرماید: [

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ^۱

این پرسشگر جوان تا این آیه را شنید این سؤال را مطرح کرد که:

مادر جان منظور از تشکر کردن از خداوند یعنی چه؟ مگر خداوند نیازی به تشکر کردن دارد که اگر کسی از او تشکر نکند بر بنده خود خشم بگیرد و حتی او را مورد عذاب قرار دهد آن هم عذابی شدید؟ یعنی چه؟ راستش درک و فهم این موضوع برای من مبهم و پیچیده است تقاضا دارم این مطلب را خیلی روشن و شفاف معنا کنید و به صورت مبسوط و کامل هم توضیح دهید.

چشم دخترم.

اما قبل از توضیح باید به طرح سؤال تو به این شکل تبریک گفت و من خیلی خوشحالم از این که در کنار چون تو دختری راجع به مسائل مهم اعتقادی گفتگو دارم اما عزیزم چون غروب آفتاب نزدیک شده است خوب است که جواب این سؤال را در پارکی که در نزدیکی منزل مان است بدهم پس خود را آماده رفتن به پارک کن.

چشم مادر عزیزم! اتفاقاً من هم در خانه احساس خستگی می کنم و با این پیشنهاد خود خوشحالم کرده ای.

^۱ - سوره ابراهیم آیه ۷

جلسه سوم

شکر یعنی چه ؟

آیا خداوند نیاز به تشکر دارد ؟

چرا خداوند کسی را که از او تشکر نکند عذاب ... ؟

چرا باید نماز صبح را دو رکعت ولی عصر و یا ظهر و

مغرب سه و چهار رکعت خواند ؟

خانم دکتر و دخترک خود را برای رفتن به پارک آماده کردند و سپس قدم زنان به سمت پارکی رفتند که از درختان بسیار زیاد و انبوهی پوشیده شده بود و هم چنین از گل و گیاه و چمن های با طراوتی مزین گشته بود، اما قبل از شروع گفتگو مادر به دخترک پیشنهاد قدم زدن در پارک و بهره بردن از آن همه زیبایی و طراوت را داد و با موافقت مستانه لحظاتی را در پارک قدم زدند و از آن همه مواهب الهی لذت بردند و آنگاه با نشاط و سروری خاص در کنار حوضی بسیار زیبا و دارای فواره بر روی نیمکت نشستند و به بحث خود ادامه دادند.

مادر رو به مستانه کرد و گفت:

برای پاسخ به این سؤال، ابتدا به مفهوم شکر می پردازیم. شکر هر نعمتی یعنی استفاده بهینه و درست از آن نعمت در جهت برقراری ارتباط با مبداء هستی که این ارتباط و بهرمندی از آن نعمت کمال و رشد اخلاقی و انسانی را در جهت رضای خداوند در پی دارد .

دخترک با شنیدن این پاسخ بلافاصله سؤال دیگری پرسید

مادرم منظور از درست بهره بردن از نعمات یعنی چه؟ تقاضامندم جواب ها را مبهم بیان نکنید. بلکه سعی کنید همه را واضح توضیح دهید، طوری که برایم هیچ ابهام و پیچیدگی باقی نماند.

چشم دخترم، حتماً این کار را خواهم کرد. به عنوان مثال درست بهره بردن از نعمت سلامتی یعنی این که از این نعمت در جهت تحقق اهداف انسانی الهی و خدمت به خود و خانواده و همونوع استفاده کنیم. برای واضح تر شدن جواب از یک مثال استفاده می کنم اگر چشم سالم داریم باید با این چشم آنچه را که دیدنش حلال است ببینیم، والا اگر کسی با چشم سالم خود مناظر فساد انگیز را مشاهده کند، این می شود نا شکری از نعمت. چشم سالم حال این موضوع را تعمیم بده به همه اعضا و جوارح

که خداوند به عنوان نعمت به همه انسان ها ارزانی داشته است مستانه جان بدان که این مقوله شکر نعمت مانند رو به قبله نماز خواندن است. یعنی دیدیم که در همه آن حرکات عبادی نعمتی نهفته است که سود آن به نمازگزار بر می گردد، و الا خداوند نه نیاز به نماز ما دارد و نه نیاز به شکر نعمات اگر همه مردم نماز نخوانند و شکر نعمات الهی را به جا نیاورند نه به خداوند ضرری می رسانند و نه نفعی بلکه همه این موارد هر چه سودی داشته باشد بر می گردد به خود انسان. اما «اگر خداوند فرمود شکر نعمتم را به جا نیاورید به عذاب شدید گرفتارتان خواهم کرد» منظور این است که، اگر از نعمات آن طوری که من برایت توضیح داده ام بهره نبرید، موجب از دست دادن آن نعمات خواهد شد. فی المثل اگر خوردن غذائی که از طرف خداوند تحریم شده، انسان استفاده کند صد درصد بدن ضرر آن را خواهد چشید مانند خوردن گوشت خوک و یا نوشیدن شراب. باید بگویم علم تغذیه شناسی ثابت کرده که گوشت خوک دارای انگلی به نام «ترشین» است^۱ که انسان با خوردن آن مبتلا به بیماری خواهد شد و علاوه بر آن، چون هر حیوانی دارای خصلت و خوی خاص به خودش را دارد لذا انسانی که از گوشت حیوان یا پرند ای بهره می برد تحت تأثیر خصلت و خوی آن حیوان یا پرند قرار خواهد گرفت برای مثال مثلاً در خروس غیرت و تعصب مردانگی وجود دارد و در خوک خصلت بی غیرتی و یا امثال آن خصلت ها نهفته است. «لذا این خصلت ها برخورنده گوشت آن حیوان اثر گذار است»^۲ و یا در اثر سوئی که مصرف «شراب بر روی معده و مغز و اعصاب دارد»^۳ هیچ شکی نیست. بنابراین، اگر کسانی از این مواد غذایی استفاده کنند بر جسم خود ضرر می رسانند که این امر مصداق کفران نعمت است. آن گاه اثرات نامطلوب با استفاده کردن از این غذاهای تحریم شده بر جسم، می شود عذاب الهی که خداوند وعده داده بود.

مستانه پس از شنیدن این مطالب با شادی و خنده و سرور به مادر گفت:

«مادر! ای فرشته نجات من تو هر جمله ای که می گوئی مانند گوهر شیجراغ تاریکی چهل را از صفحه ذهنم می زباید و از نور معرفت و شناخت جانم را منور می سازد» مادرم اگر اجازه دهی سؤال دیگری راجع به نماز و وضو مطرح کنم.

مادر با روی گشاده و بیان ملیح او را برای مطرح کردن هر سؤالی تشویق کرد و بدین وسیله انگیزه

۱ - تفسیر نمونه ج ۱ ص ۴۲۸-۴۲۹ ذیل آیه ۱۷۳ سوره بقره [مضرات گوشت خوک]

و تفسیر نمونه ج ۲ ص ۷۴-۷۵-۷۶ ذیل آیه ۲۱۹ سوره بقره [مضرات شراب]

۲ - تفسیر نمونه ج ۱ ص ۴۲۸-۴۲۹ ذیل آیه ۱۷۳ سوره بقره [انما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر]

۳ - تفسیر نمونه ج ۲ ص ۷۴-۷۵-۷۶ ذیل آیه ۲۱۹ سوره بقره [یسئلونک عن الخمر و المیسر]

پرسشگری را در این پرسشگر جوان بیشتر تحریک نمود.

او که جو را آماده دید سؤال خود را اینگونه مطرح کرد:

مادرم چرا باید ما نماز صبح را دو رکعت بخوانیم و ظهر را چهار رکعت مخصوصاً دم صبح که انسان هم خواب آلود است و هم خواب در آن ساعت ها شیرین ولذت بخش می باشد، اما وقتی برای نماز برخاستیم فقط باید دو رکعت بخوانیم؟! آیا سزاوار است که برای یک نماز دو رکعتی که شاید دو دقیقه هم وقت گیر نیست باید از آن خواب شیرین دست کشید و از آن نعمت خواب صبح گاهی محروم شد اما نماز ظهر و یا مغرب و عشاء که هیچ مشکل آنچنانی برای اقامه آن نیست باید سه یا چهار رکعت خوانده شود واقعاً من تعجب می کنم این دگر چه نوع حکم سخت و ثقیل است؟ سؤال دوم این که چرا باید وضو را به آن شکل مخصوص بگیریم یعنی حتماً باید اول صورت، سپس دست راست و دست چپ و... چه اشکالی دارد اول مسح سرو پا و سپس صورت و دست ها را بشوئیم؟ چرا باید در انجام وضو این همه سخت گیری شود؟

خانم دکتر پس از شنیدن این سؤالات گفت:

احسن دخترم! عجب سؤالات قشنگی واقعش بعضی از این سؤالات برای من تازگی دارد و برای پاسخ به آن باید بیشتر از خود مایه و وقت بگذارم دخترم شما با زیر سوال بردن امورات دینی و بعد با یافتن پاسخ آن پایه های اعتقادی خود را محکم می کنید و این بسیار زیباست و من معتقدم اگر به همین شکل سؤالات خود را مطرح کنی در مدت کوتاهی اندیشه شما هم مملو از حقایق مستدل خواهد شد و هم در آینده هیچ کس توان گمراه کردن شما را نخواهد داشت. زیرا در این صورت دین باوری شما بر پایه استدلال منطقی پایه گذاری می شود. من از این جهت هم به تو و هم به خودم تبریک می گویم زیرا چون با داشتن دختری چنین خوش ذوق که برای باورهای خود ارزش قائل است و هرگز چیزی را کورکورانه نه قبول می کند و نه رد پس باید من به شکرانه این نعمت بزرگ نماز شکر به جا آورم.

دختر با تشویق مادر سر ذوق آمده و با هیجان گفت:

مادرم استاد عزیز و شایسته! اگر اجازه دهی من مطلبی (که تا به حال شاید کسی جرأت گفتنش) را به شما نداشته بود برایتان بگویم.

بله دخترم البته شما هر چه در ذهن داری بگو من خیلی خوشحال می شوم .

مادر. واقعش جوان هایی هستند که سؤالات خیلی مهمتر و بهتر از سؤالات من دارند ولی نمی توانند آنها را بر اثر کم ظرفیتی بعضی از نمازخوانهای خشک مقدس (آنهائی که خود را متدین چند

آتشه می دانند و اکثر باورهایشان بدون دلیل و براهین عقلی است) بیان کنند زیرا اگر چند سؤال از آنان پرسیده شود در پاسخ آن در می مانند و از طرفی چون هیچ استدلالی ندارند طرف سؤال کننده را در پیش دیگران یا کافر معرفی می کنند، یا وانمود می کنند که این جوان مخالف نماز و مسجد است و امثال این گونه انک ها را بدون ترس از عذاب الهی به او خواهند زد از این جهت، بعضی از جوان ها هرگز جرأت مطرح کردن این گونه سؤالات را به خود نمی دهند. باور کنید مدرم بعضی از جوان ها هم هستند اگر این دلایلی که امروز شما برای من آورده اید را بشنوند چنان عاشقانه محبوب نماز و مسجد و عبادات خواهند شد که « اگر، در مواردی دین نیاز به از جان گذشتگی داشته باشد آنان از دادن جان برای حفظ آرمان های الهی خود دریغ نخواهند کرد».

خانم دکتر با شنیدن این مطالب درد آورد و رنج دهنده، سکوت توأم با اظهار تأسف نمود و به فکر فرو رفت و به حوض و فواره آن خیره شد تا لحظاتی از ناراحتی و عذاب وجدان لب به سخن نگشود. مستانه که متوجه تأسف مادر از رفتار این متحجرین مقدس مآب ها شده بود، او هم با سکوت توأم با اضطراب و نگرانی خود را مشغول کرد.

تا این که خانم دکتر سکوت را شکست و گفت:

مستانه جان، البته برخی از مشکلات جوانان امروز ما به وجود افراد متحجر و ناآگاه بر می گردد که دین باوری آنان، توأم با تعصب های نابجا و عقده های روحی است و یا با نادانی و جهل آمیخته شده است، لذا چاره ای که بتواند این معضل را ریشه کن کند برای بعضی از آنان وجود ندارد پس این موضوع و امثال آن را نادیده بگیر و به پاسخ سؤالات مهمی که مطرح نموده ای توجه بکن. چشم مدرم! حتماً نصیحت شما را به گوش جان می سپارم و عمل خواهم کرد.

خانم دکتر در ادامه گفت:

دخترم برای این که سؤالات را خوب و کامل جواب دهم لازم می بینم اول از تو سؤال کنم. که معنی « عبد یعنی چه »؟

مستانه کمی فکر کرد و لحظاتی بعد جواب داد و گفت:

یعنی: بنده و غلام

دخترم آیا می توانی بیشتر توضیح دهی و معنای آن را برایم بشکافی.

بله مادر

« بنده، یعنی کسی که در مقابل ارباب خود مطیع محض باشد یعنی هر چه ارباب او دستور داد بدون چون و چرا آن را اطاعت کند اما بهترین معنای آن این است که فرمان ارباب خود را بدون هیچ

دلیل و برهانی و بدون کم و کاست انجام دهد».

آفرین دخترم

خیلی زیبا معنا کردی. حالا از تو سؤال دیگری می‌کنم. آیا ما خداوند را رب العالمین می‌خوانیم و می‌دانیم؟!

بله مادر

«همین طور است خداوند رب یعنی پرورش دهنده و یا ارباب واقعی در نظام هستی بر موجودات می‌باشد» و اگر بخواهیم معنای بهتری کنیم، یعنی تمام موجودات هستی از کوچکترین آنها گرفته تا بزرگترینشان رشد و پرورششان بدست خداوند است که ارباب واقعی می‌باشد.

دخترم بسیار خوب معنا کرده‌ای

حال ما انسان‌ها که بنده ایم و «خداوند ارباب و رب العالمین ما است» اگر به ما دستور و فرمانی بدهد مبنی بر این که نماز صبح را دو رکعت و یا ظهر و عصر را چهار رکعت بخوانیم آنگاه جا دارد که ما به عنوان یک عبد از او اطاعت نمائیم و هیچ گونه اعتراض هم نکنیم، بلکه باید در مقابل فرمان او فرمانبردار محض باشیم، چنان که عبد واقعی فرمان ارباب خود را به صورت محض انجام می‌دهد. این پرسشگر جوان تا این استدلال را شنید در فکر فرو رفت و بدون آن که حرفی و کلامی بگوید فقط به چهره مادر خیره شد.

مادر که او را در چنین حالتی دید با بیانی لّین چنین گفت:

دخترم من برای این که مطلب را بهتر بشکافم و روشن تر استدلال کنم باید بگویم «دین اسلام بر دو محور استوار شده: یکی به نام اصول و دیگر به نام فروع دین» که باید همه مومنین در اصول دین با شناخت بر مبنای استدلال به آن برسند و اعتقاد پیدا کنند^۱.

دخترک تا این مطلب را شنید بلافاصله به مادر گفت:

منظور شما از اصول دین چیست؟

مادر گفت:

منظورم خداشناسی — معاد شناسی — پیامبر شناسی است که برای شناخت این مسائل اعتقادی باید استدلال و براهین عقلی داشته باشی یعنی خدا و اوصاف او مثل ربوبیت و قانونگذاری او و علیم و قدیر بودنش را باید با دلیل هم ثابت کنی و هم بپذیری، معاد و منازل آن را هم چنین یعنی اگر گفتند معاد

^۱ - رساله امام خمینی (ره) و مرحوم فاضل لنگرانی ص ۱ مسأله ۱

چیست؟ تو باید با دلایل عقلی و قرآنی آن را ثابت کنی، یعنی در این امور از مسائل دینی نباید تعبّدی عمل کرد یا معتقد شد خلاصه در این مسائل باید با استدلال اعتقاد پیدا کرد و با دلایل عقلی و نقلی هم معتقد بدان باشی و هم آن را اثبات کنی. اما در فروع دین چنین نیست. بلکه باید یا مجتهد بود و یا مُقلّد و آنگاه در امور عبادی تعبّدی عمل کرد^۱ یعنی بعضی از دستورات آن را فقط به صرف این که چون خداوند فرموده پس اطاعتش واجب است و دیگر نباید دنبال دلیل و برهان در حقانیتش بود تا با این دلایل و براهین که برایش قائل شده اند به آن عمل کرد. و یا بهتر بگویم در پذیرش این امور عبادی باید پیامبر گونه که فرمان الهی را بدون چون و چرا می پذیرفت و عمل می کرد آن هم بدون این که از خداوند درخواست هیچ برهان و دلیل بنماید چون آن حضرت خود را عبد محض الهی می دانست. دخترم یکی از مواردی که در این زمینه می توان نام برد که نشان می دهد پیامبر چگونه مطیع محض الهی بود جریان «تغییر قبله» از مسجد الاقصی به مسجد الحرام یعنی «کعبه معظمه» بود^۲ وقتی خداوند دستور داد که ای رسول ما باید قبله مسلمین تغییر کند و نماز را به سمت کعبه معظمه بخوانی حضرت رسول مکرم اسلام بدون این که هیچ سوآلی مبنی بر این که چرا یا چگونه و یا امثال این گونه چراها چون عبد محض خداوند بود این فرمان الهی را بدون هیچ شبهه ای و بدون درخواست هیچ دلیلی با جان و دل امتثال کرده و به عمل رساند. دخترم باید به تو بگویم پیامبر اسلام قبل از این که رسول خدا شود اول عبد او بود زیرا ما در نماز می خوانیم:

[أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ]

یعنی: [شهادت می دهم محمد بنده و عبد خدا و رسول اوست]

دخترم این یک دلیل بود بر این که، چرا نماز را دو رکعت و یا بیشتر باید بخوانیم اگر بخواهی دلیل دیگری برایت خواهم آورد.

مادر جان خواهش می کنم با دلایل دیگر مرا آرام کن و قلمم را به یقین و اطمینان کامل برسان.

چشم دخترم مستانه جان

دلیل دیگری که می توانم ارائه دهم این است که اگر بالفرض نماز صبح ۵ رکعت بود و نماز ظهر ۸

^۱ - همان

^۲ - راجع به تغییر قبله رجوع شود به تفسیر نمونه ج ۱ ص ۳۵۱-۳۵۴ ذیل آیات ۱۴۲-۱۴۴ سوره بقره و تفسیر المیزان ج ۱ ص ۴۶۶ و تفسیر مجمع البیان ج ۲ ص ۱۰۲ راجع به ذوقبلیتن از قول اهل کتاب جمله بس مهم را نقل می کند .

مؤلف : همچنین به واژه ذوقبلیتن به لغت نامه دهخدا مراجعه شود .

رکعت و یا ... باز همین سؤال که چرا ۵ رکعت و یا کمتر و یا بیشتر است این چرایی به صورت تسلسل باقی می ماند و می دانیم چیزی که به تسلسل ختم شود باطل است باید بگوییم این سؤال شبیه سؤالی است راجع به قرآن، این که چرا قرآن به زبان عربی نازل گردید؟ چرا به زبان فارسی و یا انگلیسی و یا غیره نازل نشده است.

در جواب باید بگوییم اگر قرآن به زبان انگلیسی نازل می شد باز همین سؤال مطرح می گشت، که چرا به زبان انگلیسی نازل شده است و به زبان مثلاً فارسی نازل نشده و یا به هر زبان دیگر نازل می گردید باز همین چرایی مطرح می شد و آن گاه این سؤال به دور « تسلسل » می رسید که این از نظر فلسفی سؤال بی جواب و در خاتمه باطل می باشد^۱ «پس بهترین جواب همان است، که ما در مقابل فرمان الهی باید چون عبد پذیرای عمل نمودن به هر دستور رب خود باشیم».

دختر با شنیدن چنین پاسخ مستدل، آن چنان تحت تأثیر مادر قرار گرفت که چشمانش خیره شد و زبانش بند آمد و متحیر ماند و نمی دانست چه بگوید زیرا او در این خانه تا قبل از آمدن به قول خودش فرشته نجاتش جز دیدن در و دیوار و پُرحرفی ها و تقاضاهای بی دلیل پدر بزرگ چیز دیگری او را نوازش نمی داد، بلکه فقط رنج دوری و فراغ مادر و داشتن این همه سؤالات که او را کلافه سر در گم کرده بود حالا جا دارد که با شنیدن چنین پاسخ ها و مهربانی های مادرانه خانم دکتر متحیر و مبهور بماند و با شنیدن چنین دلایل متقن و جزمی از آن استاد بی ریا و با اخلاص خود را غرق در الطاف الهی مشاهده کند و نشاط و سروری از اعماق جان احساس نماید از این جهت مستانه بی اختیار از جای خود برخاست و با یک دنیا مهر، مادر را در آغوش کشید و شروع کرد با صدای بلند گریه کردن و در همان حال خدا را شکر می کرد و ذکر صلوات را زمزمه می نمود.

مادر که مستانه را در چنین حالتی دید او را در آغوش خود می فشرد و نوازش می کرد زیرا او تنهایی و بی مادری اش را خوب درک کرده بود و این را هم می دانست کسی که سه سال مادر ندیده باشد و حتی صدای او را هم نشنیده باشد، چقدر از نظر روحی خسته و دل گرفته باشد ... ناگهان صدای گریه خانم دکتر هم فضا را به لرزه درآورد.

چون او هم ناگهان به یاد تنها فرزند بی مادرش که در غربت گرفتار شده بود افتاد و این صحنه در انتهای غروب آفتاب و لحظات نزدیک به اذان رخ داد تا لحظاتی گریه آنان ادامه داشت تا این که،

^۱ - مؤلف : خلاصه و نتیجه مطالب تسلسل از کتاب [فلسفه ما] شهید آیت الله محمد باقر صدر ص ۵۳۲ -

صدای اذان مغرب به گوش رسید و مادر جلوی گریه خود را گرفت و رو به دخترک کرد و گفت: ای وای دخترم اذان شد زود باش! خود را برای رفتن به مسجد و خواندن نماز جماعت آماده کن. دخترم آیا این اذان از مسجد محله شماست.

مادرم محله ما یک تکیه به نام ابوالفضل^(ع) دارد و صدای اذان از آنجاست. خوب هر چه سریع تر خود را به آنجا برسانیم آیا در تکیه نماز جماعت هم برگزار است؟ بله مادر

آن دو با عجله به سمت تکیه حرکت کردند در بین راه او به مادر گفت: مادر جان جواب سؤالم را کی خواهی داد؟ خانم دکتر گفت:

پس از اتمام نماز اگر تو راضی باشی به پارک برمی گردیم و بحث را در همانجا ادامه خواهیم داد. او با شنیدن این پیشنهاد بسیار خوشحال شد به طوری که از خوشحالی در پوست خود نمی گنجید. وقتی به تکیه رسیدند خانم دکتر با دیدن نام ابوالفضل^(ع) بر سر درگاه تکیه شروع به گریه کردن نمود و ذکر **[عبدالله ابوالفضل دخیلک]** را توأم با صلوات و اشک آن چنان تکرار می کرد که بعضی از اطرافیان با دیدن چنین ارادت و اخلاص به «ساحت مقدس باب الحوائج» تحت تأثیر قرار گرفتند و شروع به ریختن اشک و عرض ارادت به آن عزیز زهرا^(س) نمودند. به مستانه که هرگز چنین صحنه ای را ندیده بود و برایش تازگی داشت حالتی دست داد که آرام آرام می گریست و اشک هایش چون دانه های مروارید غلطان بر چهره او جاری شد.

و پس از این که وارد تکیه شدند علت گریه کردن مادر را سؤال کرد و گفت: مادر جان تو با این مدارک و مدارج علمی چرا با دیدن تکیه و نام آقا ابوالفضل^(ع) چنین منقلب شدی طوری که احساسات پاک و ارادت خالصانه اطرافیان را برانگیختی!!

این استاد مخلص درگاه اهل بیت رسول الله^(ع) با شنیدن این سؤال سری تکان داد و گفت: ای دختر اولاً «مدرک و مقام علمی در مقابل مقام و عظمت اهل بیت و آقا ابوالفضل^(ع) اصلاً هیچ در هیچ است» «جانم فدای آقا!» ثانیاً آیا می دانی آقا ابوالفضل^(ع) برای یاری امام زمان خود یعنی «آقا اباعبدالله الحسین^(ع)» حاضر شد جان خود و سه برادرش را فدا نماید تا دین رسول الله^(ص) زنده بماند و چون آن حضرت ارادت به ولایت و امامت را در حد تمام و کمال در کربلا به همه نشان داد لذا از طرف خداوند، به مقام «باب الحوائجی رسید» و هم درس ایمان و فداکاری در راه حفظ ولایت و امامت را به همه عاشقان و عاقلان آموخت لذا ...

تا حرف مادر به این جا رسید صدای « قد قامت الصلاة » مَكْبَر فضای تکیه را پر از ذکر یا الله گفتن کرد و تکبیر و الله اکبر و نماز مغرب ...!

جلسه چهارم

دائم الوضو بودن و سجده های طولانی چه اثری دارد ؟
مصدق آنان که به آرامش کامل رسیدند چه کسانی
هستند ؟

استرس و اضطراب افراد و درجه بندی آن بر اثر مرگ
نزدیکان

مرگ پسر صاحب جواهر
مرگ حاج مصطفی فرزند امام خمینی (ره)

پس از اتمام نماز مستانه و خانم دکتر به سوی پارک حرکت کردند و پس از رسیدن به جای اول خود در کنار آن حوض بر روی نیمکت نشستند و کمی استراحت کردند تا این که خانم دکتر رو به دخترک کرد و گفت:

اما آن سوّالی که راجع به وضو داشتی که چرا باید وضو را به این شکل خاص انجام بدهیم ؟
دخترم جواب این سوّال هم تقریباً شبیه سوّال چرا قرآن به زبان عربی نازل شد؟ می باشد زیرا اگر وضو که در حال حاضر به این شکل انجام می گیرد، به شکل دیگری انجام می شد باز هم می توان اعتراض کرد چرا به این شکل گرفته می شود؟ بنابراین بهترین جواب این است که در این رابطه نیز مؤمنین باید بطور تعبّدی انجام وظیفه کنند.

دخترم اما من به واقعیت علمی جدید که راجع به وضو کشف شده است می پردازم .
دخترک که از گفتمان علمی مادر سابقه ذهنی خوبی داشت با یک ولع در حد تصرّع تقاضا کرد.
مادر جان قبول کن که من تمام لحظاتی که شما برایم سخن می گوئی
از ذوق و اشتیاق احساس می کنم، در ورای زمان و مکان در حال عروج به آسمان هستم که کشش ذهنی ام آن قدر زیاد شده است که همه گفته های شما را از بر شدم . ضمناً این همه مطالبی که بیان داشته اید برایم تازگی داشته ، من و امثال من نیاز مُبرّم به این جواب ها داریم. پس سخنان خود را برایم ادامه بده که سراپا گوش و مشتاق شنیدن هستم.

مادر که دخترک را این چنین تشنه دید با تمام وجود شروع به سخن کرد و گفت:
دخترم هنگامی که وضو می گیری، الکتریسته های ساکن را به سطح بدن خود می آوری آب نیز

رسانا است و به این وسیله شما امواج آلفا که آرامش بخش است تولید می کنید با کشیدن مسح سر این امواج را به کورتکس مغز انتقال می دهید و باعث می شوید که ناحیه شلوغ ذهن آرام گیرد با مسح پا انتقال امواج آلفا را در اندام های پایینی سرعت می بخشید^۱.

این پرسشگر پر سوال تا این مطالب علمی جدید راجع به وضو و اثرات آن بر مغز و اعصاب را شنید بلافاصله سؤالی بر این مبنی را مطرح کرد که :

استاد آیا برای اثبات حقانیت این موضوع می توانی سندی گویا نقل کنی:

بله دخترم ! اتفاقاً من برای اثبات حقانیت این پدیده علمی سندهای عینی دارم که فقط به یک نمونه آن اشاره خواهیم کرد.

مستانه جان آیا راجع به این مطلب که گفته شده (وضو و سجده مستقیماً با امواج آرام بخش آلفا سر و کار دارد و چون آنان که دائماً وضو دارند و سجده های طولانی به جای می آورند باید از آرامش اعصاب و روان بسیار بالائی برخوردار باشند) اعتراض و یا سؤالی نداری ؟
او با شنیدن این سؤال از مادر اجازه کمی فکر کردن پیرامون این سؤال نمود و پس از لحظاتی تمرکز رو به مادر کرد و گفت:

نه مادر! به ذهنم نه این که سؤالی نیامد بلکه دیدم مطلب شما بسیار اصولی است. یعنی واقعاً اگر امواج آلفا که گفته ای راست و علمی باشد. (که البته چون جنابعالی گفته اید صد در صد درست و یقینی است) بنابراین باید اثرات آرام بخشی را در افراد گذارده باشد پس بین افراد مؤمنی که دائم الوضو هستند، باید چنین افرادی که به آرامش های بسیار والا و عظیم روحی رسیده اند در جامعه وجود داشته باشند. بدین وسیله گفتار شما هم باید مصداق عینی داشته باشد.

خانم دکتر با شنیدن استدلال دخترک چهره اش از شادی شکوفا شد، اما حالت تعجب و حیرت او را فرا گرفت و با آن حالت به مستانه نگاه کرد و او را با گفتن احسنت و آفرین تشویق نمود و به گفتار خود چنین ادامه داد.

دخترم من مصداق عینی افرادی که دائم الوضو بوده اند و به کمال آرامش روحی آن هم در حد یک استثناء رسیده اند مانند وجود مبارک و متعالی آقا امام حسین (علیه السلام) سندی گویاتر نمی بینم.

دختر کلام مادر را قطع و ناتمام گذاشت و گفت :

می خواهی بگوئی آقا امام حسین (علیه السلام) حتی در بین همه ۱۴ معصوم در رسیدن به آرامش به

۱ - فصلنامه یادگاران ماندگار ویژه بازنشستگان سپاه ص ۷-۸ تاریخ ۱۳۸۶ شماره ۱۳

کمال مطلوب تری رسیده است؟

بله دخترم همین طور است.

من با دلیل این حقیقت را اثبات خواهم کرد البته متذکر این مطلب هم می شوم چون شرایط اجتماعی امام حسین علیه السلام چنین ایجاب می کرد از این جهت این مقام آرامش در او به طور کمال و تمام تجلی نموده است والا معصومین (علیه السلام) همه نور واحد هستند^۱ لذا اگر هر یک از آن انوار الهی در شرایط امام حسین (علیه السلام) قرار می گرفتند این آرامش مطلق در وجود آنان هم متجلی می شد.

دخترم قبل از پرداختن به اثبات، آن حقیقت متعالی که در مومنین دائم الوضو مخصوصاً آقا اباعبدالله الحسین (طه السلام) که سرور و آقای همه به آرامش رسیده گان الهی است^۲ من باید از دیدگاه روانشناختی موضوع استرس و اضطراب در افراد را ارزیابی کنم تا بهتر بتوانم حقانیت مطالب عنوان شده را اثبات نمایم.

مستانه که برای شنیدن این گونه موضوعات لحظه شماری می کرد به مادر گفت:

استاد یگانه ام شما هر شکل و طریقه ای را قبول دارید من هم تابع هستم فقط تقاضا می کنم که موضوع را هر چه کامل تر و جامع تر و سریع تر بیان کنید زیرا من بی قرار شنیدن این گونه حقایق هستم.

چشم دخترم، بدان که از نظر روانشناختی تأثیر حوادث ناگوار مانند مرگ در اطرافیان و وابستگان در ایجاد و شدت استرس و اضطراب عصبی و روحی درجه بندی شده است یعنی اگر همسایه انسان بمیرد، درجه اضطراب و استرس روحی عصبی افراد فرضاً ۱۰ در صد خواهد بود اما اگر دوست صمیمی انسان بمیرد، این درجه بالاتر خواهد رفت اگر آن دوست جوان باشد باز بالاتر و ... خلاصه این که، اگر زن جوانی شوهر خود را از دست دهد درجه اضطراب و استرس روحی و عصبی او به بیشتر از ۷۰ تا ۹۰ خواهد رسید اما اگر مادر و پدری که تک فرزند خود را از دست دهند، اضطراب و استرس روحی عصبی آنان تا صد درصد بالا می رود که این حالت روحی، می تواند ایجاد اختلال شدید روانی و عصبی و یا در مواردی ایجاد سکنه و یا کُما و حتی مرگ اعضاء خانواده را در پی داشته باشد^۳.

۱ - اصول کافی ج ۱ ص ۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶ کتاب الحجّه

۲ - سوره فجر آیات (۲۷-۲۸-۲۹-۳۰) بنا به قول بعضی مفسرین مصداق آیات امام حسین (علیه السلام) می باشد

۳ - این مطلب از مطالعات چندین رساله جناب دکتر محمد کاظم صاحبی استنتاج شده است

دخترم حال من با این مقدمه سوآلی را مطرح می کنم.

آیا هیچ می دانی در کربلا در عرض چند ساعت چندین نفر فقط از اعضاء درجه یک و هم چنین یاران و دوستان امام حسین (علیه السلام) را به قتل رساندند و شهید نمودند؟! ضمناً آن حضرت خود شخصاً پیکر خونین آنان را جابجا می کرد.

دخترک با شنیدن این سوآل بدون هیچ فکر و اندیشه ای چون سخن از مرگ و قتل در میان آمده بود جواب داد:

نه نه نمی دانم.

زیرا شنیدن خون و قتل بر اعصاب او اثر منفی گذارده بود.

مادر که متوجه اضطراب دخترک بر اثر شنیدن آن حوادث تلخ کربلا شده بود با آرامش و خونسردی برای دخترش شروع کرد به شمردن شهدای کربلا ...

دخترم امام حسین (علیه السلام) دو خواهر زاده و دو برادر زاده ...

که مستانه کلام مادر را قطع کرد و گفت:

مادر جان خواهش می کنم نام این عزیزان که در کربلا شهید شده اند را برایم بیر تا من با نام هر یک از آنان بیشتر آشنا شوم.

چشم مادر جان.

البته من فقط نام اعضاء درجه یک ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) را که شهید شده اند را خواهم برد آنان عبارتند از:

علی اکبر، علی اصغر پسران آن حضرت — و دو خواهر زاده به نام های عون و جعفر — دو برادر زاده به نام های عبدالله ابن الحسن و قاسم ابن الحسن — و چهار برادر که سرور و عزیزشان آقا ابوالفضل العباس (علیه السلام) می باشند^۱.

دخترم حتماً می دانی در کربلا بیش از ۷۳ تن شهید شده اند که بدن خونین همه آنان به غیر از علی اکبر را خود آقا امام حسین (علیه السلام) در آغوش گرفت و در محل مخصوص شهدا جابجا نمود^۲ حال اگر بخواهیم با آن مقدمه ای که گفتیم از نظر روانشناختی اعصاب و روان آقا امام حسین (علیه السلام) را که از عاطفه ای بسیار بالا و متعالی برخوردار بود ارزیابی کنیم باید استرس و اضطراب روحی آن

^۱ - کتاب منتهی الامال ص ۳۸۰-۳۸۳ ج ۱ مؤلف شیخ عباس قمی

^۲ - در بیان شهادت جوانان هاشمی در روز عاشورا

حضرت را در حد انفجار بدانیم اما چرا آقا امام ابی عبدالحسین (علیه السلام) در کربلا نه این که در درجه استرس و بی قراری او شدت و حدّی رخ نداد بلکه هر لحظه که از آن صحنه خونین می گذشت آرامش و اطمینان بیشتری نصیبش می شد طوری که مفسرین قرآن آن حضرت را مصداق بارز آیه:

[يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي]^۱

یعنی: [ای نفس قدسی مطمئن و دل آرام امروز به حضور پروردگارت باز آی که تو خوشنود به نعمت های ابدی او و او راضی از اعمال نیک تو است]

آیا این آرامش امام حسین (علیه السلام) چیزی جز همان اثرات دائم الوضو بودن و انجام سجده های طولانی آن حضرت است ؟ که خود ثابت کننده حقایق علمی مبنی بر وجود امواج آلفا و اثرات آرام بخش آن در هنگام وضو و سجده بر روی سیستم اعصاب و روان افراد خواهد گذاشت ؟ آیا این پدیده خود نمی تواند به عنوان دلیلی متقن و قابل قبول این موضوع علمی مطرح شده باشد؟

این پرسشگر بی قرار با شنیدن این دلیل و مطالب جان دار با هیجانی خاص شروع کرد به تأیید کردن گفتار مادر

بله بله صد در صد همین طور است.

« مادر جان » آیا می توانم یک تقاضای دیگری از شما کنم؟

البته که می توانی.

بله دخترم

آیا در تاریخ از این گونه ماجراهای به آرامش رسیدن بر اثر وضو و سجده ها و امثال آن که در افراد غیر معصوم تجلی کرده باشد، را می توانی چند نمونه برایم نقل کنی؟ زیرا من با شنیدن این مطلب از اعماق وجود شاد شده ام و دعایت می کنم .

« چشم دخترم حتماً »

از اولیاء الله و پاکان درگاه الهی که خود را از شاگردان مکتب رسول الله و اهل بیت آن حضرت می دانند فقط سه نمونه آن را هم به جهت اختصار و دیر وقت شدن نقل خواهیم کرد، والا این گونه افراد در طول تاریخ اسلام بسیار زیاد می باشند.

دخترم برای تبیین حقایق مطرح شده من ماجرائی از زندگی فقیه و عالم ربانی معروف به صاحب

^۱ - سوره فجر آیات ۲۷-۲۸-۲۹-۳۰

جواهر

مستانه تا نام صاحب جواهر را شنید بلافاصله سؤال کرد:
مادر جان ببخشید منظور از صاحب جواهر یعنی صاحب جواهرات زیادی بود می باشد؟
نه دخترم نه .

ایشان مرحوم آیت الله شیخ محمد حسن بن شیخ باقر بودند یک دوره مطالبی از فقه نوشتند که تقریباً بیست جلد می شود چون نام این کتاب فقهی را جواهر نهاده بود که واقعاً گوهر گرانبهائی است از این جهت معروف به « صاحب جواهر» شد.

ایشان از جمله علمای برجسته و فقههای ربانی بودند که آن آرامش و سکینه والای الهی در او تجلی داشت البته پس از نقل ماجرائی از زندگی آن عالم ربانی آنگاه شما این حقیقت را تصدیق خواهید کرد

...

هنوز حرف مادر ادامه داشت مستانه عجولانه شروع به سخن گفتن کرد که:
مادر جان خواهش دارم هر چه زودتر به اصل موضوع بپردازید چون وقتی در نزد من از ماجراهای ملکوتی سخن به میان می آید دوست دارم زودتر آن را بشنوم ، من برای زودتر شنیدن آن هم لحظه شماری می کنم و هم مضطرب و بی قرار می شوم، لطفاً هر چه زودتر به آن بپردازید.
چشم دخترم.

گویند وقتی « صاحب جواهر» در غروب آفتابی ، جوانش از دنیا رفت او در داغ مرگ فرزند خود به سوگ نشست تا شب هنگام پیکر جوان را در اتاقی که کتابخانه اش در آنجا بود آورد و ادامه نوشتار راجع به فقه را در آن شب هم ترک نکرد، بماند، بلکه از سر شب در کنار پیکر جوانش به نوشتن ادامه داد تا صبح هنگام بخش مهمی از آن کتاب را به پایان رساند^۱.

دخترم حال اگر ما به نظریه علمی روانشناسان توجه کنیم باید درجه اضطراب و اختلال روحی و روانی در این پدر بر اثر از دست دادن فرزند به اوج خود رسیده باشد و بر اثر این اختلال روحی و عصبی دیگر توان کارهای فکری را باید از دست داده باشد اما با نقل این ماجرا، از صاحب جواهر، متوجه خلاف نظریه پردازان روانشناس خواهیم رسید زیرا این پدر با تمام آرامش و طمأنینه در کنار جنازه جوانش به نوشتن ادامه داد حال این ماجرا خود می تواند وجود آرامش و تسلط بر اعصاب و مدیریت

^۱ - این ماجرا در مقدمه جلد ۱۸ کتاب جواهر نگاشته شده که استاد ابراهیمیان نماینده ولی فقیه در دانشگاه آزاد ساری در سال ۱۳۸۵ در همایش اهل قلم بسیجی استان مازندران در سخنرانی خود بیان داشتند

نمودن رفتار احساسی خود در حوزه رفتاری بر اثر انجام نماز و دائم الوضو بودن را به همه ما تفهیم کند. مستانه با شنیدن این ماجرای ملکوتی که ره آوردی از نماز و عبادت بود، چنان تحت تأثیر آن قرار گرفت و آرامش خاصی در آن مقطع به او دست داد؛ لذا رو به مادر کرد و گفت:

«مادر جان» عجب اثرات مهم و شگفت‌انگیزی از آثار نماز و وضو و سجده را دارم می‌شنوم لذا من چگونه شاکر این همه نعمات الهی در این راستا باشم. می‌دانم هرگز در این سن توان شکر آن را نخواهم داشت اما از تو «ای مادر» اندیشمندم تقاضا دارم که برایم دعا کنی تا به این همه مقدسات و دستورات از جمله خواندن نماز واقعی عامل شوم و خداوند توفیق انجام اعمال عبادی را رفیق راهم بگرداند.

مادر که متوجه اثرات گفته‌های خود بر دخترک شده بود او را در آغوش مهر خود قرار داد و در گوش او شروع به خواندن دعا کرد و سپس در ادامه ماجرا به او گفت:

من در این راستا ماجرای دگری را که شباهت با داستان صاحب جواهر دارد از زندگی امام خمینی (رحمت‌الله) رهبر کبیر انقلاب اسلامی مان نقل می‌کنم پس به این ماجرای زیبا که ره آورد نماز و عبادت است توجه بیشتری بکن.

چشم‌مادرم استادم.

پس از شهادت آیه‌الله مصطفی فرزند ارشد امام خمینی (رحمت‌الله) فردای آن روز حضرت امام برای تشیع پیکر آن مفسر و فیلسوف طبق روش همیشگی خود که برای تشیع هر یک از علما و آیات عظام، فقط به تعداد چند قدم که در آن مراسم شرکت می‌کرد در تشیع فرزند خود این سنت را ترک نکردند. سید احمد آقا فرزند دوم امام می‌گفت: من یک روز قبل از شهادت برادرم وقتی به کتابخانه پدر رفتم دیدم کتابی را در حال مطالعه می‌باشند؛ وقتی توجه به صفحه آن کردم صفحه ۵۵ به چشمم خورد تا این که فردا از تشیع جنازه برگشتیم من مخصوصاً به کتابخانه پدر رفتم وقتی همان کتاب را به جهت کنجکاوای دقت نمودم دیدم پدر در حدود چندین صفحه از ۵۵ به بعد را مطالعه کرده‌اند.^۱

دخترم آیا به این ماجرا دقت کرده‌ای؟ آیا نمی‌توان امام خمینی (رحمت‌الله) را از گروه به آرامش رسیدگان درگاه الهی (طبق آیه):

[أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ] ^۲

^۱ - سرگذشت امام خمینی (ره) روزنامه کیهان سال ۱۳۶۹

^۲ - سوره رعد آیه ۲۸

یعنی: [بدرستی که با یاد خدا قلب ها آرام می گیرد] (قرار داد ؟

زیرا او پس از شهادت فرزند خود نه این که روح و روانش تحت تأثیر عواطف و احساسات پدري قرار نگرفت؛ بلکه شهادت آقا مصطفی را از الطاف خفیه الهی برشمرد و این آرامش از آن نمازها و عبادات خاص بر وجود امام تجلی نموده است. البته می دانیم چون اکثر مردم عادی دارای آن وضو و سجده های طولانی و کلاً نماز و عبادات خاص نیستند، در حوادثی اینگونه چنان متأثر خواهند شد که توضیح آن را برای در گذشته بیان داشتم. دخترم فکر می کنم، همین دو ماجرا که برای نقل کرده ام برای این جلسه کافی باشد چون از شب خیلی گذشته و باید زودتر به منزل برگردیم زیرا پدرت مخصوصاً پدر بزرگ چشم براه و منتظر هستند شاید دلوایس شوند.

چشم مادر جان من تابع تصمیمات شما هستم.

از پارک خارج شدند تا هر چه سریع تر خود را به منزل برسانند وقتی وارد خانه شدند هر دو با صدای قرآن پدر بزرگ که با یک اخلاص توأم با ذوق و شوقی تلاوت می کرد روبرو شدند اما چرا با ذوق و شوق بسیار زیاد؛ چون دیگر پسرش و هم چنین تنها نوه اش در خانه از وجود خانم دکتری که استاد دانشگاه است برخوردار شده اند پس از تلاوت قرآن پدر بزرگ و صرف شام همه به اتاق های خود برای خوابیدن رفتند.

جلسه پنجم

چه حالی به امام علی (ع) در نماز دست می داد که تیر را از پایش بیرون آوردند؟

روح معلم انسان می شود یعنی چه؟

موضوع مریاض چه ربطی به پاسخ سؤال من دارد؟

روشن تقویت روح در مریاضان با تقویت روح در مؤمنین

چه فرقی دارد؟

رکوع شیخ نخودکی تا صبح در برف

رکوع و سجود علامه حسن زاده تا صبح

نیمه شب بود مستانه متوجه صدای گریه مادر شد، وقتی دقت کرد دید مادر در اتاق مخصوصی که از قبل برای نماز و عبادات خود با او تدارک دیده بود در حال خواندن نماز شب و راز و نیاز با معبود یکتای خود می باشد.

او با دیدن این صحنه لحظاتی به فکر فرو رفت و پیش خود شروع کرد به زمزمه کردن که: خدایا این خانم دکتر دیگه کیست؟ چه حالات معنوی و ملکوتی خوبی دارد. با دیدن او به یاد حرف خانم معلم دینی مان می افتم که می گفت: هستند افراد الهی و معنوی بسیار فوق العاده‌ای که ماها تصور آن را نمی توانیم بکنیم و آتش حرف خانم معلم هر چه از حالات آن افراد را بیان می داشت، نمی توانستم باور کنم که اصلاً وجود خارجی داشته باشد بلکه فکر می کردم، که همه این گفته ها راجع به این اشخاص یک تخیل بیش نیست. ولی اکنون می فهمم که در دنیای واقعیت نیز می توان یافت زیرا نمونه‌ای از آن را مشاهده می کنم. و لذا پیش خود می گویم مادر واقعی در نظام هستی اوست اما از آن مادر که من فقط اسمش را درک کردم و بس زیرا سیزده سالی که او در خانه به عنوان مادرم بود من حتی سیزده بار از او مهر و عطوفت مادری که ندیدم بلکه فقط جنگ و ستیز و جنجال با پدر و آن هم با غرورهای کاذب مخصوصاً گاهی او را مست و لایعقل می دیدم. زیرا او وقتی از شب زنده داری هائی که با دوستان و فامیل های آن چنانی اش بر می گشت خدا می داند بر من در آن لحظات چه می گذشت. واقعاً از این زندگی جهنمی آرزوی مرگ می کردم. اما بیچاره بابای مظلوم او حتی جرأت سؤال کردن از مادرم را نداشت که امشب خانه کدام یک از فامیل ها و

دوستان بودی من از کدام فساد کاری‌های او بنالم در این سیزده سال من هرگز حتی یکبار هم او را رو به قبله برای نماز خواندن ندیدم. اما بیچاره پدر بزرگ هر وقت موقع نماز می شد، این دو با هم مانند خروس جنگی بهمی می پریدند ولی خودمونیم پدر بزرگ عجب ایمانی محکم داردها. من حالا که خانم دکتر حقایقی از نماز و امثال آن را برابیم توضیح و درست معنا کرده دارم می فهمم که حق با پدر بزرگ است. راستش در افراد قدیمی ایمان خیلی قرص و محکم است اگر سرشون هم بره باز دست از ایمانشان نه این که بر نمی دارند بلکه خیلی سرسخت تر هم می شوند. اما وقتی یاد آن روزهای درگیری پدر بزرگ و مادرم می افتم، مخصوصاً آن داد و فریادهایی که مادرم با پدر بزرگ سر نماز و دعا خواندن و امثال آن داشت، الان، گاهی از اوقات وقتی صدای خشن مادر به یادم می آید وحشت سراپایم را فرا می گیرد حالا واقعاً احساس می کنم هرگز شکر این نعمت و لطف الهی که خدا به ما کرده و «مادر که استادی است عزیز و مهربان» که هم قرآن شناس و مهمتر این که به آنچه می داند و می گوید عمل می کند عاملی خالص که هیچ گونه ریا و خودبزرگ بینی و صفات رذیله دیگر در او مشاهده نکرده ام.

مستانه لحظاتی با خود این جملات را زمزمه داشت تا این که، آرام آرام از اتاق خود به سمت مادر آمد او را درحالی که تازه سر از سجده طولانی برداشته بود دید که تمام چهره اش را اشک خیس نموده گوئی که صورت خود را با آب شسته است خود را به کنار مادر رساند و در کنار سجاده او لحظاتی آرام و با سکوتی پر معنا در آن هنگامه نزدیک به نماز صبح با دقت در حرکاتی که هرگز ندیده بود خود را قلباً هماهنگ با آن مادر سجاده نشین نمود تا این که مادر سلام نماز را گفت، مستانه بلافاصله مادر را در آغوش کشید و چهره او را بوسه باران کرد و مرتب از او التماس دعا داشت.

مادر که او را این چنین ملتهب و بی قرار دید با گریه های آرام و پر سوز و عشق که هر شنونده ای را به وادی پاکی و اخلاص و حیات طیبه ملکوتی سوق می داد او را دعا و نوازش می کرد.

این دختر بواسطه حالات الهی مادر در آن لحظات ملکوتی سحر مستغرق انوار عشق الهی شده بود. او دیگر با مشاهده چنان صحنه های معنوی و انس با مسائل ماورایی همه رنج ها و سختی های چندین ساله زندگی گذشته را فراموش کرد و اینک زیباترین شکل زندگی جدید را در کنار این فرشته نجات تجربه می کرد.

و مادر این استاد قرآن شناس شایسته و دلسوز که در فکر جواب به سؤالات و ذهنیات این پرسشگر جوان بود در همان حال به او گفت:

«مستانه جان» اگر سؤالی در رابطه با نماز و یا امثال آن داری بپرس که الان بهترین زمان برای

پرداختن به این گونه مسائل است البته پس از خواندن نماز صبح که لحظه ای دیگر وقت آن فرار می رسد در همین اثنا صدای اذان صبح در فضا پیچید که خفتگان را برای بیداری دعوت می کرد. اما او که ذهنش پر از سوالات متعددی بود گفت:

« مادر جان » واقعاً الان که شما نماز شب خوانده ای و از نیمه شب تا حالا بیداری کشیده ای و با داشتن کمبود خواب بر اثر انجام آن آیا احساس خستگی نمی کنید؟

نه دخترم من پس از نماز شب تازه تمام خستگی هایم بر طرف می شود و نشاط خاصی از خداوند به من عطا می شود. اما اگر یک وقتی نماز مستحبی شبم ترک شود آن روز در واقع روز خسته کننده ای برایم خواهد بود البته ناگفته نماند این را فقط برای تشویق تو و این که یک مسئله شرعی را هم گفته باشم اضافه می کنم. من اگر نتوانم نماز شب ام را به جا آورم، حتماً قضای آن را در روز به جا خواهم آورد. که این امر موجب رضای خدا و عنایات عظیمه الهی خواهد شد.

آن دو پس از اقامه نماز با هم به گفتگو پرداختند از جمله موضوعاتی که مستانه عنوان کرد این بود که:

مادر جان می گویند « آقا امیر المومنین » در هنگام نماز واجب آن قدر غرق در انوار الهی می گردید که گوئی در این دنیا نیست! و حتی تیر را که در یکی از جنگ ها در قسمتی از پای او اصابت کرده بود ، به هیچ وجه نمی توانستند به علت درد شدید درآورند. فقط توانستند در هنگامی که نماز می خواند از پای مجروح آن حضرت بیرون آورند بدون این که اصلاً احساس دردی از آن حضرت مشاهده شود^۱ لذا دو سؤال برایم مطرح شده است: سؤال اول این چه حالی است که در هنگام نماز خواندن در امام علی (ع) متجلی می شد طوری که تیر را از پای او در می آوردند اما هیچ دردی احساس نمی کرد در حالی که اگر مشغول نماز نبود نمی توانستند این تیر را دست بزنند زیرا درد آقا را شدیداً بی تاب می نمود سؤال دوم این که آیا کسانی در گذشته و یا در حال حاضر هستند که در هنگام نماز هیچ دردی و یا خستگی و یا امثال آن را چونان امیر المومنین علی (ع) احساس نکنند؟

خانم دکتر همین که این دو سؤال عمیق را شنید به فکر فرو رفت و تا لحظاتی پیرامون جواب سوالات مشغول تفکر و اندیشه بود تا این که با یافتن جواب ها آن گاه با روحیه ای گشاده و لبخند ملیح پر از مهر گفت:

۱ - تفسیر نمونه ج ۴ ص ۴۲۸ ذیل آیه ۵۵ سورة مائده و در کتاب داستانها و پنדהا (محمدی اشتهاری) ص ۱۴۷ ج ۴ و کتاب انوار نعمانیه ص ۳۴۲ به نقل از کتاب داستانها و حکایات نماز ص ۱۴ ج ۱

«مستانه جان» تو با این سن و با این موقعیتی که از زندگی داشتی، واقعاً سؤالات بسیار پر مغز و جالبی مطرح می کنی مرا که با این تجارب از سؤالات دانشجویان و امثال آنان دارم را به فکر و اندیشه برای یافتن جواب وا می دارد.

تا سخن مادر به این جا رسید دخترک رو به مادر کرد و گفت:
واقعش این گونه سؤالات و آن زندگی جنجالی بود که مرا کلافه کرده بود اما در حال حاضر با وجود شما و پاسخ های بسیار زیبا و عمیق مرا به اوج سرور و شادی با داشتن این همه نعمات رسانده است.
مادر باشنیدن این سخنان به او گفت:

مستانه جان چون شما بی قرار شنیدن جواب سؤالات خود هستی پس اولین سؤال را پاسخ خواهم داد.

دخترم می دانیم ما انسان ها از نظر ساختار و ماهیت وجودی دارای دو بُعد هستیم یکی جسم^۱ و دیگری روح^۲ و می دانیم که روح انسان برتر از جسم او می باشد؛ زیرا از امر خدا و ماورائی است و در حقیقت فرمانروای واقعی وجود انسان روح است یا می توان گفت جسم انسان مرکب روح می باشد؛ لذا هر دستوری دهد جسم اطاعت می کند کلاً روح هم فرمانروا و هم معلم در وجود خاکی انسان است.

این جوان پرسشگر تا این مطالب را شنید سؤال دیگری مطرح کرد و گفت:
مادر جان این که «روح معلم انسان است» را من درک نمی کنم تقاضا دارم، توضیح بیشتری دهید تا کاملاً برایم روشن شود.

چشم دخترم؛

منظور از این که روح، معلم درونی انسان است، یعنی اگر انسانی بتواند خواسته های شیطانی و مادی خود را کنترل کند و به آرزوها و امیال پلیدی که کدر کننده نورانیت روح است جواب رد بدهد آن گاه روح بر اثر آن پاکی تعالی پیدا خواهد کرد و در مراحل بسیار بالاتر قدرت هدایت را در انسان بدست خواهد گرفت و در نتیجه تمام امور زندگی انسان را عهده دار می شود. آن گاه جسم تابع محض وی گشته و هر کار

۱ - و لقد خلقنا الانسان من صلصال من حما مسنون آیه ۲۶ سورة حجر

۲ - و نفخت فيه من روحي آیه ۲۹ سورة حجر

مهم و خارق العاده با هدایت و قدرت روح از انسان صادر می گردد. بقول مولانا:
 و سوسه ی تن گذشت غلغله جان رسید نوح به کشتی نشست جوشش طوفان رسید
 مستانه با شنیدن این سخنان از ادامه سخن مادر جلوگیری کرد و گفت:
 مادر جان بیخشید آیا مصداقی برای این مهم دارید؟
 بله دختر عزیزم

من نمونه ای از افرادی را که در هندوستان، بر اثر تقویت روح توانستند بر جسم خود مسلط شوند را
 خواهم آورد البته نمی خواهم آنان را تأیید کنم، بلکه هدفم فقط این است که اگر روح از بند جسم رها
 شود چه از راه صحیح یا غلط، قدرت تسلط بر جسم و امورات مادی را پیدا خواهد کرد، آن گاه روح،
 هم از جسم مواظبت خواهد نمود و هم هدایت آن را بر عهده خواهد گرفت وقتی بعضی از آن انسان
 ها را که معروف به «مرتاض» هستند با پیشنهاد خود در یک حفره ای به مدت یک هفته دفن می
 کنند و پس از آن مدت آنان را از خاک بیرون می آورند اما سالم و بدون این که هیچ گونه مشکل
 جسمی در آنان مشاهده شود. البته می دانیم هر انسانی اگر کمتر از چند دقیقه هوا به او نرسد خواهد
 مرد اما این فردی که یک هفته زیر خاک بدون هوا و غذا و آب زنده می ماند، خود، حاکی از قدرت
 روح و حفظ نمودن جسم از هر آسیبی حتی مردن را اثبات می کند و در بعضی مواقع قدرت تسلط
 روح از سوختن و مجروح شدن جسم جلوگیری می نماید، زیرا از این گروه افرادی بودند که پا برهنه بر
 روی آتش راه می رفتند اما اثری از سوختن در پای آنان مشاهده نمی شد و یا با کارد و چاقو بدن خود
 را ضربه می زدند اما هیچ اثری از جراحت دیده نمی شد...

در همین اثنا او سخن مادر را قطع کرد و گفت:

مادر جان

این موضوع مرتاض چه ربطی به پاسخ سؤال من دارد؟

دخترم

عجله نکن همان طور که سؤالت عمیق است جواب های آن هم باید عمیق و ریشه ای باشد،

۱- به تفسیر موضوعی قرآن کریم - قرآن در قرآن ص ۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴ آیه الله جوادی آملی (قوت
 روح و کارهای غیر عادی) مراجعه شود. (با تلخیص و استنتاج از آن مطالب تفسیری توسط مؤلف هم
 چنین در رابطه با روح معلم انسان می شود در مصاحبه تلویزیونی که آیه الله مصباح یزدی و جناب
 حجت الاسلام احمدی دکترا فیلسفه حضور داشتند این موضوع با دلایل از طرف اساتید به اثبات رسید
 این گفتگوی تلویزیونی در سال ۱۳۸۶ انجام شد)

بنابراین نیاز دارد که من از مثال ها و نکته هائی مهم و ظریف بهره ببرم تا بتوانم پاسخ کامل و ژرف بدهم.

چشم استادم!

مرا ببخش که وسط کلام تو سخن پراکنی کردم

نه دخترم

هیچ مشکلی پیش نیاوردی.

مادر در ادامه سخن خود گفت:

البته موضوع مرتاض مقدمه ای بود برای پاسخ به سؤال:

بدان که اگر در هنگام نماز از پای امیرالمؤمنین تیر را در می آوردند و هیچ احساس درد نمی کرد به

این دلیل است چون نماز [الصلوة معراج المومن^۱] یعنی: [نماز معراج مومن است] «روح آقا

علی (ع) در هنگام نماز به اوج کمال و تعالی می رسید، لذا پرواز کامل روح از دنیا در هنگام ارتباط با

قدرت لایزال الهی موجب فراموشی آن حضرت از درد و رنج جسم خود می شده است».

اما دخترم، بدان، بدست آوردن قدرت تسلط روح بر جسم در گروه مرتاض ها از دو نقطه ضعف

برخوردار است: اولاً از راه غلط بوده، یعنی ریاضت های مشقت بار و سنگین که مورد تأیید خداوند

نیست، ثانیاً قدرت تسلط بر روح، در آنان بسیار کم و ضعیف می باشد «اما بدست آوردن قدرت تسلط

روح در آقا امیر المومنین علی (ع) هم از راه درست یعنی عبادات و مخصوصاً نمازهای خالصانه که مورد

تأیید خداوند بوده هم چنین، این قدرت روح در آقا بسیار قوی و متعالی بود که اصلاً قابل قیاس با آن

گروه باطل نمی باشد». زیرا تجلی قدرت الهی در آقا امیر به اوج خود می رسید.

مستانه با شنیدن این دلیل محکم روشن و واضح که هیچ گونه خدشه ای در آن راه نداشت رو به

خانم دکتر کرد و گفت:

مادر جان با این دلیل من هم به جواب کامل و قانع کننده ای رسیده ام و هم این نکته از نماز را

دریافتم، که نماز واقعی انسان راه از غفن مادیات و دنیا زدگی محفوظ خواهد داشت و حتی موجب

تسلط روح بر جسم خواهد شد و در واقع من با معنای [الصلوة معراج المومن^۲] یعنی: [نماز

معراج مومن است] که سند عینی آن آقا امیر المومنین علی (ع) می باشد آشنا شده ام «استادم مادر

^۱ - کتاب سر الصلوة ص ۷۹ - نویسنده امام خمینی (ره)

^۲ - کتاب سر الصلوة ص ۷۹ - نویسنده امام خمینی (ره)

جان! شما در رابطه با این که روح معلم انسان می شود مطالبی را توضیح داده اید اما لطف کنید اگر ممکن است توضیح بیشتری دهید .

چشم عزیزم

اگر روح انسان متعالی شود، آن گاه، هدایت انسان را برعهده خواهد گرفت منظور این است که در بعضی از انسان های مومن نماز شب خوان پاک ضمیر که نه تنها از هر گناهی خود را دور نگاه می دارند ، بلکه فعل مکروه هم از آنان سر نمی زند به این دلیل روح آن قدر نورانیت و طهارت می یابد که صاحب خود را در اکثر موارد زندگی هدایت می کند^۱ یعنی روح با صاحب خود سخن می گوید^۲ و اگر جائی و یا مشکلی که راه حل نیاز داشته باشد به او راه حل را نشان می دهد و گاهی هم پستی روح آن قدر به اوج می رسد حتی دستور چگونگی درمان بعضی از بیماران را صادر می کند نمونه می توان شیخ جعفر مجتهدی تبریزی^۳ و یا آیت الله شیخ حسنعلی اصفهانی (نخودکی) و یا آیت الله بهجت و امثال این اولیاء الهی را نام برد.

دخترم من فکر می کنم همین مقدار اطلاعات برای شناخت این پدیده در حال حاضر برای تو کافی باشد.

بله مادر جان

از این شناخت جدیدی که راجع به روح به من آموختی از تو سپاسگزارم.

دخترم

اما جواب سؤال دوم ؛ آیا غیر از علی (علیه السلام) نیز کسانی هستند که نماز اینگونه بجا بیاورند و چنین ارتقاء روحی پیدا کنند ؟ در تاریخ اسلام افرادی که خود را شاگرد مکتب آقا امام علی (ع) می دانستند بر اثر تربیت در مکتب مولا علی (ع) روح در آنان به اوج رشد و تعالی رسیده بود طوری که در نمازهای مخصوص و طولانی هرگز احساس خستگی نمی کردند من یک نمونه آن را خواهم گفت:

یکی از یاران و پیروان امام علی(ع) به نام اویس قرنی او در بعضی از شب ها هنگام نماز تا صبح، یا رکوع بود که آن شب را « لیلة الركوع » نام می گذاشت و یا همه شب را در سجده بود که نام آن شب

۱ - یا ایها الذین امنوا ان تتقوا الله يجعل لکم فرقاناً آیه ۲۹ سورة انفال

۲ - اثرات تقوا تفسیر موضوعی قرآن کریم - قرآن در قرآن ص ۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱ حضرت آیت الله جوادی آملی با تلخیص و استنتاج مؤلف از مفاهیم آن تفسیر

۳ - کتاب در محضر لاهوتیان ج ۱ ص ۳۳۸ خاطره هشتاد و یکم

را « لیلۃ السجود می نامید»^۱ این حالت مخصوص انسان های متعالی است که روح در این هنگام چون به اوج و تعالی کامل خود می رسد ، لذا بر جسم اثر گذاشته و خستگی را از نماز گزار بر طرف می کند اما دخترم در عصر ما علامه « آیة الله حسن زاده آملی» در حالت خود همین موضوع را چنین عنوان کرده اند که ما هم شبی را چون او پس قرنی برایمان « لیلۃ الركوع بوده» و یا « لیلۃ السجود»^۲ یعنی شبی را تا صبح رکوع بودیم و شبی را تا صبح سجود و بعد هم سرشار از سرور به کلاس درس می رفتیم با نقل این دو ماجرا به خوبی می توان به اثرات روح بر جسم پی برد. دخترک با شنیدن این دو ماجرا چون تحت تأثیر آن قرار گرفت لذا گفت : مادر جان آیا می توانی نمونه های دیگر از این گونه ماجراها به عنوان سند عینی از وجود این گونه افراد برایم بازگو نمائی؟ البته دخترم.

من چند نمونه بارز از این انسان های متعالی برایت معرفی خواهم کرد. در حالات پدر بزرگوار استاد شهید مطهری می گویند او در حالی که نماز می خواند عقربی او را گزید، اما او که غرق در نور معنوی نماز بود و روح در آن هنگامه به عروج رسیده بود، لذا معنویت روح، چنان بر جسمش اثر گذارده بود که نیش زهرآلود عقرب هیچ اثری بر وی نگذاشت و نماز را با همان عشق و معنویت و حالت ملکوتی خود ادامه داد^۳ لذا این پدیده نادر برای انسان هائی که با این گونه امور معنوی بیگانه اند نا ممکن می نماید اما واقعیت این است که از این کارها در شاگردان ممتاز مکتب آقا امیر المومنین بسیار دیده شده است. دخترم من برای اثبات این حقیقت به یکی از اولیاء الله اشاره می کنم .

« آن بزرگوار آیة الله اصفهانی معروف به شیخ نخودکی» از علمای برجسته و عاشق خاندان اهل بیت رسول الله است که در مشهد مقدس زندگی می کرد. این ولی خدا که به اوج پاکی و رشد و تعالی روح و کمالات معنوی دست یافته بود در حالاتش گفته اند:

در فصل زمستانی برف سنگینی در مشهد آمده بود، رئیس خُدامِ حرمِ امامِ هشتم می گفت: من نیمه شب تمام درهای ورودی حرم را بستم یکی از خادمین به من گفت: شیخ نخودکی در کنار گنبد

۱ - کتاب منتهی الآمال ج ۱ ص ۱۹۵ شیخ عباس قمی

۲ - کتاب صراط سلوک ص ۱۰۵ علامه حسن زاده آملی

۳ - این ماجرا به مناسبت سالگرد آن شهید در سیما جمهوری پخش شد .

طلا در این برف و سرما در حال خواندن نماز است دستور چه می دهی؟ گفتمش برای او مقداری هیزم و امکانات گرم کننده ببر، تا مبادا، در این سرما مشکلی برایش پیش آید. من وقتی سر شب رفتم دیدم شیخ در رکوع می باشد و برف هم در حال باریدن است. ساعتی گذشت. برای دیدن شیخ دوباره به کنار گنبد آمدم دیدم شیخ هنوز در حال رکوع است و برف پشت او نشسته است برگشتم نزدیکی های اذان صبح دوباره رفتم، اما او را در همان حال رکوع مشاهده کردم، اما برف بر پشت او چندین سانتیمتر انباشته شده بود متعجب شدم خدایا چرا سرما او را منجمد نکرد و آیا این رکوع طولانی در او خستگی ایجاد نموده است؟^۱

دخترم

به نظر من ، این چند نمونه، برای اثبات این ادعا که نماز عروج دهنده روح مومن است در این مقطع کافی می باشد . اما دخترم بدان کمال روح در پرتو نماز واقعی تحقق می یابد نه هر نماز و نمازخوانی ، در آن زمان جسم تابع روح خواهد شد و تمام خستگی و کسالت بر اثر تسلط روح در نمازگزار از بین می رود و شادابی و نشاط جایگزین می شود .

دخترم آیا در این رابطه سؤال دیگری داری یا خیر؟

« مادر جان !»

سؤالی که گاهی ذهن مرا برای رسیدن پاسخ به کنجکاوی و می دارد این است که می گویند در هنگام نماز بعضی از آیات عظام و علمای دین مان روح شان از بدن جدا می شود بدون این که، مرگ آنان را فراگیرد ضمناً در آن حالت است که می توانند بر جسم خود تسلط پیدا کنند، یعنی دیگر نه احساس خستگی می کند و نه گرسنگی آیا برای این موضوع هم نمونه هائی که وجود عینی این گونه انسان های ملکوتی را اثبات کند دارید؟

بله دخترم من برای تو چند نمونه از آن شخصیت های متعالی که از آیات الهی هستند را سند گفتار خود قرار خواهیم داد.

جناب آیه الله حسن زاده آملی در نجف اشرف زمانی که مشغول تحصیل بودند از استاد خود جناب علامه محمد حسین طباطبائی مفسر بزرگ قرآن صاحب المیزان، از آن استاد ذکر و دستور العملی که روح و جانش را منور کند تقاضا نمود علامه طباطبائی به عنوان یک دستور و ذکر به آقا فرمودند که شما در نمازهای و تیره بعد از حمد سوره ص را تلاوت کنید .

^۱ - آشنایی با چیستی، جرای و چگونگی نماز ص ۹۱ حکایت: رکوع شیخ

دخترم عزیزم

قبل از این که ماجرای آقا را کامل کنم اول از عظمت و سوره ص برایت روایتی را نقل می کنم در حدیث آمده است که [ص نهر فی الجنه] یعنی: [سوره ص نهری در بهشت است] آیه الله حسن زاده می فرماید من در مسجد سهله در مقام ادريس پیامبر شروع کردم به خواندن نماز و تیره و بعد از حمد سوره ص را تلاوت می کردم که ناگهان روح از بدنم شروع به عروج کردن نمود، ولی جسمم در جای خود ثابت قرار داشت در همان حال عروج فاصله خود را از جسم مشاهده می کردم تا این که خود را در بهشت کنار نهری از آب دیدم.^۱

مستانه با شنیدن این حقیقت عظمای ملکوتی چنان تحت تأثیر ثقیل بودن آن قرار گرفت که در کنار مادر خود را جمع و جور کرد ولی با توجه به چهره او خانم دکتر متوجه شد که رنگ از رخ اش پریده و یک حالت بی قراری و التهاب در او مشاهده شد مادر که دریافته بود ظرفیت روح و قالب روان دخترک گنجایش هضم این گونه حقایق عظیم ملکوتی را ندارد به سکوتی عمیق فرو رفت تا این که او به حال عادی برگشت و تقاضای ادامه بحث را از خانم دکتر نمود.

مادر که متوجه عادی شدن حال این پرسشگر ژرف اندیش شد در ادامه بحث خود گفت:

مستانه جان

من آخرین ماجرا در این رابطه را از آیه الله بهجت سند گفتار خود قرار می دهم.

یکی از مجتهدین که خود دارای قدرت ملکوتی و چشم برزخی بود می گفت: من در نماز جماعت در صف دوم به آقای بهجت اقتداء کرده بودم آقای بهجت که سوره قدر را می خواند ناگهان متوجه شدم که روح از وجود آقا جدا شده و در جلوتر از آقا نماز را ادامه می داد جسم آقا به روح ملکوتی اش اقتدا کرده بود.^۲

بله دخترم مستانه جان امیدوارم با شنیدن چنین استدلالات به جواب های قانع کننده ای رسیده باشی و اگر سؤالات دیگری داری که می دانم، حتماً هم داری، باشد در جلسه دیگر. حالا برویم برای خوردن صبحانه تا پس از آن تو به دبیرستان رفته و من هم به دانشگاه بروم.

^۱ - کتاب قصه های عرفانی ص ۲۳

^۲ - کتاب قصه های عرفانی ص ۲۷

جلسه ششم

مادر و پدر تو در قید حیات هستند یا خیر؟
من سرگذشت بسیار تلخی داشتم البته اول آن شیرین بود
معجزه ی آقا ابوالفضل (ع)
مرا در درگاه تکیه دفن کنید
آیا خواندن قرآن و درک نکردن مفاهیم آن کار بیهوده ای نیست؟
یعنی چه هی بخوان و بخوان! اما نفهمیم چه معنا و پیامی دارد؟

این مادر و دختر پس از صرف صبحانه، هر کدام به طرف محل درس خود رفتند و پس از تعطیلی دانشگاه و دبیرستان به خانه برگشتند هنگام ظهر نمازشان را اقامه کردند و پس از صرف ناهار کمی استراحت کرده و در هنگام عصر مادر به دختر گفت:

آیا می دانی امروز باید کجا برویم؟

نه مادر — نمی دانم

دخترم

امروز، چون هوا گرم است باید به استخر برویم هم از آب آن استفاده کنیم و هم در کنار درختان و چمن های زیبای آنجا به بحث مان راجع به نماز ادامه دهیم.

او با شنیدن این پیشنهاد مادر بسیار خوشحال شد و سریع خود را آماده کرد پس از رسیدن به استخر و استفاده از آن و با ایجاد نشاط و آرامش آن گاه در چمنزار زیر سایه درختان این دو همچون دو دوست صمیمی که هرگز از هم جدا نمی شوند به بحث و گفتگو پرداختند.

مستانه از خانم دکتر پرسید:

بیخشید مادر جان

من سؤالی را می خواهم بپرسم اما احساس شرم دارم!

چرا دخترم؟

مگر چه سؤالی است که روت نمی شود بپرسی؟

راستش سؤالم این است که آیا پدر و مادر تو در قید حیات هستند یا خیر؟

مادر تا اسم پدر و مادر را شنید، او که در حال ایستاده داشت با شاخه و گل های درختی خود را

مشغول می کرد. ناگهان گوئی تمام وجودش سست شد و بی اختیار بدون این که به اطراف خود توجهی کند بر روی زمین روی چمن ها نشست.

دخترک وقتی به چهره مادر نگاه کرد عرق تمام چهره او را خیس کرده بود و رنگ چهره اش چنان زرد شده بود مستانه با دیدن این وضعیت مادر، دست و پا شو گم کرد و با عذرخواهی گفت مادر جان مرا ببخش چه شده است. آیا اتفاقی افتاده؟

نه — نه — دخترم

هیچ نگران من نباش. چون به یاد خاطراتی از زندگی گذشته ام مخصوصاً پدر و مادرم افتاده ام این حالت به من دست داده.

این جوان کنجکاو پرسشگر که از فهم و درک بالائی برخوردار بود به مادر گفت:

« مادر جان » آیا می توانم تقاضا کنم از پدر و مادرت یا از هر کدام که خود صلاح می دانی برایم بگوئی؟ زیرا دانستن سرگذشت زندگی گذشتگان می تواند، تجربه ای ارزشمند باشد.

بله البته

دخترم

من سرگذشت بسیار تلخی داشتم البته اول آن شیرین بود. پدرم یک کارخانه دار بزرگ و متمکن و متدین و مدرس قرآن و مسلط بر معنا و گاهی وارد مباحث تفسیری هم می شد او چون عشق وافر و به ابوالفضل (علیه السلام) داشت و در عمل هم این عشق به آقا بازتاب زیادی در زندگی مان داشت دخترم این نکته را هم بگویم که بدانی قبل از انقلاب اسلامی اکثر کارخانه داران و سرمایه داران یا لابیالی بودند یا به نماز و مقدسات دینی بی قید اما مرحوم پدرم در آن عصر غربت دین و نماز برعکس همه آنان در کنار کارخانه تکیه ای به نام آقا ابوالفضل (علیه السلام) بنا کرده بود، وقت نماز کلاً کارخانه تعطیل می شد تا همه در نماز جماعت در آن تکیه شرکت کنند ناگفته نماند بر اثر ارادت به آقا باب الحوائج چنان رشد اقتصادی و مادی پدر زیاد شده بود که اکثر همکاران و سرمایه داران از حسادت، دشمن جان او شدند البته این دشمنی روز به روز بیشتر می شد، چون آن پاکی و صداقت و نماز و عبادت، که در آن عصر طاغوتی برای آنان بدتر از هر چیزی می نمود؛ لذا دشمنی خود را ادامه دادند تا اینکه خصومت آنها به اوج خود رسید لذا طرح و نقشه هائی برای از بین بردن پدرم کشیدند، در پی آن چندین بار اقدام به ترور پدرم کردند، اما موفق نشدند تا این که یکی از شب ها دشمنان با پول فراوانی که در اختیار اراذل و اُباش قرار داده بودند، کارخانه را به آتش کشیدند پدرم وقتی متوجه آتش سوزی کارخانه شد، اول کاری که کرد، این بود که با همه کارگران و با سعی و کوشش فراوان از آتش گرفتن

تکیه ابوالفضل (علیه السلام) جلوگیری کرد. خوشبختانه به لطف الهی و با فداکاری پدر و کارگران تکیه آقا سالم ماند. اما متأسفانه کارخانه در آتش سوخت و با خاک یکسان شد و پدر هم بر اثر سوختگی اعضا مدت در ایران و مدتی طولانی در خارج از کشور تحت درمان بود اما هیچ نتیجه ای نداشت در این مدت هر وقت به بالین پدر می آمدم ما را با این آیه نورانی که می فرماید:

«وَأَتْلُوْكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»^۱

یعنی: [البته شما را به پاره ای از سختی ها چون ترس و گرسنگی و نقصان اموال و نفوس و آفات زراعت بیازماییم، و صابران را بشارت و مژده بده]

مکرراً نصیحت می کرد و می گفت بدانید: «دنيا محل آزمون الهی است» و باید در این آزمون ها و سختی ها صابر باشید و راضی به رضای خدا و حتماً خداوند انتقام ما را از این افراد بی دین که مخالف نماز و عبادت و مخصوصاً دشمن اهل بیت رسول الله (صلوات الله عليهم اجمعين) علی الخصوص آقا ابوالفضل (علیه السلام) هستند خواهد گرفت [اما بدانید من بزودی از دنیا خواهم رفت و مرگ هم حق است] پس نگران نباشید اما مرا در درگاه تکیه آقا ابوالفضل (علیه السلام) دفن کنید. تا همه نمازگزاران، که در آینده تعدادشان بیش از پیش خواهد شد، از روی قبرم عبور کنند، تا شاید روز قیامت خداوند به لطفش و با عنایت ابوالفضل (علیه السلام) و ثواب نماز آن نمازگزاران توجهی مخصوص به من نماید.

دختر عزیزم؛ چند روزی نگذشت که پدر از دنیا رفت، و ما طبق وصیت او را در تکیه دفن کردیم. اما آنچه که جالب است این که پس از چند سال خط کمربندی از کنار تکیه عبور کرده و این مکان مقدس شب و روز مملو از نمازگزاران مسافر می باشد حتی بعضی از عاشقان ابوالفضل (علیه السلام) نورآشنان قبول درگاه حق می شود و حاجت روا می گردند لذا این پیش بینی پدر تحقق یافت، زیرا او از روی ضمیر روشن و قلب پاک خود عمل کرده بود. دخترم، بدان، کمتر از مدت دو سه سالی طول نکشید که عامل اصلی آتش سوزی کارخانه پدر که یک فرد سرمایه داری که دشمن دین و پاکی بود و همیشه بر اثر خوردن شراب مست لایعقل بود و زن و تنها فرزند پسرش که از نظر ذایل و فساد اخلاقی کمتر از وی نبودند اینان محرک اصلی در این فاجعه آتش سوزی بودند آنان دشمن سرسخت اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) بودند، مخصوصاً با «آقا ابوالفضل (علیه السلام)» و تکیه مقدسش طوری که مخالفت خود را در حد کفر به ساحت مقدس عزیزان زهرا (سلام الله علیها) رسانده و توهین هم می نمودند. اما روزی، با اتومبیل برای تفریح در جاده ای خلوت عبور می کردند، که ناگهان، بدون هیچ

علّتی اتومبیلشان به یک تپه ای در کنار جاده برخورد می کند، آتش تمام اتومبیل را فرا گرفت بطوری که در مدّت چند لحظه ، همه اعضاء خانواده در آتش سوختند مسافران که در اطراف سانحه جمع شده بودند، با تعجب همه با هم پیچ پیچ می کردند که یعنی چه این چه نوع آتش سوزی بود ما تا به حال ندیده بودیم! تپه ای به این کوچکی، موجب آتش سوزی شود طوری که ما نتوانستیم کمترین کمکی به آنان کنیم. بیچاره ها گرفتار چه بلائی شدند گوئی که نفرین شده اند!

دخترک با شنیدن این ماجرا با تعجب رو به مادر کرد و گفت:

من یقین دارم این شکل سوختن همه اعضاء خانواده فقط « انتقام الهی و معجزه آقا » ابوالفضل (علیه السلام) بوده نه چیز دیگری.

خانم دکتر با شنیدن این سخن، او را در آغوش کشید و شروع کرد به گریه کردن لحظاتی از این صحنه گذشت، که صدای اذان، از مساجد نماز گزاران را برای تکلم با خداوند دعوت کرد مستانه همین که صدای اذان را شنید به مادر گفت:

مادر جان خیلی علاقمند به شرکت در نماز جماعت شده ام.

« آفرین دخترم » علاقه ات بسیار بجا و خدایپسندانه است.

دخترم برای من این سؤال پیش آمده که تو با وجود آن مادری که مخالف پاکی و نماز بود، چطور شد این همه سوالات مذهبی را مطرح می کنی که بماند این همه علاقه در تو راجع به دین و نماز و امثال آن وجود دارد؟

مادر جان

راستش من حالا دارم کم کم به عظمت پدر بزرگ پی می برم.

چطور دخترم؟

چون من وقتی کوچک و در حال رشد بودم با این که مادرم به هیچ یک از مقدسات پایبند نبود، بلکه مخالف سر سخت هم بود اما پدر بزرگ هر وقت می دید مادرم نیست ومن تنها هستم برایم از دین و نماز مخصوصاً «مظلومیت اهل بیت رسول الله» « علی الخصوص فاطمه زهرا (سلام الله علیها) » هر چه از پای منبر و عاظم و روضه خوانها چه از قدیم و جدید شنیده بود برایم با یک حرارت و گرمائی که برخاسته از ایمانش بود می گفت و گاهی هم هنگام گفتن اشک می ریخت و گریه می کرد با این که الان چندین سال از آن صحنه ها می گذرد یاد آن مرا متأثر می کند از این جهت من احساس می کنم، پدر بزرگ بذریع ایمان را از کودکی در دلم کاشت و حالا شما آن را با دلایل و براهین دارید آبیاری می کنید و خود احساس می کنم که آن بذرها دارند به نهال های بزرگ و رشد یافته ای تبدیل می

شوند و در حال حاضر می فهمم که اشتباه من و امثال من این است که سخن پدربزرگ ها و یا مادربزرگ ها را فقط بدلیل این که توان آوردن استدلال برای حرف های خود، آن طوری که مطابق روز و میل ما جوان ها باشد ندارند، لذا آنان را با گفتار و برخورد خشن خود طرد می کنیم در حالی که من در حال حاضر درک کرده ام، که علاقه اولیه و زمینه پذیرش همه این مفاهیمی را که تو برایم به استدلال کشیده ای مدیون گفته های پدربزرگ می باشم چون این عشق و علاقه به دین و عبادات را او به صورت ناخودآگاه در دلم کاشت. حالا توسط شما در حال به کمال رسیدن است ولی متأسفانه اکثر ما جوان ها قدر این گونه پدربزرگ های قرآن خوان و نماز خوان و مسجدی و منبری را نمی دانیم.

اما مادر جان !

البته ناگفته نماند ته دلم راجع به این که پدربزرگ و امثال او که قرآن را فقط می خوانند ولی معنای آن را درک نمی کنند و اصلاً نمی فهمند که چه می خوانند و یا این کتاب چه پیامی برای بشریت دارد پس این همه بخوان و بخوان یعنی چه؟ آخر چه اثری دارد؟ من فکر می کنم یک کار عبث و بیهوده ای است؟ علاوه بر آن دارند فقط انرژی صرف می کنند و هیچ بهره ای نمی برند. واقعاً این خواندن ها که از معنا و فهم و درک تهی است من به عنوان یک جوان مسلمان از روشن فکران واقعی خجالت می کشم، زیرا این کارها مانند این است که نسخه ای در دست داریم مرتب و تکراری می خوانیم، اما نمی فهمیم چه دارویی برای درمان تجویز شده است تا با آن خود را درمان کنیم.

مادر با شنیدن این سؤالات حساس راجع به قرآن اول او را تشویق کرد.

آفرین آفرین! از این همه خوش فکری و سؤالات جان دار و عمیق، اما دخترم تقاضای من از تو این است، که ما اول وقت نمازمان را به جماعت بخوانیم و پس از آن برای جواب سؤالات فکری خواهیم کرد

چشم مادر جان

بسیار پیشنهاد خوبی است.

پس از اتمام نماز جماعت خانم دکتر به مستانه گفت:

جلسه هفتم

رفتن در رستوران بسیار مجلل
 آیا خوردن بهترین غذا اگر حلال باشد چه اشکالی دارد ؟
 آیا قرآن اجازه استفاده از بهترین مواهب الهی را داده
 است ؟
 اینکه می گویند قرآن نور است یعنی چه ؟
 آیا دلیلی برای اثبات نورانیت خطوط قرآنی وجود دارد ؟
 آیا تا به حال کسانی که مبتلا به بیماری جسمی بوده اند
 توسط قرآن شفا گرفته اند ؟

برای این که به سؤالات پاسخ کامل و جامع دهم پیشنهادم این است اول برویم شام را در آن
 رستورانی که در دامنه کوه با جنگلی که دارای آبشار است بخوریم و آن گاه در کنار آبشار بحث راجع به
 این موضوع مهم قرآنی را ادامه دهیم.
 با موافقت هم به آن رستوران رفتند هنگام سفارش غذا مستانه گفت:
 خوب است یک شام خیلی ساده بیاورند.
 اما خانم دکتر گفت:

دخترم بالعکس من می گویم بهترین شام را باید سفارش بدهیم چون نعمت خداوند است، اگر
 حلال باشد، که هست، در ضمن خداوند هم اجازه بهره بردن آن را در قرآن صادر فرمودند:

[يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا]^۱

یعنی: ای مردم از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه را تناول کنید

[قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا]^۲

یعنی: [بگو ای پیامبر چه کسی زینت های خدا را که برای بندگان خود آفرید حرام کرده و از صرف
 رزق حلال و پاکیزه منع کرده؟ بگو نعمت ها در دنیا برای اهل ایمان است]

^۱ - سوره بقره آیه ۱۶۸

^۲ - سوره اعراف آیه ۳۲

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ]^۱

یعنی: ای اهل ایمان روزی حلال و پاکیزه که ما نصیب شما کرده ایم بخورید.

دختر عزیزم

پس با این دلیل دیگر چه مانعی برای بهره مند شدن از آن وجود دارد.

دخترم مطلب جالب و شنیدنی این که، اگر ما همین غذا و دیگر نعمات خداوند را برای رضای خدا استفاده کنیم، یعنی اگر ما همه امکانات مادی خود را به این نیت استفاده کنیم تا توان جسمی و سلامتی کامل پیدا نمائیم؛ آن گاه خدا را بهتر عبادت و بندگی نمائیم و برای رضای او بیشترین خدمت به مسلمین را ارائه دهیم؛ لذا اگر با پول حلال و با این نیت از مواهب الهی بهره مند شویم همه اینها عبادت محسوب می شود، در این صورت هم از نعمات خداوندی لذت برده ایم و هم کسب رضای خدا نموده ایم.

خانم دکتر با این استدلال به وی درس مهم بهره مندی از مواهب الهی را توسط پیام قرآنی آموخت سپس سفارش بهترین شام را داد.

دخترک پس از خوردن غذا گفت:

مادر جان!

من در عمرم اولین بار غذائی با این لذت و خوشمزگی خورده ام.

«نوش جانت دخترم»!

البته بدان دین ما، همهٔ جوانب را برای بهتر بهره بردن از مواهب الهی در نظر گرفته است اگر ما دین خود را خوب بشناسیم و به آن خوب عمل کنیم، آن گاه بیشترین لذت مادی و معنوی را خواهیم برد از این جهت از این دین شاکر باشیم. ما اگر در قرآن دقت کنیم آیاتی که راجع به دنیا نازل شده است تعداد آن مساوی با آیاتی است که راجع به آخرت نازل گردیده است.^۲ دنیا و آخرت در امتداد هم هستند یعنی مسلمان حق ندارد به بهانهٔ آخرت دنیا را فدای آن کند و یا بالعکس. حال برای ادامهٔ صحبت هایمان کنار آبشار برویم که هم فضای سرسبزی دارد و هم پرندگان زیبا و آبشار قشنگ. وقتی به نزدیکی آبشار رسیدند از دیدن اینهمه زیبایی تعجب کرد گوئی که اصلاً بر روی زمین نیست از این جهت به مادر گفت:

^۱ - سورة بقره آیه ۱۷۲

^۲ - کتاب معماهای قرآن ص ۴۳-۴۴

مادر جان

واقعاً ما روی زمین هستیم؟!!

بله دخترم این جا زمین است اما نمادی از بهشت که خداوند برای مومنین خلق کرده تا از همه این نعماتش بهره برده و شکرگزارش باشیم.

دخترک که تا آن موقع هرگز چنین جای پرشکوه و با صفایی را ندیده بود تا لحظاتی متحیر و مبہوت شده بود و به نزدیک هر گلی و یا پرندۀ ای می رفت چنان غرق در زیبایی آن می شد گوئی که در آن مکان و زمان وجود خارجی ندارد صدای بلبلان از یک سو نور و تابش چراغ های رنگارنگ آن از سوی دیگر و صدای آبخار و لطافت هوای آن محیط چنان او را به اوج شادی و سرور رسانده بود که هرگز در این مدت عمرش چنین حالتی به او دست نداده بود که ناگهان با خود شروع کرد زمزمه کردن که:

خدایا این خانم دکتر دگر کیست؟ من از کدامین صفات متعالی او بگویم از نماز نیمه شب و اشک و سوز و عشقش به خدا؟ و یا از آن احترامی که به پدر بزرگ می گذارد؟ که من از دیدنش البته در گذشته چندش می شد و یا از آن همه احترامی که به پدرم می گذارد؟ که من هرگز از آن مادر لالایی ام ندیده بودم و یا از آن همه پاکي و وارستگی در بیرون و تمیزی لباس و شیک پوشی در خانه برای پدر (برعکس آن مادرم ، زیرا او تا می توانست خود را برای دیگران و بیرون از خانه شیک می کرد و می آراست.)

اما این خانم دکتر، یعنی این استاد راه زندگی ام را وقتی با دقت می نگرم از طرفی آن عشق به نماز جماعت و از این طرف بهره مند شدن از همه مواهب پاک الهی مانند شنا در استخر و تفریح در پارک، حالا هم در بهترین رستوران ، یعنی جایی که می توان گفت نمادی از بهشت را در ذهن بیننده تداعی می کند غذا خوردن .

خلاصه این قرآن شناس عامل توانست این همه جذبه دینی را این قدر زیبا در عمل تحقق بخشد خدایا من در خوابم یا واقعاً دارم یک زن مسلمان به تمام معنا مکتبی را ملاحظه می کنم؟! ولی نه من نه در خوابم و نه در حال تخیل بلکه همه اینها عینیت دارد البته من به این نتیجه رسیده ام، همه این نعمات را مدیون دعای خیر دل شکسته پدر بزرگ هستم. چون این مرد خدا، هیچ وقت تا آنجائی که من متوجه شده ام، نماز نیمه شبش ترک نشد و هر وقت من متوجه او شدم دیدم که چه گریه ها و سوز دلها داشت. پس من نباید به این واقعیت شک داشته باشم که هر چه هست، از دعا های پدر بزرگ نازنینم است که خداوند آن را به اجابت رسانده و این خانم مؤمنه و قرآن شناس که باید گفت یک

انسان و خانم واقعی است را به من نه بلکه به همهٔ اعضاء خانواده مان هدیه، بلکه به عنوان تحفه و مائدهٔ آسمانی ارزانی داشته است.

دخترک در این تفکرات غوطه ور بود، که خانم دکتر صدایش کرد و او را در کنار آبشار بر روی میز و صندلی بسیار مرتّب و مجلّلی فرا خواند تا موضوع مهم قرآن شناسی را با هم به بحث و گفتگو بپردازند.

پس از نشستن، مادر به او گفت:

دخترم برای پاسخ به آن پرسش مهم منظور خواندن قرآن و درک نکردن آن چه فایده ای دارد؟ و سوالاتی مانند آن من اول باید آیات را دسته بندی کنم:

دسته اول: آیاتی هستند که خوانندگان را دعوت به تفکر و تدبّر می نماید که عبارتند از:

[أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا]^۱

یعنی: [آیا در آیات قرآن تفکر نمی کنند یا بر دل هایشان خود قفل های جهل نفاق زده اند]

[وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ]^۲

یعنی: [و حال آن که کتاب خدا را می خوانید، چرا اندیشه نمی کنید]

[أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ إِخْتِلَافًا كَثِيرًا]^۳

یعنی: [آیا در قرآن با تعمّق نمی اندیشید اگر از نزد کسی جز خدا نازل شده بود بی تردید در آن اختلاف زیادی می یافتند]

[إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ]^۴

یعنی: [این قرآن مجید را ما به عربی (فصیح) فرستادیم باشد که شما به تعلیمات او عقل هوش

یابید]

[كَذَٰلِكَ نَقُصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ]^۵

یعنی: [این گونه آیات خود را به تفصیل برای اهل فکر بیان می کنیم]

۱ - سوره محمد آیه ۲۴

۲ - سوره بقره آیه ۴۴

۳ - سوره نساء آیه ۸۲

۴ - سوره یوسف آیه ۲

۵ - سوره یونس آیه ۲۴

[كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ]^۱

یعنی: [این (قرآن بزرگ) کتابی مبارک و عظیم الشان است که به تو نازل کردیم تا اُمت در آیاتش تفکر کنند و صاحبان مقام عقل متذکر (حقایق آن) شوند]

دخترم از جمع بندی مفاهیم آیاتی که برای خواندم می توان چنین نتیجه گرفت این دعوت به تفکر و اندیشه مربوط به آن دسته از اندیشمندان و یا افرادی است که توان علمی آنان در حدی است که قدرت تحلیل و برداشت درست از مفاهیم قرآنی را دارند. مخصوصاً آنان که از قدرت تفسیر و تفکر بهره مندند و ژرف ترین و عمیق ترین مسائل و مباحث علوم قرآنی در آنان تجلّی دارد می باشد. حالا من برای کامل شدن این مقوله احادیثی را از قول « آقا امیر المومنین (علیه السلام) » نقل می کنم که فرمودند:

[تدبروا آیات القرآن و اعتبروا به فانه ابلغ العبر]

یعنی: [در آیات قرآن تدبّر کنید و از آن عبرت بگیرید که آن رساترین عبرت هاست]

[تفقهوا فيه فانه ربيع القلوب]^۲

یعنی: [در قرآن تفکر و تدبر کنید که بهار قلب هاست]

[الا لاخير في قراءة ليس فيها تدبر]^۳

یعنی: [آگاه باش در خواندنی که تدبر در پی آن نباشد خیری نیست]

دختر عزیزم در بعضی آیات و روایات صرف خواندن دستور داده شده است نمونه آیه ای که می فرماید:

[فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ]^۴

یعنی: [تا آنجا که میسر است قرآن بخوانید]

و در جمله ای از رسول الله که دستور تلاوت قرآن را می دهد

[افضل العبادۀ قراءة القرآن]^۵

۱ - سوره ص آیه ۲۹

۲ - نهج البلاغه خطبه ۱۱۰ مرحوم دشتی

۳ - الکافی ج ۱ ص ۳۶ و معانی الاخبار ص ۲۲۶

۴ - سوره مزمل آیه ۲۰

۵ - مجمع البیان ج ۱ ص ۲۸ فن ششم

یعنی: [بهترین عبادت خواندن قرآن است]

از برداشت مفهیم آیه و احادیث نبوی روشن می شود، آن دسته از افرادی که فقط توان خواندن قرآن را دارند تا می توانند قرآن تلاوت کنند، ولو این که از مفهیم و درک حقایق آن برخوردار نگردند. حتی از این بالاتر برای آن گروه از مومنین که سواد خواندن هم ندارند دستور داده شده که:

[النظر فی المصحف عبادة]^۱

یعنی: [نگاه به قرآن عبادت است]

یعنی فقط خطوط قرآن را نگاه کردن، حتی هیچ درک و فهمی از معنای آن را هم نکنند خود جزء عبادات محسوب می گردد.

دخترک تا این حدیث را شنید با تعجب توأم با اعتراض چنین سؤال کرد:

مگر این نوشته جات با دیگر نوشته جات چه فرقی دارد؟ همه از مرکب و کاغذ هستند یعنی چه؟ خط که همان خط هست نوشته هم همان نوشته، پس این چه دستور و برداشتی از خواندن هست؟ مادر با شنیدن این شکل سؤال اعتراض آمیز دختر با آرامش و خونسردی و متانت در جواب او گفت: مستانه جان اگر در قرآن دقت کنیم درخواهیم یافت که این خط و نوشته با همه خطوط و نوشته جات فرق اساسی دارد، لذا من برای اثبات گفتار خود اول از آیاتی که مبین این حقایق است استفاده می کنم و پس از آن ماجراهائی که از انوار قرآنی در زندگی مومنین تجلی یافته بهره خواهیم برد. دخترم بدان این کتاب با همه نوشته جات به چند دلیل فرق اساسی دارد اولاً سخن و کلام الهی است، ثانیاً خود را نور معرفی کرده است می دانیم هیچ نویسنده ای تا به حال دیده نشده است که ادعا کند که نوشته جات اش نورانی است، زیرا هرگز نوری بر هیچ کتاب نویسنده بشری نمی تواند حاکم باشد، چون انسان موجودی خاکی است، نه آسمانی، اما دخترم قرآن نورانی بودن خود را چنین بیان می دارد:

[قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ]^۲

یعنی: [همانا از جانب خدا برای هدایت شما نوری عظیم آمد]

[و انزلنا الیکم نوراً مبیناً]^۳

^۱ - الکافی ج ۲ ص ۶۱۴ و امالی شیخ طوسی ج ۲ ص ۷۰

^۲ - سوره مائده آیه ۱۵

^۳ - سوره نساء آیه ۱۷۴

یعنی: [برای هدایت شما نوری تابان فرستادیم]

[وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا ^۱]

یعنی: [و به او نور (علم و دیانت) دادیم]

[كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ^۲]

یعنی: [این قرآن کتابی است که ما به تو فرستادیم تا مردم را به امر خدایشان از ظلمات به عالم نور
رسانی]

بنابراین با دقت در معنا و مفاهیم آیات روشن می گردد که قرآن از نور تشکیل شده است.

مستأنه بلافاصله با شنیدن این سخن رو به مادر کرد و گفت:

ایا برای اثبات نورانیت قرآن می توانی سندی گویا ارائه دهی؟

بله دخترم

من برای این که ثابت کنم خطوط قرآن نورانی است و با تمام کتب نویسندگان فرق دارد ماجرائی
که در روستائی از توابع اراک اتفاق افتاد را نقل می کنم.

مرد مؤمن پاک ضمیر اما بی سوادى که آرزوى خواندن قرآن را بر دل داشت و از عاشقان و
ارادتمندان خاندان رسالت و امامت بود به نام « کربلائی کاظم کریمی ساروقی » او در روستای خود به
فرد پاک و صادق و ساده بی آلاشى معروف بوده شب جمعه اى برای زیارت، به امامزاده روستا مى
رود و ساعتى به عبادت مشغول بود تا این که دو سید بزرگواری وارد امامزاده مى شوند از او مى خواهند
لوحى که سورة جمعه بر آن نوشته بود را بخواند، کربلائی کاظم در جواب مى گوید من « سواد خواندن
ندارم » خلاصه با اصرار آن دو، سید شروع به خواندن مى کند همین که متوجه مى شود سواد خواندن
قرآن را به لطف الهی و دعای خیر عزیزان زهرا (سلام الله علیها) پیدا کرده است ، از هوش مى رود، تا صبح
مى شود خانواده اش فکر مى کردند کربلائی گم شده امامزاده آمدند دیدند او بیهوش در کنار قبر افتاده
است پس از به هوش آمدن، از خانواده خود قرآن تقاضا مى کند تا بخواند، پس از خواندن چون در
گذشته سواد خواندن نداشت، لذا خانواده اش دریافتند یک معجزه الهی رخ داده که او را با سواد و قرآن
خوان کرده است او را بلافاصله نزد روحانی محل در مسجد آوردند و در جمع نمازگزاران قرآن را بدون
هیچ غلط خواند جالب این که او دیگر از هر کسی که اگر قرآن را غلط مى خواند ایراد مى گرفت او را

^۱ - سورة انعام آیه ۱۲۲

^۲ - سورة ابراهيم آیه ۱

برای آزمون نزد آیات عظام از جمله مرحوم آیه الله بروجردی بردند پس از آزمون ها آقا دریافت که او با «یک لطف الهی به عنوان معجزه قرآن» خوان شده است. دخترم ناگفته نماند او فقط می توانست کلمات قرآنی را بخواند نه غیر آن را، حتی اگر کلمات دیگر عربی نمی توانست بخواند !!

مرحوم بروجردی برای این که او را کاملاً محک زده باشد کتابی از تفسیر به زبان عربی را برای خواندن به او داد کربلائی کاظم وقتی این کتاب را بدست گرفت شروع کرد به خواندن، اما فقط آیات قرآنی را می خواند مرحوم بروجردی گفت: چرا خطوط عربی را نمی خوانی؟ در جواب گفت: من فقط خطوط قرآنی را چون نورانی است می بینم و می خوانم خطوط دیگر را هیچ نمی بینم^۱.

دخترم مستانه جان؛ از نتیجه نقل این ماجرا حتماً دریافتی که خطوط قرآنی چون نورانی است با خطوط کتب دیگران فرق اساسی دارد، البته از این معجزات و ماجراها در تاریخ زیاد رخ داده است اما چون وقت اقتضاء نمی کند و باید به موضوعات دیگری غیر از این پردازیم من به همین یک ماجرا اکتفا می کنم.

دخترک با شنیدن این ماجرا حس کنجکاوی اش تحریک شد و از خانم دکتر تقاضای نقل ماجرای دیگری که هم بیانگر نورانی بودن و نورانی کردن قاری قرآن است را نمود.
چشم دخترم

من در رابطه با همین موضوع ماجرای شنیدنی از عالم و روحانی بزرگ به نام «مرحوم آیه الله حاج شیخ عباس قمی» را که به «ختم المحدثین» معروف است نقل می کنم.

در زمان های قدیم، که مردم قم پای پیاده از شهر برای زیارت مسجد جمکران آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در دل شب، در تاریکی حرکت می کردند در یکی از این شب ها فردی که خود از پاکان و نوریان بود می گفت من در آن تاریکی متوجه شدم که شیء نورانی از دور روشن و خاموش می شود در آن زمان ها که برق نبود، اما آن نور زیاد و پر تشعشع بود لذا دریافتیم این نور عادی نیست، پس از طی مسافتی به حاج شیخ عباس قمی رسیدیم که در واقع همان مکان نورانی می شد او را قسم دادم و ماجرای نور را از او پرسیدم او به من قسم داد که تا زنده است نباید ماجرائی که نقل می کند را به کسی بگویم من قبول کردم شیخ گفت: واقعه این است که من هرگاه قرآن را می خوانم تمام وجود نورانی می گردد، البته این نور را هر کس نمی تواند مشاهده کند مگر این که خودش نورانی

۱ - داستان های شگفت آیه الله شهید دستغیب ص ۶۳

باشد.^۱

دخترم مستانه جان

بنابراین دلایل می توان ثابت کرد که این کتاب آسمانی است و منور از ذات پاک الهی است لذا با خواندن زیاد آن و مخصوصاً دوری از گناه و انجام عبادات علی الخصوص مستحبات آن نور بر خواننده اثر خواهد گذارد و او را هم نورانی خواهد نمود. بنابراین اگر کسانی معنا و مفهوم آیات را درک نکنند اما اثر نور قرآن بر قاری آن تأثیر گذار خواهد بود، از این جهت غیر از خواندن، یعنی فقط نگاه به خطوط آن، از نظر علما هم عبادت لفظی محسوب می شود.^۲ زیرا امام صادق(ع) فرمودند: **النظر فی المصحف عبادۀ** [یعنی: نگاه به قرآن عبادت است].

دخترک با شنیدن این دلایل و ماجراهای معجزه گونه حالت شرمندگی و خجالت در چهره اش نمایان شد و با آرامی زیر لب خود را سرزنش می کرد که چرا هنگام طرح سؤال هم جسورانه و هم با حالت اعتراض با خانم دکتر به بحث و پرسش پرداخت تا این که مادر متوجه شرمندگی او شد اما او را بیشتر مورد لطف و محبت خود قرار داد و طوری با وی برخورد کرد گوئی که اصلاً از مستانه چنین جسارت و اعتراضی سر نزده بود. و بار دیگر بحث را پیرامون همان مقوله با این مطلب که، قرآن علاوه بر نورانی بودن دارای خاصیت شفا بخشی بر جسم انسان ها را دارد.

مستانه تا این مطلب جدید را شنید رو به مادر کرد و گفت:

خیلی ببخشید منظور شما از شفا و درمان جسم توسط آیات چیست؟ لطفاً برایم توضیح دهید اگر این موضوع ثابت شود، من دیگر تسلیم صد در صد هم معجزه و آسمانی بودن آن و هم موارد دیگر حاکم بر آن خواهم بود.

چشم دخترم

در بحث گذشته، ثابت شد که خطوط و کلاً همه کلام الله مجید نورانی است، لذا این امتیاز قرآن را از همه کتب چه آسمانی و یا نویسندگان کتاب بشری متمایز می کند امتیاز دیگر قرآن، بر کتاب دیگران این است که خود را «شفاء دردها» معرفی کرده است. البته ناگفته نماند منظور شفا در آیات درمان دردهای روحی و اخلاقی بشریت است اما در بعضی موارد، مشاهده شده که با تلاوت بعضی از آیات مخصوص بیماران جسمی مانند کسانی که دردهای مختلف در اعضاء بدن داشتند درمان شده

^۱ - یکی از علما در سخنرانی در سیما در عظمت این عالم ربانی بیان داشتند.

^۲ - کتاب الکافی ج ۱ ص ۶۱۴ و امالی شیخ طوسی ج ۲ ص ۷۰

است. لذا به صرف خواندن آیات در بیمار بهبودی حاصل شد که این پدیده منحصر بفرد « کلام الهی قرآن است » نه کتاب دیگر!

دخترک با ولع و اشتیاق به مادر گفت:

این آیه کدام است و آیا بیماری تا به حال توسط تلاوت آن شفا و بهبودی برایش حاصل شده است؟ آن آیه و ماجرای شفا را برایم بیان کنید.

چشم دخترم، چون از شب خیلی گذشته است من فقط یک آیه و یک ماجرای مربوط به این موضوع را نقل می کنم، چون باید به منزل برگردیم.

این آیه در سوره اسراء است که می فرماید:

[وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ^۱]

یعنی: [ما نازل کردیم قرآن را که شفا و رحمت برای مومنین است]

دخترم این آیه، از خاصیت شفا بخشی برخوردار است و به تجربه ثابت شده که اگر بیماری با نیت خالص آن را به نیت استشفاء بخواند برایش بهبودی حاصل خواهد شد. لذا من شفاء خانواده آقا سید محمود حمیدی که توسط این آیه حاصل شده را نقل خواهیم کرد.

آقا سید محمود ماجرای خود را چنین نقل می کند:

خانواده ما همه به بیماری سر درد و تب شدید مبتلا شده بودیم. فرزندانم را تب و سر درد چنان بی تاب کرده بود که بعضی از ایشان، در کناری افتاده بودند که دیگر توان حرف زدن نداشتند من خود از شدت سر درد و تب توان حرکت را از دست داده بودم. تا این که لحظه ای به خواب رفتم در عالم خواب صدائی مرا گفت سید محمود آیه **[وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ]**

^۲ [را با قرار دادن دست بر شقیقه های سر خود بخوان و بهبودی و شفاء حاصل خواهد

شد. من با یک شادی و مسرت از خواب بیدار شدم و بلافاصله آیه را طبق دستور خواندم لحظه ای نگذشت که هم سر دردم و هم تبم قطع شد و کاملاً خوب و سر حال شدم بلافاصله اعضاء خانواده ام با خواندن این آیه به لطف الهی شفا گرفتند و بهبودی کامل برای همه اعضاء خانواده مان حاصل شد و چنانچه پس از این، اگر هر یک از اعضاء خانواده مان به چنین بیماری مبتلا گردند با خواندن آیه شفاء

^۱ - سوره اسراء آیه ۸۲

^۲ - سوره اسراء آیه ۸۲

بهبودی حاصل می گردد.^۱

پس دخترم با چنین حوادث و ماجراهای شیرین که وجود عینی و خارجی دارد می توان پی به این امتیاز، عظیم قرآن نسبت به کتب دیگر برد که خود بیانگر آسمانی و ملکوتی بودن آن است لذا با تمام نوشته جات بشری فرق اساسی دارد و از نقل این نوع حوادث می توان توجیه عقلانی نمود که اگر انسان با خواندن قرآن هیچ معنا و مفهومی را درک نکند اما چون کلام الهی است و دارای آن صفاتی، که در گذشته برشمردیم یعنی نورانی بودن و درمان و شفا بخش بودنش بر قاری اثر گذار خواهد بود. در نتیجه، دیگر آن ایرادات بر آن دسته از خوانندگان که معنا و مفهوم آن را درک نمی کنند، وارد نمی باشد.

دخترم

امیدوارم با این دلایل به پاسخ سوالات خود رسیده باشی.

دخترک با شنیدن، این دلایل محکم تمام وجودش چنان به وجد آمده بود و مادر را غرق بوسه کرد، پس از این حالت، وقتی به حال عادی برگشت شروع کرد از مادر عذرخواهی کردن از نحوه سوالات که به صورت اعتراض مطرح کرده بود.

و چون مادر در این جلسه راجع به قرآن و اهمیت قرائت آن مطالب بسیار عمیق گفته بود و به جهت تأثیری که این گفته ها بر او گذارده بود لذا به خانم دکتر گفت:

«مادر ای استادم!»

من در حال حاضر تصمیم خود را مبنی بر خواندن قرآن آن هم هر روز

ناگهان حرف خود را قطع کرد و گفت:

استادم به نظر شما خوب است من روزی چند ساعت قرآن بخوانم؟

خانم دکتر که در این راستا تجارب زیادی داشت رو به دخترک کرد و گفت:

به نظرم شما چون مبتدی هستید، فعلاً روزی یک صفحه کافی است. ولی چند مدتی که گذشت

روزی ۵۰ آیه برای تو کفایت می کند حال دخترم خود را برای رفتن به منزل آماده کن.

^۱ - داستنهای شگفت ص ۱۱۹

جلسه هشتم

این که می گویند عبادت را خالص انجام دهید یعنی چه ؟
 عبادت اگر خالص باشد انسان به خدا نزدیک می شود یعنی چه ؟
 مگر خدا جای مخصوص دارد که به او نزدیک شویم ؟
 اینکه می گویند کارها و عبادات را فقط برای رضای خدا
 انجام دهید یعنی چه ؟
 چه اشکالی دارد که کار هم برای رضای خدا و هم برای
 رضای مردم انجام شود ؟
 مگر از خدا چیزی کم می شود که باید تمام عبادت و
 کارها فقط برای او انجام گیرد ؟

چشم مادر جان

پس از رسیدن به منزل، دخترک با گرفتن وضو، خود را برای خواندن قرآن در آن شب آماده کرد که حاکمی از تأثیر گفته های خانم دکتر بر اندیشه او بود خانم دکتر با دیدن این صحنه شروع به تشویق او کرد و خود نیز همراه مستانه مشغول خواندن قرآن شد . پس از اتمام تلاوت قرآن، برای خوابیدن چراغ ها را خاموش کرد و پس از نماز صبح این پرسشگر ژرف نگر به نزد خانم دکتر آمد و با احترام مُصاعف نسبت به احتراماتی که در گذشته به مادر می گذارد به او گفت:

« مادرم »

نمی دانم، این وقت صبح، برای سؤال کردنم از شما و پاسخ دادن آن آمادگی دارید یا خیر؟
 خانم دکتر با آن روحیه ای بالا و لبخندهائی که از آن شکوفه های مهر و عاطفه تراوش می شد در جوابش گفت:

البته که آماده ام. در هر حال و زمانی از سؤال کردن در هر زمینه ای کوتاهی نکن.
 مستانه با شنیدن این سخن بسیار خوشحال شد و آن گاه شروع به سؤال کردن نمود.
 مادرم آیا به غیر از آن دو دلیل که چرا نماز می خوانیم در گذشته آورده اید دلایل دیگری هم دارید؟
 بله دخترم

اما قبل از این که خانم دکتر صحبتی کند مستانه گفت:

استادم من خیلی مایلیم از سخنان چهارده معصوم و قرآن مجید برایم بیشتر دلیل بیایورید.
چشم دخترم

با این پیشنهادی که کرده‌ای، من از سخنان گوهر بار امام علی (علیه السلام) اولین دلیل، که همان آثار « اقامه نماز را (که علت خواندن آن است) مبنی بر این که نماز در رحمت الهی را به روی نمازگذار می‌گشاید » آغاز می‌کنم.

[الصلوة تنزل الرحمة]^۱

یعنی: [نماز رحمت الهی را نازل می‌کند]

دخترم از جمله دلایلی که برای خواندن نماز می‌آورم جمله « پر نور امام علی (علیه السلام) » است. یعنی اگر بخواهیم، درهای الهی به سوی ما گشوده شود « بهترین وسیله نماز است ». یعنی تا نماز نخوانیم در رحمت الهی به سوی ما گشوده نخواهد شد.

حدیث دوم را از امام صادق (علیه السلام) که تشابه زیادی با گفتار آقا امیرالمؤمنین دارد می‌آورم این که امام می‌فرمایند: « زمانی که نمازگزار به نماز می‌ایستد از آسمان بر زمین رحمت نازل می‌شود ». دخترک تا این حدیث را شنید، بر اثر حس کنجکاوی و جوانی که دلیل جوئی از آن نشأت می‌گیرد از مادر اقامه دلیل کرد البته حالا که با مقام علمی و معنوی خانم دکتر بیشتر آشنا شده است، سؤالات خود را دگر با کلماتی چون مرا "بیخشید جسارت نباشد"، شروع به پرسش کرد و چنین تقاضا نمود، آیا برای اثبات و اعتبار این حدیث که نماز رحمت است دلیل واضح و شفاف می‌توانی ارائه دهی ؟
بله دخترم.

من برای اثبات نزول رحمت توسط نماز، ماجرائی از تاریخ گذشتگان علمای ربانی کشور عزیزمان ایران نقل می‌کنم. البته دخترم، قبلاً باید برایت بگویم که دستورات دینی ما علاوه بر نمازهای واجب، نمازهای مستحب، از جمله: نماز مستحبی به نام (نماز استسقاء) که « موجب نزول باران رحمت الهی می‌گردد » منظور زمانی که، بر اثر نیامدن باران خشکسالی شود، این نماز را، در فضایی باز و یا صحرا و بیابان اقامه می‌کنند و همه مردم شهر، با یک حالت خاص، یعنی « پای برهنه و گریان و با نیت بسیار خالص و با دلی شکسته به درگاه الهی این نماز را به صورت دسته جمعی برپا می‌دارند » و آنگاه اگر خداوند مصلحت بداند، با لطف الهی خویش و به احترام نمازگزاران، باران رحمت خود را که مدت‌های طولانی از نزول آن جلوگیری کرده بود، نازل می‌فرماید.

۱ - غرر الحکم و درر الکلم ص ۵۲ به نقل از کتاب آشنایی با چیستی، چرایی و چگونگی نماز ص ۷۱

دختر عزیزم! من با آشنا کردن تو با این نماز، حالا ماجرائی بس شگرف انگیز و معجزه گونه را از مرحوم آیه الله خوانساری این عالم ربانی، در رابطه با «اقامه نماز استسقاء» نقل خواهم کرد.

در سال های جنگ جهانی دوم، در شهر قم، بر اثر نیامدن باران به مدت طولانی مردم به رنج و زحمت بی سابقه ای بر اثر بی آبی گرفتار شده بودند، لذا مردم با درخواست اقامه «نماز استسقاء آیه الله العظمی سید محمد تقی خوانساری» همه به محله مخصوصی به نام «خاک فرج قم رفتند و با حضور آیه الله خوانساری نماز طلب باران را بر پا کردند اما روز اول خبری از باران نشد. روز دوم، پس از پایان نماز، همه دیدند ابرهای باران را تمام آسمان را فرا گرفت و باران شدید باریدن کرد، به طوری که تمام رودخانه ها پر از آب شد و همه خیابان و بیابان را آب فراگرفت. جالب این که، چون در جنگ جهانی دوم کشور عزیزمان در اشغال دشمن و سربازان خارجی بود و این نماز در جلو چشمان آنان برپا شد و سربازان آمدن باران را بر اثر دعا و نماز آیه الله خوانساری را مشاهده کردند، از طرفی چون سربازان و افسران از ادامه جنگ خسته شده بودند و منتظر پایان هر چه سریع تر آن بودند، از این جهت عده ای از افسران، با دیدن این پدیده اعجاز گونه، خود را به مرحوم خوانساری رساندند و با التماس، که چون شما بزرگوار هستی و اجابت دعای شما هم چون حضرت مسیح مؤثر است. پس از خدولند طلب پایان این جنگ را بخواهید.

دخترم! جالب این که، چون آنان این گونه پدیده های عظیم اسلامی الهی را هرگز از نزدیک لمس نکرده بودند، لذا این ماجرای بس شگرف را، به تمام کشورهای خود مخابره کردند.^۱

مستانه با شنیدن، این ماجرای ملکوتی که حاکی از ارتباط مستقیم نمازگزار با مبدا هستی دارد، به فکر فرو رفت. او با شنیدن، این امور معنوی در هر جلسه جان و روحش منور به انوار الهی توسط این مادر، که به قول او، فرشته نجاتش نامیده بود متجلی تر می شد لذا در آن هنگامه شکافته شدن شب تیره، توسط نوک تیز نورانی خورشید، که صبح متولد می شود قلب او هم، با تیزی نوک نور، از براهین و دلایلی که برگرفته از انوار چهارده معصوم و قرآن مجید، از آن تیره گی ها و ظلمات در حال شکافته شدن و منور گردیدن به علم و عمل می شد.

دخترک با آشنا شدن، از این پدیده های معجزه گونه احساس معنوی و ملکوتی اش بیش از پیش به کمال و رشد می رسید، تا این که او دوباره از مادر تقاضا کرد که راجع به اخلاص و قرب الهی

^۱ - به نقل از آشنایی با چیستی، چرایی و چگونگی نماز ص ۷۲ و کتاب پرتوی از اسرار نماز ص ۲۵۴ استاد محسن قرائتی

مطالبی بازگو کند البته او طبق روال گذشته، با عنوان کردن سؤال این درخواست خود را چنین عنوان کرد و گفت:

استادم! من در رابطه با مسئله اخلاص و قرب الهی سؤالاتی دارم که اگر وقت شما اجازه دهد آن را مطرح کنم، البته قبل از سؤالاتم شما اول از آیات و روایات در این زمینه مطالبی را بیان کنید، پس از آن من سؤالاتم را بازگو خواهم کرد.
خانم دکتر در جوابش گفت:
«مستانه جان»

از نظر وقت، امروز، چون من در دانشگاه کلاسی ندارم پس می توانم، هر چند ساعتی که تو بخواهی با هم صحبت داشته باشیم.

مادرم
اتفاقاً امروز، کلاس ما هم تعطیل است.
خانم دکتر گفت:

دخترم من برای این موضوع مهم عنوان شده یعنی اخلاص، با پیشنهاد شما از آیات و روایات صحبتیم را آغاز می کنم در قرآن مجید، آیات متعددی راجع به اخلاص نازل شده است، که حاکی از اهمیت آن دارد اما من فقط به نقل چند آیه از آن اکتفا خواهم کرد. که عبارتند از:

[وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ]^۱

یعنی: [هیچ دستوری برای مردم نیامده است مگر آن که امر به اخلاص در آن است]

[وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا]^۲

یعنی: [و شریک نیاورید در پرستش خدا احدی را]

[وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ]^۳

یعنی: [خداوند حکم فرموده غیر او را پرستش نکنید]

[فَأَعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا]^۴

۱ - سوره بینه آیه ۵

۲ - سوره کهف آیه ۱۱۰

۳ - سوره اسراء آیه ۲۳

۴ - سوره زمر آیه ۲

یعنی: [پس خدا را پرستش کن در حالی که با اخلاص باشی]

دخترم اگر در معنای آیات دقت کنیم، در خواهیم یافت که همه کارها و عبادات باید برای قرب به خدا باشد و هیچ کس را در عبادت و پرستش او شریک قرار ندهیم خصوصاً در نماز و عبادات واجب، زیرا این شریک قرار دادن، موجب « ابطال نماز و عبادات » خواهد شد مثلاً در نماز واجب، اگر کسی برای خودنمایی، حمد و سوره را بلند و با قرائت بخواند، تا دیگران که می شنوند از وی تعریف و تمجید کنند این نماز باطل خواهد بود.

و یا اگر، برای شرکت در نماز جماعت، مخصوصاً از جائی عبور کند تا افرادی که در آن جا هستند او را ببینند و بدین وسیله به همه نشان دهد که بله من اهل نماز جماعت و مسجد هستم نماز جماعت او باطل خواهد بود. دخترم خوب است بدانی، حتی اگر در نماز جماعت « اذکار واجب و یا مستحب » را برای خود نشان دادن باشد، این هم از اموری است که ابطال کننده نماز آن شخص ریاکار محسوب می گردد.

بنابراین دختر عزیزم، هر کار عبادی باید فقط برای رضای خدا و به نیت « قربۀ الی الله » باشد اما اگر شخصی، هم برای رضای خدا و هم برای توجۀ خلق خدا اعمال عبادی را به جا آورد این نیت فاسد و خراب است و در نزد خداوند هیچ پاداشی نخواهد داشت، زیرا در عبادت کس دیگری را شریک قرار داده است. دخترم

بدان که عمل، فقط روی محور نیت خالص می چرخد و مؤمن را این نیت خالص در قیامت از عذاب نجات خواهد بخشید حال برایت چند حدیث در رابطه با نیت نقل خواهیم کرد، تا اهمیت و حساسیت آن را بیشتر پی ببری.

قبل از این که خانم دکتر شروع به نقل حدیث کند، دختر با این سؤال از خانم دکتر که:

معنای نیت یعنی چه؟ اگر آن را بیشتر توضیح بدهید خوشحال می شوم.

چشم دختر عزیزم

پس من اول در این رابطه، احادیثی از قول معصومین نقل می کنم و سپس توضیح بیشتری خواهم داد.

۱ [انما الاعمال بالنیات]

یعنی: [بدرستی که اعمال بستگی به نیت آن دارد]

۱ [تقرب العبد الى الله سبحانه باخلاص النية]

یعنی: [نزدیک شدن بنده به خدای سبحان به سبب نیت خالص است]

۲ [لکل امریء ما نوى]

یعنی: [برای هر شخص همان نیت است]

۳ [لا عمل الا بالنیة]

یعنی: [نیست عمل مگر به نیت]

دخترم «نیت یعنی آنچه که موجب ایجاد انگیزه برای انجام عبادات می شود» لذا اگر این «انگیزه سالم باشد، یعنی آنچه که، موجب اراده انجام کارهای عبادی می گردد فقط رضای خدا باشد این نیت سالم است». اما اگر آنچه که موجب حرکت، برای انجام عبادت گردد رضایت خداوند نباشد، بلکه برای جلب رضایت مردم یا رضایت نفس خود و خواسته های درونی خویش باشد، یعنی اگر شخص اعمال عبادی را انجام دهد تا در نزد مردم محترم شود و یا در اجتماع شخصیتی کسب کند، از جمله رسیدن به ریاست و مقام که همه این موارد برخاسته از نیت ناسالم و پلید است که موجب ابطال اعمال آخرتی خواهد شد. بنابراین اگر مومنی، اعمالی از جمله زیارت حج و یا کربلا و یا خیرات و مبرات کرده و یا صدقه و کمک به فقرا نموده همه این اعمال زمانی قبول حق می گردد و در آخرت نتیجه و ثمره برای صاحب آن خواهد داشت که خالص برای رضای خدا انجام داده باشد اما اگر این اعمال راه برای این که مورد تشویق و تقدیس مردم قرار گیرد و انگیزه اش ستایش مردم از او باشد، این کار چون با اخلاص به مفهوم نیت پاک انجام نگرفته، همه آن بی نتیجه و باطل خواهد بود. اما بالعکس اگر مؤمنی اعمال این چنینی که برشمردیم انجام دهد ولی هیچ توقعی از مسلمین نداشته باشد. مثلاً او را چرا تشویق نکردند و اسم او را در مکان های بزرگ اعلان ننمودند و یا در روزنامه ها چاپ نکردند بلکه او را با انجام چنین اعمال پسندیده فراموش کردند و به شمار نیلورند اگر این فرد در نزد خود از این برخوردهای منفی ناراحت نشود آنگاه معلوم می گردد که کار او برای رضای خدا بوده است یعنی اگر تشویق کنند یا نه، هیچ اثری بر او نگذارد این می شود خالص برای خدا.

اما دخترم از این بالاتر از حدیث نبوی، یعنی رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) برایت بگویم آن

حضرت می فرماید:

[ما بلغ عبد حقيقة الاخلاص حتى لا يحب ان يحمد على شي من عمله لله]^۱

یعنی: [بنده به حقیقت اخلاص نمی رسد تا گاهی که ستایش کردن مردم را دوست نداشته باشد برکاری که برای خدا انجام داده است.]
و یا آنجا که امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

[كل رياء شرك انه من عمل للناس كان ثوابه على الناس و من عمل الله كان ثوابه على الله]^۲

یعنی: [هر گونه ریائی شرک است. هر که برای مردم کار کند پاداشش بر مردم است و هر که برای خدا کار کند ثوابش بر خداست]
با توجه به این احادیث در خواهیم یافت که کار باید با نیت رضای خدا و برای خدا انجام شود تا خداوند آن را بپذیرد باشد آن گاه مزد و اجر آن را هم خداوند خواهد داد.
دخترک با شنیدن این حدیث به خانم دکتر گفت:
بیخشید شما حتماً نمونه عینی آثار کارهائی را که از طرف اشخاص خالصانه و یا با نیت ریا انجام گرفت از تاریخ، به عنوان سند حقایق این احادیث دارید خوشحال می شوم اگر آن را بشنوم.
چشم دخترم

گویند در شام، مردی به نام « مالک دینار » که « شغل صرافی » داشت زندگی می کرد. اما او به طمع این که مال و سرمایه و عنوان اجتماعی بیشتری بدست آورد مقداری از ثروت خود را بین فقرا تقسیم کرد و در مسجد جامع شهر شروع کرد به عبادت نمودن تا بدین وسیله بتواند نزد مسلمین و رؤسا آن روز مقام زهد و تقوا کسب کند تا ریاست موقوفات مسجد جامع را به او دهند اما او هر چه در مسجد بیشتر با این نیت عبادت می کرد مردم که در مسجد نماز می خواندند او را تمسخر کرده و به نیت او می خندیدند، تا این که خود از ترس ریا کاری های خویش و عذاب الهی شبی در مسجد توبه کرد و عبادات خود را خالص برای رضای خدا انجام داد پس از تغییر نیت و خالص کردن انگیزه خود، دگر او روز به روز چنان بین مردم عزیز و محترم گردید و در کمتر زمانی معروف به « زاهدترین و

^۱ - کتاب عدة الداعي. به نقل از کتاب اخلاص و انفاق شهید دستغیب ص ۳۷

^۲ - اصول کافی ج ۳ ص ۴۳۳ - کتاب الایمان و الکفر

پاکترین مومنین شد» و از این جهت او را به عنوان «رئیس موقوفات مسجد جامع» انتخاب کردند.^۱ دخترم با نقل این ماجرا معلوم می شود که اگر انسان در دنیا مقام معنوی و حتی دنیائی هم می خواهد، باید نیت خود را از آلودگی به ریا و خودنمائی پاک گرداند و فقط برای رضای خدا کارهای خود را شکل و سامان دهد تا بدین وسیله قرب الهی پیدا کند و به خدا نزدیک گردد. تا حرف خانم دکتر به اینجا رسید این پرسشگر دیرباور گفت:

بیخشید استاد؛

من در این رابطه، چند سؤال برایم مطرح هست. اگر اجازه دهی آنها را مطرح کنم. البته دخترم تو سؤالت را مطرح کن.

مادرم

این که می گویند همه اعمال مخصوصاً عبادات باید «قربۀ الی الله باشد» یعنی چه؟ و یا می گویند این عبادت را انجام دهید تا به خدا نزدیک شوید؟ مگر خدا کجاست آیا او از ما دور و یا نزدیک است؟ که می گویند اگر هر چه عبادت خالص تر انجام گیرد به خدا نزدیک تر می شوید؟ من نمی فهمم این چه گفته و یا چه مفهومی از عبادت کردن است؟

دختر عزیزم

سؤال پر مغز و جالبی کرده ای، پس باید به جواب آن دقت داشته باشی، چون ظرایف و لطایف عمیق علمی در آن نهفته است.

«چشم مادر جان»

من منتظر جواب شما هستم.

خانم دکتر در جواب گفت:

دخترم

من در پاسخ باید اول قرب را معنا کنم و سپس آن را تقسیم بندی کنم تا به پاسخ منطقی و اصولی دست یابیم.

قرب یعنی: نزدیک و سه قسم است.

۱. زمانی ۲. مکانی ۳. معنوی

قرب زمانی: «یعنی نزدیک بودن از نظر زمان، فردی با دوست خود چندین ساعت فاصله زمانی

^۱ - کتاب اخلاص اتفاق ص ۹ شهید دستغیب شیرازی

دارد ولی با دیگری چند دقیقه بیشتر فاصله ندارد».

قرب مکانی: « یعنی فاصلهٔ خانه شخصی با دوست خود فقط چند خانه بیشتر نیست و با دوست دیگر خود چند صد خانه فاصله دارد».

قرب معنوی: یعنی در این قرابت و نزدیکی مقولهٔ زمان و مکان تأثیر گذار نیست. فی المثل دو دوست از نظر مکان و زمان با هم فاصله دارند، ولی از نظر عاطفی و احساسی آن قدر به هم نزدیک هستند گوئی که در کنار هم زندگی می کنند و هم چنین همدیگر را درک کرده و برای هم در همه امورات زندگی دعا و نیایش خواهند کرد و به تقاضاهای یکدیگر پاسخ مثبت خواهند داد مقام و منصب هم مانع ابراز این ارادت ها نخواهد شد. مثلاً اگر کسی دوست صمیمی پادشاهی باشد در صورتی که این فرد از پادشاه چیز مهمی را تقاضا کند پادشاه می پذیرد از این جهت می گویند « فلانی به پادشاه خیلی نزدیک است در حالی که شاید او با پادشاه فاصله مکانی و زمانی زیادی داشته باشد »!

این قرابت و نزدیکی بر اثر فداکاری خالصانه نسبت به پادشاه برای او کسب شده است. لذا دخترم من این مثال را زده ام تا بتوانم مفهوم عبادت قربهٔ الی الله را بهتر معنا کنم. بدان انجام اعمال خالص، موجب نزدیکی و قرابت به خدا خواهد شد یعنی قدرت و علم و صفات اسماء الهی در انسان متجلی خواهد گردید آنگاه هر کاری را که بشر عادی قدرت انجام آن را ندارد او به اذن خداوند بدست خواهد آورد و قرآن مجید در تأیید این مطالب می فرماید :

[اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ]^۱

یعنی: [خدا دوست و یار مؤمنین است آنها را از تاریکی ها به سوی نور هدایت می کند]
دخترم اگر خداوند دوست صمیمی انسان شود در واقع مفهوم « قربهٔ الی الله » در زندگی آن شخص تحقق یافته است.

بنابراین

دختر عزیزم

دگر تصور این که آیا خداوند در مکانی است که با عبادت خالصانه به او نزدیک خواهیم شد بی معنا است. بلکه این نزدیکی به معنای دوستی و صمیمیت با خداوند توجیه پذیر است. و نتیجهٔ آن جلوه های قدرت عظیم « خلیفهٔ الهی » در انسان خواهد بود.

دخترک با شنیدن این استدلالات مجذوب و مبهور شد. تا چند لحظه این حالت در او ادامه داشت

^۱ - سوره بقره آیه ۲۵۷

ناگهان به خود آمد و با تشکرهای تکراری از خانم دکتر، دوباره با عنوان کردن این سؤال که:

مادرم؛

در رابطه با همین مسائل سؤال دیگری دارم اگر اجازه طرح آن را دهید از شما بسیار سپاس گذار خواهم شد.

بگو دخترم

من برای شنیدن آماده ام و ان شاءالله جواب آن را خواهم داد

می گویند در کارها و عبادات نباید برای خدا شریک قائل شد بلکه باید فقط خدا را در نظر گرفت مادرم رعایت این موضوع در عبادات چه خاصیتی دارد؟ اصلاً چه اشکالی دارد که انسان هم برای رضای خدا و هم رضای مردم کاری مثلاً کمک به فقرا کند یا کارهای عمرانی مانند مدرسه یا پل یا بیمارستان یا مسجد بنا کند؟! کلاً در این امور خیریه رضایت خدا و خلق را با هم در نظر بگیرد، کجای کار خراب خواهد شد؟! من در این مقوله به بن بست رسیده ام مگر شما با دلایل خود بتوانی مرا از این بن بست نجات بخشی...

خانم دکتر وقتی این سؤال را شنید با خود شروع کرد زیر لب نجوا کردن و کمی مکث و تأمل، آن گاه با طمأنینه و شادی، از این همه اندیشه باز که توان طرح کردن این همه سوالات عمیق را دارد که این کار از عهده هر کسی بر نخواهد آمد به این پرسشگر ژرف اندیش رو کرد و گفت:

مستانه عزیزم این سؤال هم مانند سوالات گذشته شما بسیار پر مغز و قابل تأمل است، پس باید با هم همکاری کنیم تا ان شاءالله به جواب منطقی و قانع کننده برسیم.

دخترم برای پاسخ به این سؤال باید عرض کنم اگر کسی برای رضای خدا کار انجام ندهد، چند اثر منفی هم بر شخص و هم بر افراد جامعه خواهد گذارد. یکی این که او توقع بیجا از مردم جامعه پیدا خواهد کرد، مثلاً متوقع می شود در همه جا باید به او احترام خاص بگذارند و یا او را در همه امور اجتماعی مورد مشورت قرار دهند تا نظر او چه صحیح یا غلط مورد توجه قرار گیرد و امثال این امور. اما اگر امور خیریه و امورات اجتماعی را فقط برای رضای خدا انجام دهد این توقع بخودی خود از بین خواهد رفت، زیرا چشمداشت او فقط از خدا می شود هم چنین اگر شخص کار را برای رضای خدا انجام دهد دیگر هیچ نیازی به تشویق و تکذیب مردم نخواهد داشت و مهمتر این که اگر خدمات اجتماعی و عبادی فقط برای رضای خدا باشد هرگز به بهانه های تشویق کردن یا نکردن تعطیلی نخواهد شد اما اگر شخصی کار مهم خیریه و امثال آن را برای این که جامعه او را مورد تمجید و تشویق قرار دهد انجام دهد آنگاه در این فرد تشویقات و تعریفات موجب غرور کاذب می گردد از این

جهت انجام کارهای خیریه موجب پرورش انسان های متکبر خودخواه را در پی خواهد داشت در نتیجه افراد خیرمیتلا به آتش خشم الهی خواهند شد اما اگر افراد کارهای خیریه و یا عبادات و کلاً هر کاری را برای رضای خدا انجام دهند دگر این امور منفی که « اخلاق رذیله» را می پروراند وجود نخواهد داشت. مخصوصاً اگر امور خیریه و عام المنفعه را فرد در پنهانی انجام دهد و رضای خدا را فقط در نظر بگیرد آنگاه انجام این امور مقدس و متعالی به بهانه های آنچنانی نه این که تعطیل نمی شود بلکه تداوم هم پیدا خواهد کرد و حتی اگر در هنگامه مرگ هم باشد، زیرا همه جا و همه حال آن فرد خیر خدا را شاهد و ناظر خود می داند و برای « مرضیه الهی» کارهای خود را شکل می بخشد. [لذا کار برای رضای خدا و نزدیکی او، یک رمزی از رموز موفقیت افراد خیر و آزمون آنان در انجام امورات خیریه و عبادات محسوب می شود، زیرا مشوق اصلی آنان همان رضا و قرب الهی خواهد بود].

دخترک با شنیدن این مطلب رو به خانم دکتر کرد و گفت:

مادرم! آیا تا به حال شده، کسی حتی، در هنگام مرگ کار مهم خیریه مثلاً خانه و یا زمین و امثال این امور را به غیر از فرزندانش و یا فامیل های درجه یک خود ببخشد؟! چون همه در لحظه مرگ مخصوصاً این امور مادی را به وارثان خود وصیت می کنند تا به آنان تعلق گیرد.

خانم دکتر با شنیدن این سؤال بلافاصله گفت:

بله دخترم

با این سؤال تو من یک مطلب از لحظه رحلت امام خمینی (رحمه الله علیه) رهبر کبیر انقلاب اسلامی به فکرم رسید این که امام راحل در آخرین ساعات عمر شریف خود به یکی از علما وصیت کرد، که زمینی به مساحت زیاد، که در شهر خمین که ارث پدری امام بود بین فقرا و یا کسانی که خود تشخیص می دهد تقسیم کند دخترم می دانیم امام راحل می توانست آن زمین را ارث زن و فرزند خود قرار دهد، اما این کار را نکرد و آن عالم روحانی هم به وصیت امام عمل کرد و آن را بین واجدین شرایط تقسیم نمود^۱.

دخترم آیا می دانی که اگر امام خمینی کارهایش در طول این مدت عمر رهبری انقلاب برای رضای خدا نبود هرگز این وصیت مقدس الهی را نمی کرد؟!!

البته دخترم بدان! اگر کارها چه خدمات اجتماعی و یا نماز و روزه و امثال این امور فقط برای رضای

^۱ - مصاحبه تلویزیونی در نوزدهمین سالگرد رحلت امام خمینی (ره) با روحانی به نام حجت الاسلام خمینی از دوستان و همشهریان امام راحل که در این امر وصی امام بودند شخص ایشان این مطلب را نقل کردند .

خدا انجام شود همه سود و منفعت آن برمی گردد به افراد جامعه، لذا فکر نکنید وقتی گفته می شود کارها را برای نزدیکی و یا رضای او انجام دهید سود و نفعش به خدا خواهد رسید نه هرگز! چون همان طور که قبلاً توضیح داده ام خداوند نه نیاز به نماز ما و نه به کمک ما دارد، اما اگر همه کارها و عبادات جنبه الهی داشته باشد سود و نفع آن بر می گردد به خود انسان. دخرم اگر در بعضی از آیات خداوند می فرماید:

[وَ هُوَ يَخْذُ الصَّدَقَاتِ] یعنی: [و او (خداوند) صدقات را می گیرد] به این معنا است که فقرا نباید فراموش شوند، همان طوری که خدا نباید در زندگی فراموش شود و اگر به آنان کمک کرده اید یقیناً پاداش شما با من خداست و این گروه ضعیف اجتماع نباید بدست فقر سپرده شوند زیرا آنان از من و حسابشان هم با من است؟

این جوان کجاکو و حساس تا این مطلب مهم مخصوصاً ماجرای ایشان امام راحل را هنگام رحلتش و سخن خدا راجع به فقرا که برای او بسیار تازگی داشت شنید، چنان تحت تأثیر قرار گرفت گوئی در وجود او لرزه ایجاد کرد و هنگام تشکر از خانم دکتر لبانش چنان می لرزید که این استاد مهربان متوجه آن شد، بلافاصله دخترک را در آغوش کشید و شروع به نوازش کرد تا آن حالت استرس و هیجان بیش از حدش از بین برود پس از لحظاتی وقتی دخترک به حال عادی برگشت از مادر در قدردانی کرد. و در همین حال بود که زنگ ساعت به صدا درآمد خانم دکتر متوجه شد که باید خود را برای تهیه ناهار آماده کند، لذا این مادر و دختر وارد آشپزخانه شدند و مانند دو دوست صمیمی اول با هم شروع به شوخی و مزاح نمودند تا با این روحیه شاد و خندان ناهار را آماده کنند به محض آماده شدن غذا صدای اذان نیز از مسجد به گوش رسید. پدر بزرگ که طبق روال هر روزه با ذکر صلوات و خواندن دعای مخصوص خود را برای رفتن به مسجد آماده کرده بود خانم دکتر هم به مستانه گفت:

چه خوب است ما هم با پدر بزرگ برای شرکت در نماز جماعت آماده شویم.

جلسه نهم

رفتن به مسافرت روز تولد امام زمان (عج)

آیا واقعاً امام زمانی وجود دارد ؟

امام که برای رهبری اجتماع است چرا باید از جامعه پنهان باشد ؟

آیا امام غایب برای اجتماع سودی دارد ؟

آیا ظهور امام عصر(عج) و تشکیل حکومت جهانی سند قرآنی دارد ؟

آیا کسانی توانسته اند به حضور آقا مشرف شوند ؟

آیا گفتن تشرف یافتن به حضور امام زمان حرام است ؟ و دکان برای شیادان

می باشد ؟

چرا بعضی از مراجع عظام مشرف شدن خود را افشاء کرده اند ؟

بدین سان همه با هم در نماز جماعت شرکت کردند و پس از اتمام نماز همه به منزل برگشتند و با آمدن آقای دکتر میز غذا برای صرف ناهار آماده شد. پس از صرف ناهار و استراحت و سپس صرف عصرانه با پیشنهاد خانم دکتر همه با هم برای تنوع به فضای سبز محله که در حوالی خانه قرار داشت رفتند پس از فرا رسیدن نماز مغرب و عشاء و اقامه آن در مسجد محله با پیشنهاد دخترک مبنی بر این که با پدر بزرگ برای شام به رستوران بروند ، با موافقت همه و صرف شام به منزل برگشتند. صبح آن روز که مصادف با دهمین ماه ازدواج آقای دکتر با خانم دکتر مریم مقدسی و هم چنین چند روز به «تیمه شعبان تولد آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)» بیشتر نمانده بود، هنگام صرف صبحانه خانم دکتر پیشنهاد رفتن به قم و زیارت مرقد « حضرت فاطمه معصومه (س) » و شرکت در مراسم جشن «میلاد امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در مسجد جمکران» را نمود، با موافقت همه اعضاء خانواده مخصوصاً پدر بزرگ که با شنیدن نام مسجد « مبارک جمکران و آقا امام زمان مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) » اشک از چشمانش سرازیر شد، او که فراق آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) او را زیر تازیانه انتظاری کشنده قرار داده بود و توان و تحمل او را از بین برده بود و طاقش را طاق کرده بود و این اشک ها که با خالص ترین ارادت ها و عشق های مقدس نسبت به ساحت مقدس آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) عجین بود، جو را چنان تحت تأثیر خود قرار داد که در همان لحظه این تصمیم جدی شد و زمان حرکت مشخص گردید و صبح روز بعد همه، با هم با سلام و صلوات در اتومبیلی که آقای دکتر تازه خریداری کرده بود سوار شدند و حرکت به سمت شهر مقدس قم آغاز شد اما هنگام سوار شدن با اصرار خانم دکتر این قرآن شناس و عامل به آن پدر بزرگ در صندلی جلو نشست و خود در پشت سر ، (بر خلاف خانم

های امروزی که خود در صندلی جلو نشسته و پدر بزرگ ها و مادر بزرگ ها در صندلی عقب ، خانم دکتر با این حرکت اخلاقی مستانه را به اندیشه راجع به عاملین به قرآن و عارفان بالله فرو برد، او که در تفکرات عمیق غوطه می خورد و با اندیشه های عمیق راجع به این عارفه واقعی، یعنی « فرشته نجاتش » که در کنار او به آرامش و آگاهی و معرفت رسیده بود با خود کلنجار می رفت تا بتواند او را بهتر بشناسد مستانه راجع به شخصیت معنوی خانم دکتر با خود زیر لب زمزمه داشت و می گفت: خدایا من هرچه در شخصیت او فکر می کنم، چیزی جز این که بگویم این « فرشته نجات من، یک پدیده آسمانی و نور الهی است » چیزی دیگری به ذهنم نمی رسد چون او با شناخت درست از مفاهیم قرآنی که همه نورند و با توکل و توکل به خدا و رسول او و اهل بیت آن حضرت چنان قلبش منور به انوار الهی شده است که تمام حرکاتش جذاب و تأثیر گذار شده است. البته می دانم این توفیق نصیب هر قرآن شناسی هم نخواهد شد.

این دختر جوان ژرف اندیش، لحظاتی با تفکر و اندیشه های این چینی خود را مشغول کرده بود تا این که خانم دکتر با این سؤال که:

چطوری مستانه خانم؟

او را از این تفکرات بیرون آورد.

دخترک با دستپاچگی جواب گفت:

هیچی مادر داشتم فکر می کردم و ...

خانم دکتر سکوت کرد و در این هنگام بود که از شهر خارج شده بودند و در جاده اتوبان بود که هر لحظه بر سرعت اتومبیل شان افزوده می شد . وقتی سکوت و آرامش همه جا را فرا گرفت زمزمه های پدر بزرگ به گوش رسید که :

اول به مدینه ... مصطفی را صلوات...

دوم ... به نجف ... شیر خدا را صلوات ...

پدر بزرگ با گریه و ناله سوزناک ادامه داد :

بر مشامم می رسد هر لحظه بوی کربلا بر دلم ترسم بماند آرزوی کربلا

تشنه ی آب فراتم ای اجل مهلت بده تا بگیرم در بغل قبر شهید کربلا

هق هق گریه ، پدر بزرگ را از ادامه خواندن بازداشت . عشق بی آرایش پیرمرد فضا را به عطر دشت کربلا آکنده کرد . این ارادت مخلصانه که از نهاد یک شیعه ی بی غل و غش نشأت می گرفت

خانم دکتر را هم به یاد کربلا و صحنه های عشق بازان و عارفان واقعی راه دین خدا، یعنی شهدای آن سرزمین خون و عطش انداخته، لذا او را چنان تحت تأثیر قرار داد که با صدای بلند شروع به گریه کرد ... گوئی که او فرزند جوانی را تازه از دست داده باشد اما دخترک که خود را در چنین جو مقدسی دید به فکر یافتن حقیقت زندگی و پیدا کردن خویشتن خویش شد لذا سخت به فکر جوان هائی که مثل او دارای سؤالاتی بسیار پیچیده بودند افتاد و می دانست آنان هرگز چنین فرهیخته قرآن شناس عارفی که بسیاری از افراد حتی اوصاف او را نشنیدند . لذا از این نعمت بزرگ به خود می بالید و از طرفی به عظمت لطف الهی که شامل حال او و پدر و پدرزگش شده بود لحظه به لحظه بیش تر پی می برد تا این که به رستوران نزدیک مسجد امام حسن مجتبی (علیه السلام) بود رسیدند و خود را برای خواندن نماز و صرف ناهار آماده کردند و پس از خواندن نماز و صرف ناهار به سمت مرقد مقدس حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیه) حرکت کردند بین راه خانم دکتر از مستانه سؤال کرد:

دخترم آیا تاریخچه مسجد جمکران را می دانی ؟

نه مادر نمی دانم.

اما مادر جان با این سؤال شما

من به ذهنم چندین سؤال راجع به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه لشریف) دارم که مطرح کردن آن در این ایام شبانیه مناسب هم دارد. چون فردا روزی است که « تولد امام عصر (عجل الله تعالی فرجه لشریف)» می باشد دختر عزیزم من آماده شنیدن سؤالات تو هستم

این پرسشگر خستگی ناپذیر سؤالات خود را به صورت چراها و آیا شروع کرد و گفت:

چرا مردم به مسجد جمکران این قدر علاقمند هستند؟

آیا واقعاً امام زمانی وجود دارد؟

چرا امام باید از مردم اجتماع غایب باشد؟

آیا امامی که در جامعه نباشد می تواند برای مردم سودی داشته باشد؟

آیا ظهور امام زمان و تشکیل حکومت جهانی او سند قرآنی ام دارد؟

آیا این اعتقاد مختص شیعیان است یا خیر؟

آیا ملاقات با امام زمان امکان پذیر است. آیا تا به حال کسانی موفق به مشرف شدن به حضور امام شده اند؟

خانم دکتر وقتی این همه سؤالات را شنید با یک لبخندی که بیانگر شادمانی او از این همه وسعت سؤالات زیبا که از ذهن دخترک تراوش کرد به او نگاهی کرد و گفت:

«مستانه جان»

برای رسیدن پاسخ به این سؤالات نیاز به وقت و دقت و تأمل بیشتری داریم بنابراین چون الان بعد از ظهر و وقت خواب است پس کمی استراحت کنیم. چون امشب باید هم به زیارت مرقد حضرت معصومه (س) مشرف شویم، فردا هم باید به مسجد جمکران برای شرکت در جشن میلاد برویم بنابراین بگذار، من سر یک فرصت مناسب، پیرامون این سؤالات با تو صحبت خواهیم کرد.

وقتی به شهر مقدس و منور قم رسیدند همگی به زیارت مرقد «حضرت معصومه (س)» مشرف شدند و پس از زیارت و دعا و نماز و صرف شام در هتلی برای استراحت شب را به صبح رساندند و پس از شرکت در نماز جماعت صبح و صرف صبحانه به طرف مسجد جمکران حرکت کردند و به مجرد نمایان شدن گنبد و بارگاه مسجد آقا امام زمان از دور، دل دخترک شروع به تپیدن کرد و صدای گریه پدربزرگ بلند شد با ذکر [ابصالح و ابصالح] و این شعر را در فراق امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با ناله و سوز شروع به خواندن کرد:

خدایا از جوانی به پیری رسیدم و لیکن مهدیم را ندیدم

صدای گریه ی پدر بزرگ بلند و بلندتر شد و به اوج خود رسید تا این که به مسجد جمکران رسیدند و همه برای شرکت در مراسم جشن میلاد خود را آماده کردند. وقتی به داخل مسجد رفتند، خانم دکتر با دخترک در قسمت شبستان زنانه، با وجود ازدحام جمعیت در گوشه ای جایی پیدا کردند و نشستند. پس از اعلان برنامه توسط مجری ابتدا قرآن مجید تلاوت شد سپس چند بیت شعر توسط شاعری سروده شد و آنگاه مداح اهل بیت قصیده ای بسیار زیبا در عظمت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را با صوت بسیار جذاب خواند که بدین وسیله برشکوه این جشن فرخنده افزود و پس از پایان مداحی مجری برنامه از مستمعین عنرخواهی کرد از این که، سخنران هنوز نرسیده که چهره او هم از این بابت مضطرب و نگران می نمود خانم دکتر از این فرصت پیش آمده استفاده کرد و شروع به خواندن نماز مستحبی نمود تا این که مجری این بار اعلان کرد برای سخنران مشکلی پیش آمد و نمی تواند بیاید. لذا از این که به مجلس نخواهد آمد عنرخواهی نمود و مجری به حضار مجلس چنین خطاب کرد و گفت:

من از شما آقایان و خانم ها که اگر هر یک توان و آمادگی سخنرانی را دارند تریبون را در اختیار شما قرار خواهیم داد.

دخترک تا این جمله را شنید بلافاصله بر روی کاغذ مطلبی نوشت و به دست دختر بچه ای داد و برای مجری برد آقای مجری تا مطالب را خواند چنین اعلان کرد.

حضر گرامی! در بین خانم ها بانوی دانشمند و محترمه که استاد دانشگاه و متخصص علوم قرآنی هستند تشریف دارند به نام مریم مقدسی . از ایشان برای سخنرانی در این جشن پر شکوه میلاد نور دعوت می کنم امیدوارم همه ما از سخنرانی این استاد نویسنده و شاعره بزرگوار بهره مند شویم . تا آماده شدن ایشان ، همه با هم برای زمزمه کردن دعای فرج آقا امام زمان از جا برمی خیزیم .

خانم دکتر بعد از دعوت از ایشان متوجه شد که مستانه خانم او را معرفی کرده است. اما با دقت به ابعاد این پدیده نادر که از «لطاف الهی بود» شروع به تشکر از خداوند و آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نمود که تو مرا لایق دانستی تا در این مکان مقدس آن هم در جشن تولد مقدس ترین و عظیم ترین خلقت خود یعنی «بَقِيَّةُ اللَّهِ اعْظَمُ» سخن بگویم. خدایا! ترا چگونه بستانیم و چگونه قدر این همه عزتی که تو داده ای را سپاس گذارم، در این موقع بود، که اشک شوق از کنار چشمان او سرازیر شد و گونه های او را نوازش می داد تا این که خود را به جایگاه رساند او زمانی رسید که همه برای استماع سخنرانی اش آماده بودند سکوت چنان در مجلس حاکم شد، گوئی کسی در آن مکان وجود ندارد، زیرا برای خیلی از مستمعین از این که یک خانم در جمع مردان و زنان سخنرانی کند تازگی داشت اما غافل از این که « آقا امام زمان مهدی فاطمه (سلام الله علیها) » به اذن خدا لطفش شامل حال کسی گردد، او را چنین عزیز می گرداند.

خانم دکتر پس از خواندن « بسم الله و دعای فرج امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) » و با تبریک و تهنیت گفتن به مناسبت آن روز سخن خود را با مطرح کردن سؤالات مستانه چنین آغاز کرد.

حضر محترم، امروز من به پاسخ چند سؤال مهم « راجع به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) » که از یک دختر خانم شنیده ام می پردازم و او را به عنوان نماینده همه جوانان که این سؤالات برایشان مطرح است قرار می دهم بنابراین من هر یک از سؤالات را با پاسخ به ترتیب اولویت مطرح می کنم البته پاسخ ها را بسیار فشرده عرضه می دارم و سعی می کنم هر سؤالی که از اهمیت بیشتری برخوردار است کامل و جامع تر پاسخ دهم، تا وقت شما عزیزان را زیاد نگرفته باشم .

سؤال اول این که: آیا تشکیل حکومت اسلامی توسط امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که جهانی است سند قرآنی دارد؟ در پاسخ فقط به چهار آیه از قرآن اشاره خواهم کرد البته آیات متعددی در قرآن که بیانگر جهانی شدن اسلام، بدست مبارک «بَقِيَّةُ اللَّهِ اعْظَمُ» وجود دارد، که عبارتند از:

[وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ إِنَّ فِي

هَذَا لِبَلَاغِ لِقَوْمٍ عَابِدِينَ^۱

یعنی: [و در حقیقت در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته من به ارث خواهند برد. به راستی در این [امور] برای مردم عبادت پیشه ابلاغی حقیقی است.]
حضار محترم! این آیه، جریان تشکیل حکومت اسلامی را در عصر امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بیان کرده است، زیرا کلمه « وارث زمین مؤمنین هستند که حکومت جهانی را بر روی زمین به ارث می برند و بدین ترتیب تمام حکومت های ظالمانه و فاسد از بین خواهد رفت و آنگاه انسان های شایسته که همان مؤمنین واقعی هستند وارث حکومت جهانی خواهند شد» اما آیه دیگر قرآنی که مُبَيِّن این حقیقت الهی است که می فرماید:

[هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ]^۲

یعنی: [او کسی است که پیامبر خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد تا آن را بر هر چه دین است فائق گرداند هر چند مشرکان را ناخوش آید!]

برادران و خواهران مجلس، این آیه، پیروزی اسلام بر تمام ادیان جهان را نوید می دهد و همه بدانید پیروزی اسلام بر همه مکاتب و ادیان فقط در زمان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) محقق خواهد شد، زیرا در هیچ عصری و زمانی حتی در عصر خود پیامبر اسلام این اتفاق و پیروزی رخ نداده بود، لذا این آیه یک پیام غیب گونه، در عصر نزول خود داشته و در حال حاضر هم دارد و در هنگام ظهور امام زمان این حقایق نهفته در آیه با تشکیل حکومت جهانی آن امام همام به صورت یک واقعیت عینی تجلی خواهد کرد. با شنیدن این مفاهیم قرآنی فضای مسجد جمکران را یک سرور و شادمانی پر نمود و بی اختیار صلواتی از حضار مجلس برخاست، آن چنان که تمام در و پنجره به لرزه درآمد خانم دکتر که مستمعین را چنین به وجد آمده دید، لحظه ای سکوت اختیار کرد و صلوات ها تکرار شد.

سپس آیه دیگری را که بیانگری پیروزی مستضعفین بر مستکبرین بود خواند:

[وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُؤَيِّدُ بَيْنَهُمْ وَنَقِيصُهُمْ فِي الْأَرْضِ]^۳ یعنی: می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و

۱ - سوره انبیاء آیه ۱۰۵

۲ - سوره صف آیه ۹

۳ - سوره قصص آیه ۵

آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [فرمانروا] کنیم و در زمین قدرتشان بخشیم. نگاه چنین معنا کرد و توضیح داد ای مومنین و مومنات! بدانید پیروزی در نهایت، نصیب بندگان مستضعف زمین می گردد و تمام مستکبران، شکست خورده و زمین گیر خواهند شد و حکومت جهانی به رهبری « امام مهدی و جمیع مستضعفین » روی زمین، یعنی آنان که توسط مستکبران به استضعاف مادی و یا معنوی و فرهنگی کشیده شده اند تشکیل خواهد شد، لذا همه در آن روز، خجسته بر حکومت اسلامی با اختیار و اراده خود و از روی عشق و علاقه به آن حکومت الهی اسلامی ارادت می ورزند و گردن می نهند به طوری که برای حفظ و حراست آن حاضر به جان دادن در راه آن خواهند شد. اما آخرین آیه که کاملاً شکل و ساختار حکومت « بقیه الله » را به صورت بسیار زیبا ترسیم کرده است، برایتان می خوانم آنجا که می فرماید:

[وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ]^۱

یعنی: و خدا به کسانی که از شما بندگان (به خدا و حجت عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)) ایمان آرد و نیکوکار گردد وعده فرمود که (در ظهور امام زمان) در زمین خلافت دهد (و به جای ملت های پیشین حکومت و اقتدار بخشد) چنان که امم صالح پیمبران سلف جانشین پیشینیان خود شدند و علاوه بر خلافت دین پسندیده آنان را (که اسلام واقعی است) بر همه ادیان تمکین و تسلط عطا کند و به همه مؤمنان پس از خوف و اندیشه از دشمنان ایمنی کامل دهد که مرا به یگانگی بی هیچ شائبه شرک و ریا پرستش کنند و بعد از آن هر که کافر شود به حقیقت همان فاسقان تبہکارند (که با شناسائی و معرفت حق از پی شهوت نفس به راه کفر می روند)

وقتی آیات قرآن توسط این بانوی محترمه و معظم قرآن شناس معنا و تفسیر شد تأثیر عمیقی بر مستمعین گذارد و آنها را به وجد آورد و حضار را وادار به تهنیت و سلام و صلوات بر محمد و آتش کرد . اما مستثانه که مشتاق شنیدن پاسخ سؤالات خود بود از این جهت چنان با توجه و دقت غرق در سخنان خانم دکتر شده بود که گوئی در این مکان وجود خارجی ندارد تا این که خانمی با دست به پهلوی او می زند تا او را متوجه خود کند بدین وسیله از او سؤالی نماید.

مستانه رو به آن زن کرد و گفت:

بفرمائید ؟

زن گفت:

بیخشید آیا خانم سخبران مادر شماست؟

بله — فرمایشی داشتید ؟

نه . فقط می خواستم به شما بگویم عجب مادری دارید من هم یک پسر دارم او هم استاد دانشگاه است خیلی به این کارها علاقه دارد ولی راستش هنوز موفق به ازدواج نشده ...!

دخترک تیز هوش که متوجه مطلب شده بود با یک حالت نشاط و رضایت به زن نگاهی جذاب و پر معنا کرد و گفت:

بله من هم ...

این زن از حرکات دخترک، مطلب را گرفت از این جهت خود را نزدیک و نزدیک تر به او کرد به طوری که در کنار و مماس با او قرار گرفت. و از شادی در پوست خود نمی گنجید رو به مستانه کرد و گفت:

واقعش پسر من در قم متوجه شما بودیم و هم چنین در تعقیب ...

مستانه کلام زن را قطع کرد و گفت:

هر چه خدا بخواهد تا ببینیم قسمت چه باشد.

و با عذر خواهی از آن زن گفت:

خیلی بیخشید چون خانم دکتر به مهمترین سوالات راجع به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پاسخ می دهند، لذا خواهش می کنم بگذارید این مطالب را به طور کامل گوش کنم البته بیخشید جنابعالی هم لطف کنید خوب گوش کنید زیرا بر همه مؤمنین و مسلمین حتی غیر مسلمانان هم لازم است، به این پاسخ های مستدل برسند چون خانم دکتر آنقدر منطقی و جذاب و عقلانی سخن می گوید که هر شنونده ای برای سوالات خود به پاسخ قانع کننده ای خواهد رسید تا این که صدای خانم دکتر آنان را متوجه کرد و چنین گفت:

حاضر محترم، من به جواب سؤال دیگری را که شاید اکثر مؤمنین و مؤمنات چه شیعی و سنی برایشان مطرح باشد، تحت عنوان این که آیا اعتقاد به ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و تشکیل حکومت جهانی اسلام در آخر زمان مختص فرقه شیعه است، یا همه فرق اسلامی به آن معتقدند می پردازیم. البته برای این که وقت، زیاد گرفته نشود تا بتوانیم پاسخ سوالات دیگری را هم بدهم، لذا فقط

به آوردن یک سند در این رابطه اکتفا می‌کنم. والا اسناد زیادی در این رابطه از علمای بزرگ اهل سنت وجود دارد.

حضار محترم، بدانید در بین علمای اهل سنت عالم بزرگواری معروف به «متقی هندی» که در قرن دهم زندگی می‌کرده او که صاحب کتاب معروف به نام [کنز العمال است] کتابی در خصوص ظهور امام مهدی به نام [البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان] نوشته است. مطالب مهمی که، این عالم بزرگ اهل سنت در این کتاب جمع آوری کرده است. نظرات امامان و رهبران همه فرق سنی مذهب، راجع به ظهور و تشکیل حکومت جهانی امام عصر مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌باشد. یعنی چهار امام فرقه اهل سنت که عبارتند: از (امام احمد حنبل) و (امام محمد بن ادریس شافعی) و (امام مالک بن انس) و (امام ابوحنیفه). اما نظرات آنان این است، که اگر مسلمانی اعتقاد به ظهور و تشکیل حکومت جهانی توسط امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را نداشته باشد این فرد باید کشته شود. یعنی باور نداشتن به مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و ظهور آن حضرت در آخر زمان و تشکیل حکومت اسلامی توسط آن حضرت، برابر با کفر خواهد بود. و ریختن خون این فرد واجب می‌شود. ای برادران و خواهران! این فتوای چهار امام و فقیه و رهبران اهل سنت است. بنابراین شما، ای عاشقان «بقیه الله اعظم» بدانید همه فرق اسلامی این باور را دارند که جهان توسط فرزند پاک [امام علی بن ابی طالب (ع)] و فاطمه زهرا (س) از کفر و الحاد و ظلم نجات خواهد گرفت و [پیروزی از آن فرزندان رسول الله یعنی اسلام ناب محمدی خواهد بود].

در پی بیان این جملات اشک شوق در چشمان عاشقان مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) حلقه زد. با سلام و صلوات فرستادن فضای جمکران یک پارچه به ولوله و هیجانات دوستداران (بقیه الله) مبدل گردید. خانم دکتر وقتی این حالات را دید سکوت محض اختیار کرد تا این که حضار، خود به خود آرام شوند. اما پدر بزرگ و آقای دکتر در انبوه جمعیت، با شنیدن این سخنانی که تا به حال نشنیده بودند چنان فوق زده شده بودند که دیگر نمی‌توانستند برجای خود بنشینند مخصوصاً پدر بزرگ که هر لحظه بر اشک ریختنش افزوده می‌شد و از شادی نمی‌دانست چه بکند. در این هنگام پیرمردی که در کنارش نشسته بود، چون او را این چنین هیجانی و احساسی می‌دید از او سؤال کرد:

حاج آقا چرا شما حالت عادی ندارید؟ مگر چه شده است؟

پدر بزرگ اول گفت:

هیچی

بعد از لحظه ای طاقت نیاورد و گفت:

راستش آخر این خانم سخنان عروس بنده است
با گفتن این جمله گریه اش بلند و بلندتر شد
آن پیر مرد رو به او کرد و گفت:

خُب باید به شما، به داشتن چنین نعمت الهی تبریک گفت البته من هم اگر جای شما بودم، از شوق داشتن چنین نعمت بزرگی شاید بیشتر از شما اشک شوق می ریختم.
پدر بزرگ تا این جمله را شنید، دیگر صدای خود را آزاد کرد و های های گریه می کرد و می گفت
یا مهدی یا مهدی به طوری که جمعیت متوجه او شدند آقای دکتر با دیدن این صحنه سر به سجده
گذارد و شکر الهی را به جا آورد و سپس متوجه شد که جمعیت به سکوت رسیدند و خانم دکتر در ادامه
سخنانش چنین گفت:

ای عزیزان مجلس به شما، به داشتن چنین ارادت های خالصانه به ساحت مقدس ولی الله اعظم «
ارواحنا فداء» تبریک می گویم و امیدوارم که همه ما جزو سربازان و یاوران آن امام همام باشیم. اما من
به پاسخ سؤالات دیگری مبنی بر این که چرا امام زمان غایب است و امام غایب چه فایده ای برای
افراد جامعه دارد؟ خواهیم پرداخت. من برای پاسخ به این سؤال مثالی را عرض می کنم .

اگر در یک محله ای، لامپی را برای از بین بردن تاریکی شب نصب کنند اما اهالی این لامپ را
بشکنند، بار دوم لامپ نصب شود، باز این شکستن تکرار گردد تا چندین بار این عمل نادرست تکرار
شود مسئولین مجبور می شوند دیگر لامپی را نصب نکنند، تا این که خود اهالی از فرط تاریکی خسته
شوند و قدر آن چراغ نورانی را بدانند و خود نزد مسئولین آمده و با ابراز نیاز مبرم تقاضای نصب مجدد
نمایند، آنگاه مسئولین اقدام لازم را انجام می دهند .

ای عزیزان مجلس میلاد نور همه می دانیم خداوند برای نجات بشریت بعد از رسول الله اعظم (صلی
الله علیه و آله)، جانشینان آن حضرت ۱۲ امام معصوم از امام علی تا امام حسن عسگری (علیهم السلام) که خود
خورشید نورانی، بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله) برای هدایت جوامع بشری بودند، انتخاب فرمود . این را
هم می دانیم، از امام علی (ع) گرفته، که همه ماجرای شهادت مظلومانه اش را می دانید و بعد از آن
حضرت امام حسن مجتبی (ع) را چگونه به شهادت رساندند و آقا ابی عبدالله الحسین (ع) سرور و سالار
شهیدان در کربلا آن ماجرای دل خراش را برایش ایجاد کردند و امام موسی بن جعفر را در زندان به
شهادت رساندند و امام رضا را در تبعید به نام ولایت عهدی چگونه مرموزانه شهید نمودند و آقا امام
حسن عسگری را هم در یک پادگان نظامی محصور و ممنوع الملاقات کرده خلاصه این که، همه
این انوار الهی را به شکل های خاصی به شهادت رساندند، لذا خداوند چون دید بشریت آن عصر لیاقت

این یازده نور، برای نجات از ظلمات را ندارند از این جهت دوازدهمین نور الهی خود را که امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می باشد در غیبت از دیدگان بشر مخفی نگهداشت تا این که همه انسان های روی زمین از فرط تاریکی ظلم و جهل به عجز آمده و خود را برای پذیرش آخرین نور الهی که ما بقی از انوار رسول الله اعظم است که قرآن هم به آن اشاره فرمود که [بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ]^۱ آماده کنند والا تا این پذیرش و آمادگی برای بهرمندی از این نور، در بشریت ایجاد نگردد و احساس نیاز به آن به اوج خود نرسد خداوند این (چراغ نورانی، روشن) سراج منیر را برای نجات انسان ها از ظلمات هرگز به میدان هستی برای نور افشانی نخواهد فرستاد زیرا این خورشید منور، یعنی امام زمان را انسان های ظلم پیشه تبه کار هم چون امامان گذشته به شهادت خواهند رساند حضار محترم این یک دلیل از علت غایب بودن امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می باشد البته ناگفته نماند، که دلایل دیگری وجود دارد اما چون مجلس طولانی شده است، از بیان آن دلایل خود داری می کنم.

اما در جواب این سؤال که امام غایب چه فایده ای دارد؟ باید برای شما حضار محترم توضیح دهم که امام همچون خورشیدی است که اگر در زیر ابرها پنهان و غایب شود اما باز خاصیت روشنگری خود را خواهد داشت. بدانید اگر چه، امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در غیبت بسر می برد و در جامعه حضور عینی ندارد، اما انوار آن حضرت در هر زمان و لحظه تجلی خود را بر افراد جامعه خواهد داشت. البته نه به صورت کامل و جامع، بلکه در مقاطع حساس به فریاد می رسد. ضمناً اگر این فیض به شکل کامل و جامع به اجتماع نمی رسد خدا و امام معصوم مقصر نیستند بلکه خود مردم مقصر هستند، زیرا از آنان افعال و افکار نادرست و غیر الهی سر می زند. مخصوصاً آن ماجراهای به شهادت رساندن امامان معصوم (ع) را که عرض کردم حالا من برای شما حضار گرامی، از الطاف و انوار امام غایب که خورشید ولایت در نظام هستی می باشد چند ماجرای مهم از آن الطاف امام غایب را که بعضی به فرد و بعضی از آن به کل جامعه رسیده، نقل می کنم تا همه به این باور برسیم که امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) گر چه از دیدگان غایب می باشد ولیکن فیوضات آن حضرت هرگز از جامعه منقطع نخواهد شد. من برای نمونه ابتدا از لطف امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که به [آیة الله مهدی الهی قمشه ای] این عارف بالله و مفسر قرآن رسیده ماجرائی را نقل خواهم کرد شما حضار با ذکر صلواتی برای ظهور آن حضرت مرا یاری کنید.

تمام حضار، با این ذکری که از اعماق وجودشان بر می خاست، مجلس را به نور محمدی منور

نمودند تا این که خانم دکتر به سخنان خود چنین ادامه دادند.

در سفر حجی که این عارف بالله مشرف شده بود پس از برگشت، در مسیری که برای استراحت دوستان و همسفران پیاده شده بودند، تا این که پس از استراحت ماشین حرکت کرده اما مرحوم الهی قمشه ای را جا گذاشتند ایشان در آن بیابان از فرط تشنگی دیگر بی رمق شده بود، لذا با التماس از آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نجات خود را می طلبید پس از دعا و نیایش ناگهان سید بزرگواری در کنار او حاضر شد و به او ظرف آبی می دهد آن مرحوم پس از نوشیدن، خود را کنار اتومبیل متعلق به آن سید می بیند پس از سوار شدن، لحظاتی نمی گذرد که به دوستان خود رسیده و با سلامتی به ایران بر می گردد.^۱

حضار محترم، این یکی از چندین هزار الطافی بود که من در این فرصت کم توانستم بگویم البته ماجرا یک لطفی بود که به ظاهر شامل حال فقط یک نفر شد، اما در اصل چون نجات عالم عامل و عارف و مفسر قرآن را در پی داشت، این لطف را می توان شامل حال اجتماع هم معنا کرد، زیرا نفع معنوی و علمی هر عالمی به اجتماع بر می گردد بنابراین لطف الهی و امام زمان به صورت غیر مستقیم فیضش بر اجتماع متجلی شده است.

زیرا مردم اجتماع چه در زمان حیات مرحوم الهی قمشه ای و چه در حال حاضر و حتی در آینده از آثار قلمی آن استاد بهره خواهند برد بنابراین می توان گفت: فیض مهدی فاطمه (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که امام غایب است، به صورت همیشگی از این طریق به جامعه خواهد رسید.

اما ماجرای دوم که لطف و عنایت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مستقیماً به اجتماع رسیده بود از این قرار است. در اوایل انقلاب اسلامی، کشور عزیزمان، وقتی رژیم ستم شاهی در تهران حکومت نظامی اعلان کرد، امام خمینی بلافاصله دستور لغو آن را به مردم ابلاغ نمود و همه مردم به دستور آقا از خانه هایشان بیرون ریختند. حضار محترم، ای عاشقان! مرجعیت و رهبری همه می دانیم، وقتی حکومت نظامی، از طرف هر رژیمی اعلان شود دیگر هیچ کس حق بیرون آمدن از خانه هایشان را ندارند، زیرا پلیس حق تیراندازی خواهد داشت وقتی امام راحل دستور لغو حکومت نظامی را صادر کردند. بنابراین به دستور امام مردم هم باید به خیابانها ریخته، از این رو باید درگیری و خونریزی در تهران همه جا فرا گیر شود.

ای حضار گرامی! ای مؤمنین! من مطلب بس مهم در این رابطه را می خواهم بگویم؛ لذا از همه

^۱ - کتاب در آسمان مغفرت ص ۲۳۴-۲۴۴ به نقل از کتاب کرامات و حکایات عاشقان خدا ص ۷۰-۷۱

تقاضا دارم که به آن بیشتر توجه و دقت داشته باشید.

وقتی به خیابان آمدن مردم از طرف امام رحمه الله به گوش مرحوم [آیه الله آقا سید محمود طالقانی] که [اولین امام جمعه تهران] که منتخب خود امام راحل بود رسید ایشان با تلفن به امام چنین گفت: امام عزیز آیا می دانید لغو حکومت نظامی و آمدن مردم به خیابان، یعنی کشته شدن مردم بی دفاع و آنگاه حمام خون براه افتادن یعنی چه؟

[امام رحمه الله علیه در جواب مرحوم طالقانی گفت] آقای طالقانی آیا اگر این دستور از طرف امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) صادر شده باشد شما چه خواهید گفت: آقای طالقانی تا این جمله را شنید چنان تحت تأثیر قرار گرفت که بی اختیار تلفن از دستش رها شد و تمام وجودش شروع به لرزیدن کرد^۱. در ادامه خانم دکتر با یک سوز و احساسات رو به مردم کرد و گفت:

ای عاشقان امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شاید این سؤال در ذهن شما تجلی کند که این موضوع لغو حکومت نظامی چه لطفی از طرف بقیه الله اعظم در آن نهفته بود که مرتبط به نجات اجتماع و انقلاب محسوب می شده است.

بله حق با شماست. لذا من آن راه برای شما توضیح کامل خواهم داد. تا همه دریابید که واقعاً نور خورشید ولایت در پنهانی چگونه انقلاب اسلامی و مردم مسلمان را در آن مقطع حساس، از بزرگترین خطر نجات بخشید. لذا لازم است، من هدف شومی که رژیم با اعلان حکومت نظامی در ذهن داشت بررسی کنم. آیا می دانید هدف از اعلان حکومت نظامی در آن روز چه بوده است؟ رژیم ستم شاهی، پس از انجام همه ترفندها بر علیه انقلاب اسلامی چون به نتیجه دلخواه خود نرسیده بود بهترین راهکار را فقط در نابودی سران انقلاب دید و این کار برای ایشان امکان نداشت، مگر با دستگیری آنان اما دستگیری سران و رهبران انقلاب هم برای رژیم هرگز با وجود مردم میسر نمی شد لذا چاره را در اعلان حکومت نظامی می دید، تا بدین وسیله، از آمدن مردم در خیابانها جلوگیری شود و آن گاه با نبودن مردم رژیم بتواند به نقشه شوم خود مبنی بر دستگیری و کشتن سران و بزرگان انقلابی موفق شود و در نتیجه مردم با نداشتن رهبر و هادی از انقلاب و اهداف آن دست خواهند کشید و یا ایجاد انحراف در اصول انقلاب اسلامی و هم چنین ایجاد تفرقه و خلاصه «اضمحلال» انقلاب را در پی خواهد داشت اما در آن مقطع حساس امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به یاری مرجع و رهبر انقلاب و ملت

^۱ - کتاب پابه پای آفتاب ج ۴ ص ۲۸۰ به نقل از کتاب امام خمینی و عرفان اسلامی ص ۱۸۱ (با توضیحات و اضافات توسط مؤلف)

مسلمان انقلابی ایران عزیز آمد آن هم با صدور حکم لغو حکومت نظامی توسط امام راحل .
تا این جملات، خانم دکتر به این جا رسید ناگهان جمکران از صلوات مستمعین با شنیدن، این لطف
امام عصر منور شد شوق این لطف واضح و روشن که از طرف امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به جامعه
انقلابی ایران عزیزمان شده بود و در بعضی اثر گذارد که اشک و گریه آنان را بی تاب کرده بود و
صلوات های پی در پی و پخش نقل و شیرینی ایجاد همه مه و هیجان فضای خوش نمادین از جلوه
های عنایت (بقیه الله اعظم) را در جای جای آن مکان مقدس را متجلی کرد خانم دکتر لحظاتی
سکوت اختیار کرد تا جمعیت از آن همه هیجان به آرامش رسیده و سپس در ادامه سخنانش چنین
گفت:

حضر محترم و گرامی

من اینهمه شوق و احساسات پاکی را که از اعماق جان شما برخاسته است از صمیم قلب تحسین
می کنم و نمی توانم شاکر این همه لطف الهی باشم، چون این توفیق نصیب شده که در بین شما
عزیزان سخن از مهدی فاطمه (س) بگویم اما چون نباید وقت را تلف کرد، به ادامه مطالب می پردازم.
حال ماجرائی از ملاقات با امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را بازگو خواهم کرد اما قبل از آن، تذکری
به همه شما حضار عزیز می دهم این که امروزه افرادی پیدا می شوند که خود را به عنوان کسانی که
به ملاقات امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مشرف شده اند جا می زنند و خیلی از این مدعیان دروغین فقط
برای خود دکان وا کرده اند و در تمام حرکاتشان جز دروغ و کلک چیز دیگری مشاهده نمی شود این
گروه ظاهری صالح و با ذکرهائی که هر بیننده ساده لوح را جذب خود می کنند در حالی که من
شواهدی از تاریخ زندگی ملاقات کنندگان واقعی دارم که نه تنها این مطلب را بروز نمی دهند بلکه
طوری وانمود می کنند که گوئی هرگز چنین ملاقاتی برایشان رخ نداده است.

از این بالاتر را بگویم، اینان حاضرند تهمت بخورند، ولی راز ملاقات خود را افشاء نکنند چون
ملاقات با خورشید ولایت یکی از اسرار مهمی است که افشاء کننده آن حتماً ضربه ای مهلک از نظر
معنوی خواهد خورد اما شاید برای بعضی از شما حضار محترم این سؤال پیش آید که چرا بعضی از
علما و اولیاء الله که توفیق مشرف شدن به محضر آن حضرت را پیدا کردند آن را افشاء کرده اند؟ در
جواب باید بگویم، اولاً علما و مراجع که بیشترین ملاقات کنندگان آن حضرت بودند، وقتی این راز را
می گویند یا برای تقویت اعتقادات مؤمنین و ارزشهای والای امامت بوده و یا از جانب خود امام عصر
(عجل الله تعالی فرجه الشریف) مجوز گرفته اند و در ثانی هرگز هیچ مرجع و رهبر دینی و یا اولیاء واقعی الهی دیده
نشده است که بخواهد توسط این امور سوء استفاده نماید بلکه ابراز و افشاء آن فقط بر اساس مصلحت

اندیشی و ایجاد رشد اساسی در پایه های دین و تجلی آن بر زندگی مسلمین بوده است.

«برادران و خواهران گرامی»

من برای این که به همه شما تذکری ماندنی راجع به این که اگر اولیاء الله ملاقات با امام زمان برایشان حاصل شده باشد هرگز ابراز نخواستند کرد ولو این که در بدر شوند و خانه و کاشانه شان متلاشی شود و حتی آبروی آنان زیر سؤال هم برود اما هرگز به خود اجازه مطرح کردن این مهم را نخواستند داد ماجرائی را در این راستا نقل خواهیم کرد حال از همه شما تقاضا مندم به این ماجرا با یک توجه و عنایت خاصی گوش فرا دهید.

گویند در یکی از روستاهای تبریز مرد کفاشی به نام (جعفر) که او را [جعفر بی نماز] می خواندند زندگی خودش را با شغل کفاشی می گذراند مردم آن روستا به دلیل این که او وقت نماز جماعت هرگز در مسجد حاضر نمی شد او را جعفر بی نماز می خواندند چون او در هیچ زمان و ایامی حتی ماه رمضان و یا ایام عزاداری سالار و سرور شهیدان آقا اباعبدالحسین (ع) هرگز در نماز جماعت حاضر نمی شد از این جهت از او انزجار پیدا کرده بودند. تا این که بزرگان روستا فقط به این دلیل تصمیم گرفتند او را از روستا تبعید کنند روزی این مطلب را با او در میان گذاشتند، که یا باید در نماز جماعت حاضر شوی و یا ما همه حیاط و خانه تو را می خریم و تو باید از این روستا به هر جائی که می خواهی بروی.

او هم حاضر شد این تبعید و در بدری اجباری را بپذیرد. لذا بعد از تبعید هیچ کس نمی دانست که جعفر بی نماز به کجا رفت و حتی دیگر اثری هم از او نبود و نه هرگز می خواستند از وی خبری بگیرند، زیرا از او بیزار و متفر بودند و آرزو می کردند حتی سایه او را هم دیگر در روستا نبینند.

تا این که چند سالی از این قضیه گذشت روزی مومنین و متمکین آن روستا برای [زیارت قبر مطهر امام هشتم علی بن موسی الرضا] به مشهد مقدس مشرف شدند. پس از چندین روز زیارت و عبادت و سیاحت خود را برای مراجعت به تبریز آماده کردند اما یکی از این زوار تبریزی متوجه شد که دزد پول او را به سرقت برده، لذا برای برگشت هزینه ای ندارد و دوستان و همسفران هم توان تأمین مخارج او را نداشتند او به دوستان خود گفت شما بروید، من تا پول خود را به لطف امام هشتم پیدا نکنم هرگز بر نمی گردم این زائر که عشق امام رضا (ع) در دلش متجلی بود شب اول در حرم مقدس به آقا امام متوسل شد و گفت آقا جان تو غریبی، من هم غریب می دانی من هیچ کس را ندارم، امشب دستم را بگیر و مرا راهنمایی کن که باید چه کنم تا این که وقت خواب شد و در عالم خواب صدائی به او گفت: فردا صبح به نزد جعفر بی نماز برو تا تو را راهنمایی کند.

او وقتی از خواب بیدار شد از دیدن این رؤیا بسیار متعجب شد پیش خود گفت: این خواب نمی تواند

یک رویای صادقی باشد چون جعفر بی نماز که فرد تبعیدی و آدم آنچنانی است پس لیاقت مأمور شدن از طرف امام هشتم را نخواهد داشت لذا این مرد به خواب خود، توجه ای نکرد شب دوم باز همین خواب را دیده صبح خود را اول سرزنش کرد که ای بابا! تو کارت به کجا رسیده که یک فرد « تارک الصلاة » باید مشکل تو را حل کند لذا من یقین دارم این رویا هم صادق نبوده تا این که شب سوم در عالم رویا ناگهان سید نورانی او را به اسم صدا می زند و می گوید تو فردا می روی نزد آقا جعفر تبریزی مشکل تو بدست او حل خواهد شد.

این مرد با دیدن چهره منور آقا علی بن موسی الرضا (ع) شروع می کند به گریه و عذر خواهی کردن هم چنین سؤال می کند که آقا جان آیا من به نزد جعفر بی نماز بروم؟ امام فرمودند: بله به نزد او بروید. امام از او سؤال می کند آیا هیچ می دانی او چه شخصیت عظیم الهی است آیا می دانی او در جامعه کم نظیر است؟

این مرد با شنیدن فرمایشات آقا گریه هایش بیش از پیش شد رو به امام رضا کرد و گفت:

آقا جان من فدای شما او که یک فرد بی نمازی بود!!

امام فرمودند:

نه شما همه اشتباه کردید آیا هیچ می دانید او در هنگام نماز به کجا می رفت؟

مرد گفت: نه آقا جان

امام فرمودند:

آقا جعفر عزیز ما، هنگامی که شما در مسجد به نماز جماعت می رفتید او هم به نماز جماعت می رفت اما او برای شرکت در نماز جماعت در پشت سر امام « عصر ولی الله اعظم » می رفت.

این مطلب که به اینجا رسید جمعیت شروع به گریه کرد که گریه ای که گویی چندین جوان مرده در حال عزاداری هستند مجلس یک پارچه شیون و گریه و اشک شد.

اما خانم سخنران در گریه کردن خود را کنترل می کرد و به این دلیل خیلی در فشار روحی قرار گرفته بود تا این که در ادامه ماجرا چنین گفت:

این مرد با شنیدن فرمایش امام راجع به شخصیت عظیم معنوی و عرفانی پنهان آقا جعفر تبریزی آن قدر شیون سر داد و گریه می کرد تا این که امام (ع) آدرس آقا جعفر این ولی خدا را که بین مردم شناخته نشده بود به او داد، بدین وسیله آن مرد آرام گرفت و از خواب بیدار شد و پس از بجا آوردن سجده شکر به طرف آن سرباز واقعی امام زمان حرکت کرد و زمانی که به آن آدرس رسید آقا جعفر تبریزی را در مقابل خود دید آقا جعفر تا او را دید شناخت و خطاب به او گفت:

«امام هشتم علی بن موسی الرضا» خیلی رثوف و مهربان است، لذا مشکل تو را به بنده حقیر فرمودند اما من تو را قسم می دهم به همین امام عزیز تا زنده هستم نباید راز مرا به کسی بگوئی اگر این قول را می دهی من مشکل تو را حل خواهیم کرد. این زائر جا مانده وقتی به عظمت این مؤمن واقعی پی برد، آمد که دست او را ببوسد اما آقا جعفر از روی تواضع و بزرگواری به او اجازه نداد. خانم دکتر با حالت بسیار جدی و پر صلابت و با احساسات بسیار عمیق در ادامه سخن خود چنین گفت:

ای مؤمنین و عزیزان باید همه ما از این اخلاق عملی این یار امام زمان (عج) درس بگیریم و هم چنین متوجه باشیم گول بعضی از شیادان که هی راه می روند و می گویند ما امام زمان را دیدیم و خدمت آقا مشرف شدیم این گروه با این دروغ پردازی ها و کلک ها می خواهند هم موقعیت و محبوبیتی بین مردم پیدا کنند و هم پول و سرمایه ای به جیب بزنند و خلاصه دکان برای تأمین معاش زندگی خود باز کرده اند والا آنان که توفیق ملاقات آقا امام مهدی (عج) را کسب کرده اند هرگز این راز مهم را به کسی نخواهند گفت ولو این که در بدری را متحمل شوند.

خانم دکتر پس از بیان این مطلب هشدار دهنده از خطر این گونه شیادان دین فروش در ادامه گفتار خود چنین بیان داشت:

آقا جعفر به این مرد گفت تو دستت را به من بده و لحظه ای چشم خود را ببند تا این عمل انجام گرفت. پس از لحظه ای، آن مرد به دستور آقا جعفر چشمان خود را باز کرد و خود را در باغی دید وقتی به اطراف باغ توجه کرد دریافت که این باغ متعلق به خودش می باشد. لذا شروع کرد از آقا جعفر تشکر و قدردانی کردن آقا جعفر به او گفت: فالانی مبدا این راز را افشاء کنی که عمرت کم خواهد شد و من هرگز راضی نیستم کلمه ای از این ماجرا به کسی بگوئی.

در ادامه خانم دکتر با لهجه آذری از قول آقا جعفر چنین گفت:

[شتر دیدی گرمی] (حضار با شنیدن این کلمه آذری از زبان خانم دکتر بدلیل شیرین و

با لطافت و اصیل بودن آن شروع به خندیدن و شادمانی نمودند^۱).

تا این که سکوت بر فضای جمکران حاکم شد آنگاه خانم دکتر به سخنان خود چنین ادامه داد و گفت:

اما آخرین سؤال: این که تاریخچه مسجد جمکران چیست؟ و چرا این همه عظمت دارد؟ اما جواب

^۱ - توسط سخنران در سیمای جمهوری اسلامی

آن را از مسئولین محترم فرهنگی این مکان مقدس بخواهید که در جزواتی در رابطه با تاریخچه دارند و آن را در اختیار شما عزیزان قرار دهند.

خانم دکتر با تقدیر و تشکر از همه مردم و مسئولین برقرار کننده این جشن بزرگ به عنوان حسن ختام چنین گفت:

من در پایان سختم تنها یک دعای مخصوص برای ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که شهید [بزرگوار بسیجی به نام رمضانعلی موسی زاده] (که پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به عنوان ریاست آموزش و پرورش شهرستان بهشهر مازندران انجام وظیفه می کرد و بعداً به جبهه مشرف شد و به شهادت رسید) در عالم رؤیا به یکی از نمازگزاران مسجد جوادیه این شهر چنین پیامی مبنی بر دعا کردن بر ظهور «بقیة الله اعظم دادند» تا همه مومنین مخصوصاً نمازگزاران آن را جزء اذکار خود قرار دهند آن دعا این است^۱.

[یا رب الحسین بحق الحسین اشف صدر الحسین بظهور الحجة]

یعنی: [ای خدای حسین به حقانیت حسین با ظهور حجت سینه پر درد حسین را شفا عنایت فرما]

حال من از شما حضار گرامی خواهشمندم که این دعا را در حال حاضر با هم سه بار تکرار کنیم و هم چنین حتماً این دعا را به همه آنان که مشتاق ظهور حضرتش هستند برسانید و تکرار آن را پس از هر فریضه سفارش نمائید، زیرا بنا به سفارش اکید آن عارف بالله و مرجع عالیقدر و قائد دین یعنی (آیه الله العظمی بهجت فومنی) (حفظه الله تعالی) که فرمودند هیچ دعائی مهمتر از دعا برای فرج امام عصر (ع) وجود ندارد.

پس از تکرار آن دعای شریف خانم دکتر به طرف شبستان زنانه رفت وقتی به آن جا رسید خانم های محترمه به احترام این بانوی نمونه قرآن شناس، از جای برخاستند بعضی برای تشکر و قدردانی از او دستش را بعضی پیشانیش را و بعضی شانه های او را می بوسیدند حتی بعضی ها هم چون ارادتی خاص به ساحت مقدس امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و قرآن مجید داشتند چادر او را می بوسیدند و دست خود را با آن متبرکه کرده و به صورت خود می کشیدند در این میان دخترک سریع خود را به خانم دکتر رساند و او را در آغوش گرفت و اظهار محبت و ارادت نسبت به این استاد کم نظیر نمود ناگهان آن زن هم که نه یک دل بلکه صد دل خواستگار مستانه شده بود خود را به خانم دکتر رساند و با ابراز

^۱ - مؤلف بیننده این روایا است

احساسات تشویقات مکرر و با جملات متشابه که بیانگر سادگی و داشتن اندیشه ای ابتدائی بود به خانم دکتر گفت:

بیخشید ها این مستانه خانم دختر شماست.

بله

او یگانه دختر خوب و نازنین من است.

زن در تأیید گفته خانم دکتر گفت:

بله بله او دختر بسیار بسیار خوب و دوست داشتنی است خانم دکتر راستش من یک استاد دانشگاه دارم.

که دخترک بلافاصله جمله زن را چنین اصلاح کرد و گفت:

منظورشان آقا پسرش است که استاد دانشگاه ست.

خانم دکتر با تعجب به زن نگاهی کرد.

اما آن زن دوباره گفت:

پسرم خیلی مشتاق دختر شما شده چون هنوز زندگی تشکیل نداده و ما از قم تا این جا و حتی تا همین حالا در تعقیب شما هستیم.

خانم دکتر با آن تیز هوشی و فراستی که داشت متوجه شد که این خانم در همین جا بساط خواستگاری رو پهن کرده اند لذا با یک برخورد، اما بسیار متین به او گفت:

خانم عزیز بیخشید در این امر پدر و پدر بزرگ مستانه خانم همه کاره هستند و اختیار ما هم به دست آنهاست، لذا هر چه آنها بگویند همان است.

خانم دکتر رو به دخترک کرد و گفت:

دختر عزیزم

شما شماره تلفن و موبایل و آدرس را در اختیار حاج خانم بگذار.

زن تا این جمله را شنید دیگر از شادی در پوست خود نمی گنجید به خانم دکتر گفت:

بیخشید آیا می تونی یه لطفی به ما کنی؟

چه لطفی حاج خانم؟

راستش من چون خیلی آرزو دارم پسرم زودتر با لباس دامادی و عروس خانمش را ببینم لطف کنید زمان و تاریخ عقد را مشخص کنید.

خانم دکتر که متوجه اندازه و ظرفیت روحی و فکری آن زن شد با یک لبخندی که هم او را

نرنجانده و هم احترام کرده باشد و هم جواب مثبت داده باشد از او خداحافظی کرد و با دخترک به طرف آقای دکتر و پدربزرگ حرکت کردند.

پدربزرگ با دین خانم دکتر با وجد و شادی خاصی به اتفاق پسرش به استقبال خانم دکتر آمدند و پس از تقدیر و تشکر برای برگشت به منزل به سمت اتومبیل رفتند.

جلسه دهم

تغییر نام مستانه

ازدواج نرگس با استاد دانشگاه

ازدواج پدربزرگ با حاجیه خانم

و پس از حرکت در مسیر راه مستانه شروع به مطالعه جزوه تاریخی جمکران نمود. از این جهت سکوت فضای آن جمع را دربر گرفت.

تا این که با مطرح کردن سؤال خانم دکتر این سکوت شکست.

بیخشد پدربزرگ اسم مستانه خانم را چه کسی انتخاب کرد؟

پدربزرگ با شنیدن این سؤال، مثل کسی که برق او را گرفته باشد چنان فریاد برآورد که آقای دکتر بر اثر هلی که خورده بود یک لحظه فرمان اتومبیل از دستش رها شد و بی اختیار رو به پدربزرگ کرد و گفت:

وه! چه خبرت بابا جان؟! چرت ما رو پاره کردی یواش تر. دل ما رفت، ای بابا!!!

خانم دکتر که تا به حال صدای پدربزرگ را این چنین بلند نشنیده بود مخصوصاً با آن چهره عصبانی شده اش که در آن لحظه هزاران چین و چرک به خودش گرفته بود چنان از سؤال کردن خودش پشیمان شد که تا لحظاتی دیگر جرأت حرف زدن نداشت که بماند حتی جرأت جابجا کردن خودش را هم از دست داده بود لذا هاج و واج ماند. اما مستانه خانم بی خیال گوئی اصلاً هیچ حرفی و یا صدائی از کسی بلند نشده بود. همین طور به مطالعه ادامه می داد چون او آنقدر در این مدت زندگی از پدربزرگ این جور صداها را (خصوصاً زمانی که آن مادر لالایی در خانه با پدربزرگ درگیری داشت) شنیده بود که برایش بی تفاوت می نمود لحظاتی نه چندان طولانی گذشت که پدربزرگ سر خود را به عنوان عذرخواهی به عقب برگرداند و رو به خانم دکتر کرد و گفت:

عروس خانم منو ببخش از این که صدامو یه خورده بالا بردم

خانم دکتر زیر لب با خود گفت:

صدای یه خورده بالای شما که دل ترک گرفت ما رو دیگه نمی دونم صدای تمام بالای شما چه

می کند ...!!!

پدربزرگ شروع کرد علت را گفتن که بله:

اولاً پیری این حرف ها را هم داره، خدا نکند کسی مثل من پیر بشه. ثانیاً از بس اون نانجیب منظورم عروس اولیم که روی اسم گذاری با من درگیری داشت که اثرات آن صحنه است که هر وقت یادم می آید این چنین متأثر و بی اختیار می شوم چون هر چه بهش می گفتم این اسم ها را نگذار روی نوه ام مگر به گوشش فرو می رفت اصلاً پاتو یه کفش کرده بود که باید اسم دخترمو مستانه بگذارم هر چه قسم به پیر و پیامبر می دادم مگر قانع شد: یک آدم لجوج و یک دنده ای بود که دو نداشت. اما ای عروس خانم هر چه این جوری جیغ و داد و سروصدا کردم نشد که نشد — کار خودش را کرد و اسمش را ...

عروس گلم؛ از دست اون نانجیب من و پسرم و این نوه ام روزگار سختی را گذراندم. خانم دکتر که پدربزرگ را آرام دید به مقداری از آن ترس و وحشتش کم شد ولی ته دلش هنوز هراس داشت که نکند باز از اون جیغ ها سر بده، لذا خیلی با احتیاط و شمرده حرفهایش را می زد آن هم با صدائی لرزان و بسیار با ولتاژ پائین. گفت:

بیخشد پدربزرگ راستش با اجازه شما بزرگترها و آقا دکتر خواستم پیشنهاد بدم ...
فوراً حرف خود را نا تمام گذاشت و گفت:

البته با اجازه مستانه خانم امروز که تولد امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است خوب است که اسم مستانه خانم را به اسم مادر امام زمان تغییر بدهی.

پدربزرگ تا این پیشنهاد را شنید (با آن عقده ای که سر اسم گذاری دخترک داشت) گفت:
منظورت نام مقدس مادر ...

خانم دکتر بلافاصله گفت:

بله نرگس (سلام الله علیه ها)

پدربزرگ با شنیدن نام مطهر و مُنور مادر (بقیة الله) اعظم ناگهان صدای موتور خائنه گریه اش چنان بلند شد که بدتر از آن جیغی بود که بی اختیار بر سر خانم دکتر در رابطه با آن سؤال کشیده بود.
خانم دکتر باشنیدن این صدا گوئی که خون در بدنش خشک شده باشد نمی دانست چه کند و یا اصلاً چه بگوید.

اما دخترک با این که مطالعه می کرد این صحنه ها را زیر نظر داشت نگاهی به خانم دکتر کرد و از چهره رنگ پریده اش متوجه شد که او خیلی از این حرکات پدربزرگ وارفته و مضطرب شده لذا برای این که خانم دکتر را روحیه داده باشد با صدائی ملیح ولی بلند گفت:

مادر جان از شما چه پنهون من و پدربزرگ از چند سال قبل این تصمیم را داشتیم اما موقعیتی پیش

نمی آمد که الحمدلله امروز بهترین موقع عملی کردن این تصمیم فرا رسیده و شما هم سبب اجرای آن شده اید بدین وسیله ما به آرزوی خودمان رسیدیم.
دخترک با حالت رضایت و نشاط گفت:

بنابراین من از امروز اسمم نرگس خانم شده است، پس لطفاً برای این پیروزی یک صلوات بفرستید. صدای صلوات فضا را پر کرد بدین وسیله پدر بزرگ به آرزوی چندین ساله خود رسید و پیش خود با ذکر الحمدلله و شکر الله خود را در نام گذاری پیروز دید، زیرا او آرزوی داشتن نوه ای که چنین نام مقدسی داشته باشد، را همیشه به دل داشت و برای رسیدن به آن روز شماری می کرد.

پدر بزرگ با سکوت به عقب نگاهی به علامت شادی و پیروزی به نوه خود که نام نرگس گرفته بود کرد و با برداشتن عینک از چشمان بی رمق خود که یک رمز و علامت بین او و نوه اش در هنگام پیروزی در مسائل خانوادگی بر اون عروس نانچیب بود برداشت لذا نرگس خانم هم با سر دادن خنده ای بلند به پدر بزرگ گفت:

مائشاءالله به شما قدیمی ها که ایمان های قرص و محکمی دارید و خداوند هم به خاطر این ایمان همیشه با شماست و کمک های مهم و بزرگی به شما کرده است و می کند و من خود شاهد بعضی از آن لطف ها بوده ام از جمله در حال حاضر گرفتن عروسی قرآن شناس و سخنران که خود این در حد یک معجزه ارزش دارد و حالا هم پس از چندین سال به آرزوی خود با تعبیر اسم رسیدی که من یقین دارم همه اینها از الطاف الهی بوده است که بر اثر داشتن اخلاص و ایمان درونی شما در خانواده مان تجلی کرده است.

پس از ساعاتی طی مسافت همه با سلامتی به منزل رسیدند و پس از گذشت دو سه روزی از مسافرتشان بود که دم غروب زنگ آیفون به صدا درآمد معلوم شد مهمانان غریبه ای هستند وقتی به داخل منزل آمدند، مشخص شد همان خانواده خواستگار نرگس خانم هستند پس از خوش آمد گوئی و تعارفات و مختصری پذیرائی آنگاه آقای دکتر با پرس و جو کردن از فامیلی و اینکه بستگانش چه کسانی هستند معلوم شد رئیس دانشگاهی که واسطه ازدواج او با خانم دکتر مقدسی شده بود از بستگان نزدیک این خانواده می باشد از این جهت آقای دکتر به آن خانواده مجدداً احترام خاصی گذارد و احوال پرسی بسیار گرم و شایانی از همه اعضا مخصوصاً از آقا پسر که داماد آینده شان خواهد شد به جا آورد و خانم دکتر هم بابت این لطف الهی بسیار خوشحال و شادمان گردید و بلافاصله رئیس دانشگاه را نیز از این امر مطلع کردند و از او برای شرکت در این امر خیر دعوت به عمل آوردند ساعتی نگذشت که رئیس دانشگاه و همسرش خود را در این مجلس رساندند خلاصه در مدت کوتاهی عقد

انجام گرفت و در کمتر از چند هفته به پیشنهاد رئیس دانشگاه در اطراف دانشگاه خانه ای تدارک دیده شد و همسر نرگس خانم با واسطه آقای رئیس در این دانشگاه مشغول تدریس شد و بدین وسیله زندگی مشترک این دو زوج جوان آغاز گردید.

خانم دکتر حالا دیگه با پدربزرگ اکثر وقت ها برای شرکت در نماز جماعت قدم زنان به مسجد محله می رفتند تا این که یکی از روزها خانم دکتر به پدربزرگ پیشنهاد ازدواج با یک خانم در شأن پیرمرد را به وی داد آنهم کسی نبود جز حاجیه خانم همسایه رو به رویشان که خانم مؤمنه ای بود که هر غروب به همان مسجدی می آمد که آنان می رفتند اتفاقاً این حاجیه خانم با خانم دکتر هم خیلی گرم می گرفت پدربزرگ که در وسط اتاق پذیرائی داشت خود را آماده می کرد که با هم به مسجد بروند همین که این پیشنهاد را شنید نگاهی به خانم دکتر کرد و گفت:

من نمی دانم! آیا واقعاً تو یک موجود زمینی هستی یا یک فرشته آسمانی که از طرف خدا مأموری، زیرا این تو بودی که پسر من را از آن بی سروسامانی نجات دادی و تو بودی که نرگس مرا به زندگی رساندی

گریه پدربزرگ را دگر مهلت نداد و دستمال مخصوص خود را که به اندازه یک نصف شمد بود از جیب درآورد و لحظاتی اشک شوق ریخت و در ادامه سخن گفت:

عروس جان این خانم را خوب معرفی کن.

چشم

پدربزرگ اون حاجیه خانمی که در حیاط شان روبروی خانه ماست.

پدر بزرگ تا حاجیه خانم را به جا آورد چنان قهقهه ای سر داد که صدایش به هفت در همسایه رسید چون، متوجه شد همسر آینده اش که چه خانم پاک و مؤمنه ای است و از نظر سنی هم هنوز شصت بهار را ندیده است از این جهت، چنان به وجد آمده بود گوئی تازه به فصل جوانی اش برگشت کرده بود، لذا با حالت نشاط و طراوتی خاص با اصرار به خانم دکتر که زود باش برویم به مسجد که خیلی دیر شده است خانم دکتر شروع کرد خندیدن که:

پدربزرگ آیا هیچ می دانی بیش از نیم ساعت کار دارد به نماز جماعت؟

نه نه عروس جان آیا می دانی زودتر رفتن به مسجد خیلی ثواب دارد؟

اصلاً می دانی اگر نمازگزار چندین ساعت کار دارد که نماز شروع شود در مسجد حاضر باشد این مدت جزو عمرش محسوب نمی شود؟

خانم دکتر پیش خود شروع کرد به لیخند زدن و زمزمه کردن که عجب حرفی ما زدیم حالا بیا و

درستش کن.

خلاصه این پیشنهاد به حاجیه خانم داده شد و پس از چند روزی از پیشنهاد خانم دکتر نگذشت عقد بین این دو زوج سالمند هم بسته شد و بدین وسیله پدر بزرگ و حاجیه خانم زندگی گرم و شادی را شروع کردند مخصوصاً وقت نماز جماعت که می شد با هم قدم زنان با ذکر سلام و صلوات به مسجد می رفتند و بر می گشتند.

جلسه یازدهم

آیا مسلمانی به صرف نماز نخواندن کافر می شود ؟
 آیا درست است به کسی که نماز نمی خواند نباید غذا داد
 و الا گناه کشتن پیامبران را مرتکب شده ؟
 آیا درست است نباید به تارک نماز مهربانی کرد ؟
 آیا در این صورت اسلام چهره خشن ندارد ؟

اما خانم دکتر، چون دیگر در این مسجد شناخته شده بود که او یکی از اساتید دانشگاه است و هم چنین سخنران متبحری است، لذا برای او در مسجد هم جلسه سخنرانی به مناسبت های مختلف برگزار می کردند و هم هفته ای یک بار جلسه پاسخ به سؤالات تشکیل می دادند که شرکت اکثر جوانان از دختر و پسر مخصوصاً دانشجویان بر شکوه و اُبَهِت جلسات می افزود تا این که در یکی از آن جلسات که از دانشجویان زیادی دعوت به عمل آمده بود و به علت ازدحام پرده حایل بین خانمها و آقایان را برداشته بودند همه این عوامل دست به دست هم داده و شور و شوق برای شنیدن پاسخ به سؤالات در آن مجلس ایجاد کرده بود همه حضار با اشتیاق فراوان منتظر آمدن خانم دکتر به جایگاه بودند، که ناگهان او با یک صلابت و ابَهِت خاصی که آن هم از الطاف الهی نصیبش شده بود به جایگاه آمدند با حضور او همه حضار از زن و مرد پیرو جوان یک صدا از روی شوق و محبت به این خانم مومنه قرآن شناس صلوات های پی در پی فرستادند و همه با هم به احترامش از جا برخاستند. خانم دکتر پس از حمد و سپاس الهی و تشکر و قدردانی از این همه اظهار محبت که از حضار دیده بود خطاب به آنان گفت:

با عرض پوزش از شما عزیزان، چون این جلسه فقط پاسخ به سؤالات است لذا من هیچ سخنی، جز پاسخ دادن به سؤالات ندارم لذا هر یک از برادران و خوهران عزیز سؤال خود را مطرح کنند تا پیرامون آن با عنایات الهی و الطاف بقیه الله اعظم (ارواحنا فداه) با هم سخن بگوئیم.
 بلافاصله جوان دانشجویی سؤالی این گونه مطرح کرد:

چرا اسلام کسی را اگر نماز نخواند کافر می خواند؟ مگر همین که کسی نماز نخواند کافر می شود و محکوم به جهنم ابدی می گردد؟! چون قرآن می فرماید اگر کسی کافر شود برای همیشه در جهنم

مُخلد است [فیها خالدون^۱]

خانم دکتر در پاسخ ابتدا از این جوان دانشجو تقدیر و تشکر به عمل آورد سپس در جواب گفت:
البته عزیزان بدانید هر ترک کننده نماز کافر نیست یعنی اگر کسی نماز را از روی بی توجهی
نخواند، زیرا هستند کسانی که نماز و خدا و پیامبر کلاً همه این مقدسات را قبول دارند، ولی از روی
هوای نفس که بر آنان غلبه می کند ترک این فریضه مهم الهی می کنند و باز هستند، کسانی که بر
اثر ترک نماز یا کوتاهی در انجام آن بسیار نگران می شوند و حتی خود را سرزنش می کنند، لذا این
دسته که دگر کافر به آن معنای قرآنی که گفته شده نیستند.

در این لحظه از بین انبوه جمعیت جوانی سؤال کرد:

بیخشید خانم دکتر پس افراد این چینی جزو چه دسته ای هستند؟

احسن سؤال خوبی مطرح کرده اید؛ اینان جزو « فاسقین » هستند.

خانم دکتر در ادامه گفت:

من چند حدیث را که بیانگر کافر بودن « تارک الصلاة است » از قول معصومین (علیه السلام) می خوانم
که می فرماید:

[من ترک الصلوة متعمداً فقد کفر^۲]

یعنی: [کسی که عمداً نماز را ترک کند، کافر است]

[ان تارک الفریضة کافر^۳]

یعنی: [همانا ترک کننده، فریضه کافر است]

[ان تارک الصلوة کافر یعنی من غیر علّه^۴]

یعنی: [همانا ترک کننده نماز، کافر است یعنی بدون علت]

در این چند حدیث کسانی را که عمداً، یعنی از روی عصبان و از روی لجاجت و نافرمانی ترک نماز
کنند، یعنی نداشتن ایمان به خدا و پیامبر و معاد عامل ترک نماز در این افراد شده موجب کافر شدن
آنان است. من برای این که بتوانم این مفاهیم را درست تر و محکم تر برای شما استدلال کنم، از

۱ - سوره بقره آیه ۲۵۷

۲ - لئالی الاخبار ص ۳۹۴ به نقل از کتاب گناهان کبیره ص ۱۹۳

۳ - کتاب وسائل الشیعه - صلوئه - به نقل از همان

۴ - کتاب وسائل الشیعه - صلوئه - به نقل از همان

سخن امام صادق (علیه السلام) بهره می برم. حضرت علت این که چرا به ترک کننده نماز که گناه کار است کافر گفته اند اما دیگر گناهکاران مانند زنا کار و یا شرابخوار و یا ترک کننده فريضة زیارت حج و یا دزد و امثال این دسته را کافر نگفته اند، را با استدلالی که امام فرمودند، توضیح خواهیم داد تا حقایق مهم آن برای شما درست تبیین شود.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: هر گناهکار، با انجام هر نوع گناهی لذتی از آن می برد، مثلاً زناکار با مرتکب شدن این گناه لذت شهوی می برد، پس علت گناه شهوت است دزد اگر به این گناه مرتکب می شود به مال و ثروت می رسد، پس علت لذت، ثروتمند شدن است اگر افراد مستطیع که حج رفتن بر آنان واجب می شود بعضی از آنان می گویند اگر ما به حج برویم از پول و ثروتمان کاسته می شود، لذا ترک این فريضة، لذت تمکن است که موجب این گناه می گردد خلاصه این که با هر گناهی انسان لذتی می برد اما اگر کسی نماز را ترک کند چه لذتی از نخواندن آن می برد، بنابراین تنها گناهی که هیچ لذتی در آن نیست ترک نماز است لذا این گناه معنایی جز عصیان و نافرمانی از دستور خداوند ندارد بنابراین عصیان موجب تکفیر گناهکار می شود.^۱

خانم دکتر پس از از این توضیح و تفسیر گفت:

احساس می کنم برای پاسخ به این سوال همین مقدار جواب کافی باشد، لطفاً صلواتی مرحمت فرمائید.

پس از ذکر صلوات و سکوت مستمعین خانم دکتر گفت:

لطفاً سؤال دیگری را مطرح فرمائید.

در این هنگام دختر دانشجویی این سؤال را مطرح کرد؛

بیخشید استاد چرا در بعضی از فرمایشات معصومین آمده است به آنانی که نماز نمی خوانند هیچ نوع کمکی چه از لباس و یا غذا و حتی آب هم ندهید آیا با این دستور یک چهره خشن از دین اسلام متصور نمی شود؟

خانم دکتر پس از شنیدن سؤال و تقدیر و تشکر کردن از پرسشگر در جواب چنین گفت:

من برای این که پاسخ جامع و کاملی به این سؤال داده باشم اول احادیثی را که در رابطه با همین مطلب از معصومین (علیه السلام) وارد شده را نقل می کنم، سپس به توضیح مفاهیم آن خواهیم پرداخت اولین حدیث از قول رسول الله که فرمودند:

^۱ - کتاب علل الشرایع شیخ صدوق- به نقل از کتاب گناهان کبیره ج ۲ ص ۱۹۴-۱۹۳: ترک نماز عمداً

[من اعان تارك الصلاة بلقمة او كسوة فكأنما قتل سبعين نبياً أولهم آدم و آخرهم محمد (ص)]^۱

یعنی: [کسی که ترک کننده نماز را به دادن طعامی یا لباسی یاری کند مثل این است که هفتاد پیغمبر را کشته که اول آنها آدم و آخر آنها محمد(ص) است]

در حدیث دوم از قول آن حضرت می فرماید:

[کسی که جرعه آبی به تارک الصلاة بدهد مثل این است که با من و جمیع پیغمبران طرف شده و جنگ کرده است،]^۲

و در جمله دیگری آن حضرت می فرماید:

[کسی که بروی تارک الصلاة بخندد (به او محبت کند) مثل این است که هفتاد مرتبه خانه کعبه را خراب کرده باشد]^۳

خواهران و برادران از مفاهیم این احادیث در وهله اول، تصویری خشن از اسلام نسبت به هر تارک الصلواتی به ذهن نقش می بندد در حالی که این چنین نیست، البته برای رسیدن به مفاهیم درست آن نیاز به تفسیر و تأویل واقعی دارد که برای دست یابی به آن حقایق اصیل باید توجیه عقلانی و علمی ارائه شود و قضاوت صحّت و سقم آن را بدست شونده عاقل و بی غرض سپرد.

البته این برخوردهائی که دستور داده شده را می توان به مفهوم امروزی محاصره اقتصادی و مبارزه منفی نام نهاد. یعنی افرادی که در حال بیراهه رفتن هستند لذا برای متنبه شدنشان اگر در فشارهای این چنینی قرار بگیرند از گمراهی در دنیا محفوظ می مانند که نتیجه آن نجات در دو سرا خواهد بود، لذا این برخورد ضروری می نماید از این جهت، این گونه برخوردهای منفی را باید جز مهربانی و محبت با آنان محسوب دانست مانند بیماری، اگر میل به خوردن شربت و داروی تلخ ندارد اما برای بهبودی او باید به زور هم متوسل شد تا این دارو را مصرف کند لذا این فشار و تندی خود موجب سعادت او را در پی خواهد داشت ولو این که در وهله اول از این برخورد احساس سخت گیری اطرافیان در ذهن او نقش ببندد معنای دیگری از آن احادیث می توان ارائه داد. اما در بعضی شرایط باید محاصره اقتصادی و برخورد منفی با افراد تارک الصلواتی که نماز و اصل دین را بر اثر لجاجت و خودکامگی قبول ندارند اعمال گردد والا کسانی که اصل و مبنای دین یعنی خدا و پیامبر و آخرت را قبول دارند، اما بر اثر فقر و

^۱ - کتاب لئالی الاخبار ص ۳۹۵ به نقل از کتاب گناهان کبیره ص ۲۰۱

^۲ - کتاب لئالی الاخبار ص ۳۹۵ همان

^۳ - کتاب لئالی الاخبار ص ۳۹۵ همان

یا برخورد‌های ناهنجاری که از افراد جامعه دیده اند موجب ترک کردن نماز خواندشان شده است، لذا به این دسته کمک مادی و اقتصادی و محبت کردن در حد واجب است، تا این که به طور کامل و جامع تأمین گردند و از نظر عاطفی هم باید به این گروه بیش از پیش توجه کرد بنابراین مفاهیم اصیل و پایدار که در این احادیث به چشم می خورد خود بیانگر مالورایی بودن قوانین و حقایق و دستورات چه فردی و اجتماعی آن می باشد یعنی باید هر مکتب و مرامی که اساس آن از حقایق ژرف و عمیق عقلی و علمی برخوردار است دارای چنین شاخصه هائی پر معنا و جذاب که قابل تأمل و تفکر است باشد که این [خصیصه اسلام ناب محمدی است] امیدوارم که با شفاف شدن حقایق این دستورات آن تصویری که در ذهن ها به عنوان خشن بودن ساختار پایه های عبادی در اسلام متصور است از افکار آن عزیزان زدوده شده باشد

خانم دکتر پس از پاسخ به این سؤال جهت اطلاع خطاب به مُستمعین گفت:
امشب این جلسه مختص پاسخ به سوالاتی است که راجع به نماز و مسائل مربوط به آن مطرح می شود لذا شما عزیزان سؤالات خود را در این مقوله می توانید مطرح کنید.
تا این مطلب از طرف استاد مطرح شد بلافاصله آقا پسر جوانی که از بیان و سیمای پر جاذبه ای برخوردار بود این سؤال را مطرح کرد که:

ببخشید استاد من شنیده ام که بعضی از بزرگان و نویسندگان همچون « ویکتورهوگو و یا الکسیس کارل » و امثال این اندیشمندان بزرگ راجع به نماز هم مطالبی گفته اند لذا تقاضامندم برای ما جوانان، از این گروه و اندیشمندان که راجع به نماز مطالبی گفته اند سخن بگوئید تا همه بدانیم که این فقط بزرگان و اندیشمندان اسلامی نیستند که مدافع نمازند.

تا استاد مقدّسی این پیشنهاد که توأم با سؤال را شنید، بلافاصله از حضار تقاضای تشویق این جوان را به خاطر این سؤالی که مطرح کرد نمود، پس از تشویقات حضار استاد در پاسخ چنین مطالبی را عنوان کرد و گفت:

من برای پاسخ این سؤال و عمل به پیشنهاد این جوان عزیز ویکتورهوگو را به عنوان نماینده نویسندگان متعهد و الهی کشورهای غربی که راجع به نماز مطالبی گفته است انتخاب می کنم.
ویکتورهوگو می گوید:

نماز ارتباط وجود بی نهایت ضعیف و کوچک با وجود بی نهایت بزرگ (خداوند) می باشد.
هم چنین [الکسیس کارل را به عنوان نماینده پزشکان اروپائی] انتخاب می کنم زیرا او بزرگترین پزشک در عصر خود بوده است که توانست برای اولین بار در جهان با عمل جراحی رگ قطع شده

انسان را پیوند دهد، این کارش موجب برنده شدن جاذبه نوبل در آن زمان گردید او راجع به نماز می گوید: [نماز به آدمی نیروی تحمل غم ها و مصائب می بخشد و انسان را امیدوار می سازد و قدرت ایستادگی و استقامت در برابر حوادث بزرگ را به او می دهد].^۱

اما از بین مبارزان ضد استعماری «مهاثما گاندی» این انسان مبارز و سیاستمدار هندی که بر علیه استعمار انگلیس پرچم مبارزه را تا حد جان برای آزادی کشورش به اهتزاز درآورد انتخاب می کنیم. او راجع به نماز چنین داد سخن سر داده است:

من هرگاه در مبارزه ای پیروز می شدم و یا بر اثر مشکلات اجتماعی احساس خستگی می کردم فوراً نماز برپا می داشتیم، زیرا مایه آرامش خاطر برایم محسوب می شد. خانم دکتر در ادامه سخن چنین گفت:

من از بین نقاشان هنرمند، بزرگترین نقاش [مینیاتوریسم کشور عزیزمان ایران یعنی استاد محمود فرشچیان] را نماینده تمام هنرمندان این رشته انتخاب کرده ام او از نماز چنین زیبا که برگرفته از نور هنر که از شاخصه های لطف ازلی است برداشت نموده است: من هر گاه تابلویی را به پایان می برم و بر اثر دیدن جلوه هائی از لطف الهی در آن بلافاصله دو رکعت نماز شکر به جا می آورم.^۲

هم چنین از بین فیلسوفان [بزرگترین فیلسوف شرق یعنی ابوعلی سینا] که به عنوان مظهری از استدلال و براهین عقلی است او را نماینده فلاسفه بر می گزینم هم او که راجع به عظمت نماز چنین استدلال کرده است.

من هرگاه در حل مسئله ای سخت به مشکل برمی خورم وضو می گرفتم و به مسجد جامع می رفتم و در مقابل خداوند دست به دعا می شدم و اقامه نماز می کردم و با ایجاد ارتباط با وجود پاک مطلق ازلی مشکل خود را حل می نمودم.^۳

استاد در ادامه سخن چنین بیان داشتند:

برادران و خواهران؛ در خاتمه سخنم را با گفتار شخصیت عظیمی که سرآمد همه نویسندگان و

^۱ - کتاب مروارید عشق ص ۵۹ به نقل از کتاب آشنایی با چستی، چرایی و چگونگی نماز ص ۶۸

^۲ - در مصاحبه تلویزیونی که در سال ۱۳۸۶ در رابطه با تابلوی معروف خود به نام عصر عاشورا این مطالب را هم بیان داشتند.

^۳ - ابن خلکان در تاریخ خود درباره ابن سینا چنین می نویسد: و کان اذا اشکلت علیه مسألة توضّأ وقصد المسجد الجامع ودعا الله عزّ وجلّ ان یسهلها و یفتح مغلقاتها. کتاب سوز سحر گاهی صفحه ۱۳ و سیمای فرزندگان ص ۱۷۱ به نقل از کتاب داستانها و حکایات نماز ص ۵۲

رهبر همه سالکان و مبارزان و اُسوه همه ادیبان و سخنوران. جنگجویان و قهرمانان و فیلسوفان و عارفان بالله است به پایان می برم او کسی نیست جز علی بن ابی طالب (علیه السلام) که می فرماید:

[الله الله في الصلوة فانها عمود دينكم]^۱

یعنی: [به خدا به خدا در نماز کوتاهی نکنید که نماز ستون دین شماست]
کلام خانم دکتر که قرار شد در این جا ختم شود، ناگهان پدر بزرگ که در گوشه ای از مجلس نشسته بود با صدای بسیار رسا گفت:

برای سلامتی استاد خانم مقدسی همه با هم صلواتی جلیل بفرستید.
پس از ذکر صلوات، آقا پسر جوانی با عذرخواهی از استاد و همه حضار تقاضائی این چنین نمود.
استاد عزیز! با این که جنابعالی ختم جلسه را اعلان فرمودید، اما با عرض پوزش از شما تقاضا مندم که در این راستا احادیث و آیه ای که بیانگر خطر آخرتی برای آن دسته افرادی که نماز نمی خوانند و سرنوشت شومی از عذاب الهی در انتظار آنان است را به عنوان نصیحت و پند برای ما جوانان بیان فرمائید.

خانم دکتر با آن انرژی بسیار زیادی که بر اثر ارتباط با کلام نور یعنی قرآن در وجودش متراکم بود و با این که از وقت هم خیلی گذشته بود در جواب چنین گفت:
« چشم چشم پسرم »! حتماً در این رابطه احادیثی و آیه ای مهم را توضیح خواهم داد به شرط این که عزیزان همه با هم سه صلوات برای ظهور آقا امام زمان (عج) مرحمت فرمائید .
پس از مزین و نورانی شدن مجلس به ذکر و نام حضرت محمد (ص) و اهل بیت مکرمش خانم دکتر با نوشیدن کمی آب در ادامه سخن چنین گفتند:

عزیزان مجلس، من که لایق نصیحت کردن به شما نیستم، اما از طریق بیان احادیث و قرآن مجید خودم و حضار را نصیحت خواهم کرد و به عنوان اولین نصیحت جهانی و ابدی را که از پاک ترین قلب و از زبان انسان کامل متجلی شده است عرضه می کنم او امام صادق (علیه السلام) است که رهبر و بنیانگذار فقه جعفری می باشد . آن امام عزیز در هنگامه احتضار همه ی دوستان و وابستگان خود را فرا خواند و در آن لحظه ای که هر محضرى سعی دارد که بهترین و کاملترین وصیت خود را به اطرافیان نماید لذا آن حضرت در آن لحظه حساس راجع به اهمیت نماز چنین فرمودند:

[قال ابا عبد الله عليه السلام: لما حضر ابى الوفاء قال لى يا بنى انه لاتنال

^۱ - نهج البلاغه فیض الاسلام نامه ۴۷

شفاعتنا من استخف بالصلوة^۱

یعنی: [حضرت امام صادق (علیه السلام) هنگام وفاتش فرمود: به شفاعت ما اهل بیت نمی رسد کسی که نماز را سبک شمارد.]

ای جوانان عزیز، آیا هیچ می دانید امام (علیه السلام) آخرین حرفی که از زبانش جاری شد که پس از آن دارفانی را وداع گفتند چه بوده؟ آن کلمه زیباترین شکل ارتباط با خدا است که (نماز) نام دارد و با گفتن این کلمه امام برای همیشه ابدی لب از سخن گفتن فرو بست آیا جا ندارد من و شما که خود را شیعه و پیرو مکتب آن حضرت می دانیم نماز را مهمترین امر در زندگی خود بدانیم و به آن اهتمام ورزیم؟ آیا نباید به این وصیتی که از زبان بهترین خلیفه خدا که با منورترین قلب و پاک ترین زبان به ما سفارش شده است عمل کنیم؟ من به عنوان یک مادر برای شما عزیزان که چون پسر من محسوب می شوید و سعادت و خوشبختی همه شما را در همه ساعات از خداوند می طلبم، پس بیاید از همین حالا تصمیم بگیرید که به این وصیت امام عمل کنید، زیرا عمل به وصیت امری واجب است. حالا حدیث منور دیگری که جنبه نصیحتی آن کمتر از کلامی که بیان داشتم نیست گوش جان بسپاریم آنجا که رسول الله در این راستا می فرماید:

[اول ما یحاسب به العبد الصلوة فاذا قبلت قبل سائر عمله و ان ردت علیه رد

علیه سائر عمله]^۲

یعنی: [اول عملی که از بنده در قیامت از آن سؤال می شود نماز است. اگر پذیرفته شد اعمال دیگر هم پذیرفته می شود و اگر قبول نشد کارهای دیگرش هم قبول نمی شود.]

ای جوانان عزیز؛ شما اگر خوشبختی در دنیا را می طلبید نماز ... اگر به فکر قیامت و حساب آخرت و خوشبختی در آن سرا را می خواهید نماز ... و اگر به فکر رضای خدا هستید باز هم نماز ... زیرا با توجه به این جمله رسول اعظم که فرمود: (اول چیزی که در قیامت از هر بنده ای سؤال می شود نماز است). یعنی در قیامت موقع حسابرسی اول پرونده ای که دستور بررسی آن صادر می گردد (پرونده نماز است). لذا اگر این پرونده نمره قبولی را به خود اختصاص داد آن وقت می گویند پرونده های دیگر مانند پرونده روزه و یا حج و یا جهاد و یا عزاداری امام حسین (علیه السلام) و یا دیگر پرونده های اعمال را بیاورند یعنی بررسی این عمل ها و نمره آوردن این پرونده ها منوط به قبولی پرونده نماز است یعنی اگر

^۱ - کتاب فروع کافی - به نقل از کتاب گناهان کبیره ص ۱۹۵

^۲ - نهج الفصاحه جمله ۹۷۹ به نقل از کتاب پرتوی از اسرار نماز ص ۸۰ - استاد محسن قرائتی

نماز مؤمنی قبول درگاه حق نگردد، آن هم بر اثر اهمیت ندادن به آن و یا سرسری عمل کردن و مُسامحه نمودن آن به دلیل این که مثلاً ما روزه و یا حج و یا جهاد انجام دادیم و حتی اگر دل خوش کنند به این که چون برای آقا ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) و شهدای کربلا خوب عزاداری کرده ایم پس اهل نجات و بهشت خواهیم بود نه خیر! اول باید نمازت قبول درگاه الهی باشد، پس از آن اعمال دیگر تو را با آن می سنجند پس همه بدانیم و دقت داشته باشیم که اگر همه اعمالمان خیلی خوب هم باشد اما اگر نماز را آن طوری که خداوند می طلبد انجام نداده باشیم یقیناً نمرهٔ مردودی در قیامت خواهیم گرفت و هیچ یک از معصومین (علیه السلام) هم شفاعتی از ما نخواهند کرد آن هم بنا به فرمایش امام صادق (علیه السلام) که عرض کردم:

آخرین سخن را از خاتم الانبیاء حضرت محمد مصطفی (علیه السلام) برای نصیحت شدن خودم و شما عزیزان عنوان می کنم آن حضرت فرمودند:

[قرءة عینی فی الصلوة]^۱ یعنی: [نماز نور چشم من است]

ای مومنین اگر به آن حضرت در قلب خود عشق می ورزید با نماز که نور چشم آن حضرت است چگونه رفتار می کنید؟ بدانید هر مسلمانی اگر به نماز بی توجهی کند یعنی به نور چشمان مبارک پیامبر اعظم بی توجهی کرده است و اگر مسلمانی در انجام این فریضه مهم الهی کاهلی کند و سهل انگار باشد یقیناً به گناهی هم چون ایجاد آزار در نور چشم حضرت رسول الله مرتکب خواهد شد و این گناه در پروندهٔ اعمال او ثبت و درج خواهد گردید. «پس ای عزیزان» کمی به خود بیاییم و در رابطه با نماز جدی تر و اقدامات عملی بیشتری بکنیم حال وقت آن رسیده که به قرآن مجید که پایان همه سخنان و مکمل همه گفته هاست بپردازیم در قرآن در [سورة مدثر] راجع به آن دسته از افرادی که نماز را ترک کردند و به سرنوشت شومی از عذاب الهی در قیامت گرفتار شدند اشاره می نمایم آنجا که می فرماید:

[فِی جَنّٰتٍ یَّتَسَاءَلُوْنَ عَنِ الْمُجْرِمِیْنَ مَا سَلَکْکُمْ فِی سَعْرِ قَالُوْا لَمْ نَکُ مِنْ الْمُصَلِّیْنَ]^۲

یعنی: [بهشتیان از جهنمیان می پرسند چه چیز شما را به عذاب کشانید؟ جهنمیان در پاسخ گویند

^۱ - بحار الانوار ج ۷۷ ص ۷۷ به نقل از کتاب پرتوی از اسرار نماز ص ۷۹ استاد محسن قرائتی

^۲ - سورة مدثر آیات ۴۰-۴۱-۴۲-۴۳

ما از نمازگزاران نبودیم.]

بله سرنوشت همه کسانی که ارتباط خود را با مبدء مهر و محبت یعنی خداوند ازلی قطع کرده اند این است که باید به عذاب و خشم الهی و بی مهری و محبت ابدی آن معبود مبتلا گردند؛ زیرا همه نصیحت و مهربانی ها را از خداوند و حبیبش رسول اعظم را شنیدند اما همه این مهر و محبت ها را از روی لجاجت و بی مهری پاسخ دادند لذا باید سزای این جسارت را که عذاب ابدی است بچشند. خانم دکتر با تقدیر و تشکر از همه حضار و مسئولین برپا کننده این جلسه گفتار خود را با شعری از مرحوم فیض کاشانی راجع به نماز به پایان برد:

نزدیکی بندگان نماز است

معراج روندگان نماز است

موقوف علیه کل طاعات

سرکرده جمله عبادات

رکن شرع و ستون دین است

شاید بتوان گفتن که دین همین است

جلسه دوازدهم

بیتابی مادر برای دیدن تنها فرزندش
عنایت آقا ابوالفضل (ع) به این مادر و فرزند
آمدن فرزند از کشور خارج امری باور نکردنی بود
رفتن به سوی خانه خدا از الطاف امام زمان (عج)
بی سابقه ترین مسافرت هوایی به سمت کعبه معظمه

و بدین وسیله، ختم جلسه اعلان گردید پس از پایان جلسه خانم دکتر در بیرون از مسجد به انتظار پدر بزرگ و حاجیه خانم ایستاد تا این که آن دو آمدند آن گاه همه با هم با شادی و نشاط خاصی بر اثر حضور در آن جلسه پرشکوه به آنان دست داده بود به منزل رسیدند و هر کدام به خانه خود رفتند در آن شب خانم دکتر خیلی به فکر تنها پسرش که خارج از کشور بسر می برد افتاد، زیرا اکثر شرکت کنندگان در آن جلسه هم سن و سال پسرش بوده اند لذا جای خالی پسرش او را از نظر روحی، تحت فشار عصبی عجیبی قرار داده بود از این رو آن شب شروع کرد به عبادت و راز و نیاز بی وقفه مخصوصاً متوسل به باب الحوائج ابوالفضل العباس (ع) شد آن قدر دست به دامن آقا شد و خدا را به آن حضرت قسم داد که من پسر مرا از تو می خواهم (ای الله!) ای کسی، که همه چیز به دست توست لطف فرما او را به من برسان همان طوری که یوسف را به پدرش حضرت یعقوب (ع) رساندی خلاصه با نذر و عبادات خالصانه با گریه هائی که از قلب شکسته اش بر می خواست شب را به صبح رساند و از آن شب به بعد پسرش فکر و اندیشه او را به خود مشغول کرده بود به طوری که از چهره او بی تابی نمایان بود و حالت اضطراب و استرس بر او حاکم شده بود و این نگرانی را با بی تابی و اضطرابی که بر حضرت یعقوب از فراغ فرزندش یوسف حاکم شده بود توجیه می کرد که من از پیامبر خدا که بزرگتر نیستم چطور می شود که آن حضرت به این اضطراب و بی تابی از فراغ فرزند مبتلا شد ضمناً از آن حضرت هیچ ایرادی نگرفتند، آیا از من بابت این موضوع ایراد خواهند گرفت؟

خلاصه این مادر، تا چند روزی کارش گریه و اشک ریختن شده بود؛ البته او بر توسلات و نذوراتش علی الخصوص ارادت خالصانه اش به ساحت مقدس (ائمه هدی) مخصوصاً به باب الحوائج ابوالفضل العباس (ع) بیش از پیش شده بود تا این که یکی از روزها در نزدیکی دانشگاه از دور چهره جوانی او را به خود جذب کرده بود زیرا شبیه پسرش می نمود هر چه نزدیک تر می شد پیش خود می گفت :
خدایا این جوان چقدر شباهت به پسر مرا احسان دارد اما نه او که در خارج از کشور کنار آن پدر لالایی

اش هست مگر پس از پنج سال دیگر به ایران بر می گردد تازه اگر بیاید حتماً با پدرش خواهد آمد خلاصه نزدیک و نزدیک تر شد با تمام حیرت و نابوری متوجه شد که او پسرش احسان است. وقتی این مادر و فرزند همدیگر را شناختند خود را در آغوش هم گرفتند که مادر با دیدن پسرش در آن حال، به ذهنش چیزی جز اعجازی از طرف آقا ابوالفضل (علیه السلام) نشده باشد تصور دیگری نداشت. لذا از روی شوق، با اشک هائی که چون مروارید غلطان بر روی پیراهن فرزند می ریخت خدا را شکر می کرد پس از این دیدار غیر منتظره به خانه آمدند، تا این که شب هنگام شد. آقای دکتر وارد منزل شدند، همین که چهره روشن و سفید با قد و بالایی بسیار خوش هیكل احسان را دید جذب او شده بود و بدون این که سؤال و جوابی کند کلمه پسر را بر زبان آورد خانم دکتر بلافاصله گفت:

او پسر من آقا احسان است که از خارج برگشته است .

آقای دکتر با ابراز خرسندی از دیدن او مانند فرزند خود، چنان او را در آغوش کشید که گوئی واقعاً پسرش است؛ اتفاقاً پدر بزرگ هم به آنجا آمده بود و صحنه را مشاهده می کرد تا این که پس از صرف چای و میوه خانم دکتر از پسرش سؤال کرد:

احسان جان چه شد به ایران برگشتی؟ از پدرت چه خبر؟

پسر اول از پدرش گفت:

متأسفانه پدر بر اثر یک سانحه رانندگی آن هم به جهت مست و لایعقل بودنش کشته شد مادر تا این جمله را شنید کلمه مبارکه استرجاع را به زبان جاری کرد:

[اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ]^۱ یعنی: [ما به فرمان خدا آمده و به سوی او رجوع خواهیم کرد]

و گفت:

آره پسر من سرنوشت همه آدمهائی که از یاد خدا غافل شوند و فسادهای آنچنانی انجام دهند چیزی جز این نخواهد بود پسر من این حادثه کی اتفاق افتاد؟

پسرک گفت:

سه هفته قبل.

خانم دکتر لحظه ای به فکر فرو رفت و هیچ نگفت تا این که رو به پسرش کرد و گفت:

احسان جان نگفتی چه شد که به ایران برگشتی؟

پسر سر خود را به علامت تعجب تکانی داد و گفت:

^۱ - سوره بقره آیه ۱۵۶

ای مادر جان واقعه‌ش من هیچ قصد آمدن به ایران را نداشتم، اما سه چهار شب پیش در عالم رؤیا آقای بزرگوار سبز پوشی را دیدم که دارای چهره‌ای بسیار نورانی با چشمان بسیار زیبای درشت و جذاب با لباس عربی که بر تن داشت مرا چند بار به اسم صدا زد که احسان مادرت خیلی چشم براه توست، هر چه زودتر به ایران برگرد و او را از این چشم‌انتظاری خلاص کن من فوراً دامن او را گرفتم و قسم دادم آقا شما کیستید؟

آقا سید فرمودند:

تو وقتی به ایران رفتی مادرت مرا به تو معرفی خواهد کرد زیرا او از ارادتمندان خاندان پیامبر اعظم است.

من سراسیمه از خواب برخاستم و متوجه شدم که آن بزرگوار کسی جز آقا ابوالفضل (ع) نمی باشد، زیرا من از قبل می دانستم که ارادت قلبی تو به آقا باب الحوائج بیش از این حرف هاست و تو همیشه ما را به عشق ورزی به آن بزرگوار و مولایش و برادرش آقا ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) سفارش می نمودی.

مادر با شنیدن، این پیام ملکوتی به یاد سه شب قبل آن دعاها و توسلات خود افتاد که قبول درگاه خداوندی شد و دریافت این موضوع از عنایت آقا ابوالفضل (علیه السلام) بوده، آنگاه عاشقانه به ساحت مقدس آن عزیز زهرا (س) شروع کرد آرام آرام اشک ریختن و عرض ارادت نمودن که ناگهان زنگ آیفون به صدا درآمد. پس از لحظه‌ای حاجیه خانم وارد شد اما با یک شادی و خوشحالی لایوصف که همه از این حالت متعجب شدند و سؤال کردند که چه خبر شده.

حاجیه خانم که از شادی زبانش به لکنت افتاده بود گفت:

حج ... حج ...

پدربزرگ که حوصله اش از حالت حاجیه خانم سر رفته بود گفت:

یعنی چه هی میگه حج ... حج ... خوب بگو آخر چه خبر شده؟

حاجیه خانم بیچاره با شنیدن صدای خشن پیرمرد خود را جمع و جور کرد و خیلی تو ذوق خورده و سرد و بی جان شد و از آن همه هیجان و احساسات ... مانند آتشی که آب رویش بریزند خاموش شد و با زبان بریده گفت:

هیچی بابا من و شوهر خدایم رزم که دو سال پیش برای حج عمره ثبت نام کرده بودیم، حالا نوبت مان شده است .

حاج آقا با شنیدن این سخن بلافاصله حاجیه خانم را صدا کرد و گفت:

خانم جان! بیا کنار من روی این مبل چرا این همه فاصله بفرما
و برای حاجیه خانم تمام قد از جا برخاست و احترامات خاص آنچنانی برایش قائل شد
آقای دکتر تا جمله حج و زیارت خانه کعبه را شنید به وجد آمد و با خوشحالی رو به خانم دکتر کرد و
گفت:

خانم جان من هم به خبر خوش این چنینی برایت دارم.
خانم دکتر رو به شوهرش کرد و گفت:
شما دگر چه خبری داری؟
امروز، در دانشگاه، مرا به عنوان استاد نمونه برای زیارت خانه خدا انتخاب کردند ضمناً یک نفر همراه
از اعضاء خانواده را می توانم با خود ببرم و آن نفر جز تو کسی دیگر نیست.
در همین اثناء بود که باز آیفون به صدا درآمد، بله عروس خانم و آقا داماد با هم وارد شدند آنها هم
شادی تمام وجودشان را غرق کرده بود.
پدربزرگ تا این همه شادی را از آنان دید به حال مزاح گفت:
نکند که شما هم اسمتان برای زیارت خانه خدا و حج ...
هنوز این جمله پدربزرگ تمام نشده بود که نرگس خانم شروع کرد با صدای بلند فیهقه خندیدن
که: پدر بزرگ شما از کجا متوجه این موضوع شده اید؟
پس از این گفتگوها معلوم شد، این عروس و داماد هم اسمشان برای سفر زیارتی حج به عنوان
کسانی که خرج جشن عروسی خود را برای رفتن به حج، در دفتر ازدواج ثبت کرده بودند درآمده و حالا
نوبتشان فرا رسیده، لذا همه از این پدیده بسیار خوشحال بودند مخصوصاً تاریخ پرواز برای این مسافرت
عظیم الهی یک روز بوده خلاصه به این مناسبت همه شاد و خندان بودند و تبریک نثار هم می نمودند
اما خانم دکتر چنان ناراحت و گرفته بود که تصور آن را کسی نمی کرد وقتی علت آن را از او پرسیدند
با تمام ناراحتی گفت:

راستش برای پسرمان احسان ...
اعضاء خانواده باشنیدن، این جمله چنان ناراحت و دل گرفته شدند در این هنگام بود که زنگ تلفن
به صدا درآمد.

آقای دکتر که نزدیک تر به تلفن بود گوشی را برداشت و پس از لحظه ای معلوم شد که تلفن
مربوط به خانم دکتر است. او گوشی را برداشت پس از سلام و احوال پرسی چند ثانیه ای گوشی در
دستش بود فقط گوش می کرد و حرفی نمی زد پس از خداحافظی گوشی را به جای خود گذاشت و

با صدائی بلند هی می گفت:

یا امام زمان! من ممنون این همه لطف و محبت توأم ... چقدر شما خاندان رسالت و امامت بزرگوار و مهربان هستی، لذا هیچ وقت دوستان و ارادتمندان خود را ناامید نمی کنی، بلکه حاجت روایشان هم می کنی.

خانم دکتر چنان تحت تأثیر مطلبی که تلفنی شنیده بود قرار گرفت که همه با دیدن آن احساسات و هیجانات او متعجب شدند تا این که پدر بزرگ گفت:

عروس خانم، تو را به خدا بگو چه اتفاقی افتاده ما که جان به لب شدیم.

خانم دکتر گفت:

راستش از مسجد جمکران بود که به من گفتند، چون در آنجا در نیمه شعبان سخنرانی کردی، از این جهت یک سفر زیارتی حج عمره برای هدیه گردیده که نامه مخصوص آن دو روز دیگر به دست شما خواهد رسید، البته من پسر ام احسان را طبق گفته آنان می توانم جایگزین خود نمایم.

در این هنگام، باشنیدن این خبر که به شکل اعجاز بیشتر شبیه بود همه با ذکر صلوات و به جا آوردن شکر الهی بدین وسیله شادی بر جمع آنان مضاعف گردید جالب این که انتخاب تاریخ رفتن زیارت حج را مسئولین جمکران در اختیار خانم دکتر قرار داده بودند و بدین ترتیب برای پرواز به زیارت خانه حضرت دوست یک تاریخ و در یک ساعت تنظیم شد، تا این که روز موعد فرا رسید بدین سان زیباترین سفر و بی سابقه ترین پرواز، از آن جهت که در یک پرواز هفت تن از اعضاء یک خانواده با هم در یک روز و یک ساعت و در یک هواپیما به سوی یک آسمان و یک خانه ای که پرستشگاه خدا و هم زایشگاه فقط برای یک نفر آن هم علی (علیه السلام) بود به پرواز درآمد و در فرودگاه وحی که رسول اعظم در آنجا پرورش یافت به رسالت مبعوث شد فرود آمد این همه اعجاز و الطاف الهی نتیجه اخلاص و ارادت به کلام وحی و خاندان وحی و شناخت نور وحی بود که توسط یک بانوی مقدس به تجلی درآمد.

چه خوش است یک شب بکشی هوی را	به خلوص خواهی ز خدا، خدا را
به حضور خوانی ورقی ز قرآن	فکنی در آتش کتب ریا را
شود آن که گاهی بدهند راهی	به حضور شاهی چو من گدارا ^۱

شاعر: مرحوم الهی قمشه ای (رحول لله تعالی علیه)

^۱ - به نقل از تفسیر موضوعی قرآن کریم - قرآن در قرآن ص ۸۴

فهرست مأخذ:

۱. قرآن مجید ترجمه الهی قمشه ای
۲. نهج البلاغه فیض الاسلام
۳. شهید آیه الله دستغیب - گناهان کبیره جلد ۲ سال ۱۳۶۱ - انتشارات جهان
۴. فصلنامه یادگاران ماندگار ویژه بازنشستگان سپاه پاسداران تابستان - سال ۱۳۸۶ - شماره ۱۳
۵. شهروز شهریوی کتاب قصه های عرفانی انتشارات نجابت - سال ۱۳۸۳
۶. ابراهیم زاده - عبدالله - کتاب دین شناسی - چاپ دوم - ناشر معاونت آموزشی - نیروی مقاومت بسیج سال ۱۳۸۳
۷. امام خمینی - کتاب رساله عملیه - چاپ دی ماه ۱۳۶۰
۸. شیرازی - ناصر مکارم - تفسیر نمونه ۳۷ جلدی - جلد ۱ - انتشارات دارالکتاب الاسلامیه - سال ۱۳۵۳
۹. صدر - محمد باقر - کتاب فلسفه ما - انتشارات کتابخانه صدر تهران - سال ۱۳۵۱
۱۰. لنکرانی - فاضل - کتاب رساله عملیه - انتشارات ایران - چاپ بیست و نهم - سال ۱۳۷۶
۱۱. جواد آملی - عبدالله - تفسیر قرآن کریم - قرآن در قرآن ۱ - ناشر مرکز نشر اسراء - چاپ سوم - سال ۱۳۸۱
۱۲. قمی - شیخ عباس - (متهی الآمال) جلد ۱ - ناشر کتابفروشی اسلامیه - سال ۱۳۳۸
۱۳. رازی - کلینی - (اصول کافی) - چهار جلدی - ناشر اسلامیه - چاپ نهم - سال ۱۳۷۹
۱۴. محمد یاری - رحیم کارگر - (داستانها و حکایت های نماز جلد اول) - ناشر ستاد اقامه نماز - چاپ دوم سال ۱۳۷۳
۱۵. مجتهدی - (پروانه) محمدعلی - (در محضر لاهوتیان) دو جلدی - ناشر انتشارات لاهوتیان چاپ دوم - سال ۱۳۸۶
۱۶. مؤلفین - سنائی فر - اکبر + سلگی سلمان - نام کتاب (آشنایی با چیستی، چرایی و چگونگی نماز) - ناشر معاونت آموزش عقیدتی سیاسی - نمایندگی ولی فقیه در نیروی مقاومت بسیج - چاپ اول - سال ۱۳۸۴
۱۷. دستغیب - عبدالحسین - داستانهای شگفت - سال ۱۳۶۱
۱۸. دستغیب - عبدالحسین - (اخلاص - اتفاق) ناشر دفتر نشر جعفری - سال ۱۳۶۳
۱۹. حاجی زاده - جبرائیل - (کرامات و حکایات عاشقان خدا) جلد ۲ - چاپ دوم - ناشر پیک سحر - سال ۱۳۸۴
۲۰. تنکابی - مرتضی فرید - (نهج الفصاحه) انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی - چاپ هفدهم - سال ۱۳۸۶
۲۱. علی بن حسام الدین متقی هندی - کنز العمال، موسسه الرساله، چاپ پنجم - سال ۱۴۰۵ هج
۲۲. محیطی - علی - (کتاب صراط سلوک) (رهنمودهای اخلاقی - عرفانی و خاطراتی از استاد علامه حسن

- زاده آملی) ناشر مرکز فرهنگی انصار المهدی - نوبت اول - تابستان ۱۳۶۹
۲۳. فرائتی - محسن - (پرتوی از اسرار نماز) - ناشر مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن - نوبت چاپ هشتم - بهار سال ۱۳۸۵
۲۴. خمینی روح الله (سرّ الصلوة) - ناشر پیام آزادی - سال چاپ مرداد ۱۳۶۰
۲۵. طبرسی - مجمع البیان - دوره ۲۷ جلدی - مترجمین حسین نوری و دکتر محمد مفتاح - ناشر مؤسسه انتشارات فرهانی
۲۶. رضوانی جابر - [معماهای قرآن] - ناشر انتشارات جهان آرا - چاپ چهارم - سال ۱۳۸۳
۲۷. رضائی رضاقلی آهودشتی [امام خمینی و عرفان اسلامی] - ناشر انتشارات باطن - سال ۱۳۸۲